



دانشگاه تهران
دانشکده علوم اجتماعی
گروه انسان‌شناسی

پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته انسان‌شناسی

عنوان پایان‌نامه

هویت ملی و هویت قومی در شهر معاصر ایرانی،

مطالعه‌ی موردی نقده

پژوهشگر:

لیلا حسین‌زاده

شهریور 1402

تعهدنامه اصالت اثر

اینجانب *لیلا حسین‌زاده* متعهد می‌شوم که مطالب مندرج در این پایان‌نامه با عنوان «*هویت ملی و هویت قومی در شهر معاصر ایرانی، مطالعه‌ی موردی نقده*» حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این پژوهش از آن‌ها استفاده شده است، مطابق مقررات ارجاع و در فهرست منابع و مآخذ ذکر گردیده است. این پایان‌نامه قبلاً برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است. در صورت اثبات تخلف (در هر زمان)، مدرک تحصیلی صادر شده توسط دانشگاه، از اعتبار ساقط خواهد شد. کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به دانشگاه تهران می‌باشد.

لیلا حسین‌زاده

25 شهریور 1402

تقدیم به

مردم نقده و خواستشان برای زندگی
به یاد سید جعفر پیشه‌وری و قاضی محمد

این پایان‌نامه هنوز ویرایش نگارشی نشده و ارجاعات آن درون متن پایان‌نامه به‌ویژه ارجاعات به کتاب «Recasting Iranian Modernity» تدقیق نشده است. اساتید داور در لحظه‌ی دفاع نکاتی فنی درخصوص بخش میدانی کار داشتند که قصد داشتم اعمال کنم. طبعاً این پژوهش چه در چارچوب نگارشی همین پژوهش و چه در ادامه تکمیل خواهد شد.

اسامی اساتید راهنما و مشاور از متن حذف شده است تا مشکلی برای آن‌ها نباشد؛ از دانشگاه و اساتیدش انتظاری ندارم، حتی در این حد که دروغ نگویند و دفاع من را از پایان‌نامه‌ام چیز دیگری جا نزنند.

میخواستم پس از ویرایش‌های گفته شده و گسترش و تکمیل پژوهش آن را مدون منتشر کنم؛ چرا که باید پایان‌نامه را قبل از سی شهریور دفاع می‌کردم (زمان زندان مرا به‌صورت غیرقانونی ذیل سنوات آورده بودند و با این وجود تا ۳۰ شهریور فرصت دفاع داشتم) و به‌خاطر همین با فشردگی و عجله‌ی بسیار زیادی کار شد. حالا که دانشگاه حتی زیر بار وجود دانشجوی خود نمی‌رود، این پژوهش را همین‌طور که تا لحظه‌ی دفاع تکوین یافته به معرض عموم می‌گذارم؛ به امید فرصتی برای تکمیل آن در آینده.

چکیده

در این پژوهش به ارتباط بین دو ملت تورک و کورد در شهر نرده پرداخته می‌شود. پرسش از نزاع‌های هویتی تکرارشونده در نرده که به مقابله‌های شهری تمام‌عیار و کشتار انجامیده است، شهر نرده را به‌عنوان یک مورد مطالعاتی برای توصیف و ریشه‌یابی نزاع‌های هویتی حول هویت ملی/قومی پر اهمیت کرده است. سوال اولیه‌ی این پژوهش این بوده است: چه می‌شود که با قتل یک فرد در یک درگیری شغلی، نزاعی شهری همراه با تخریب محل‌های کسب و شعارهای هویتی رخ می‌نماید؟ بر این اساس هدف اصلی پژوهش بررسی نسبت هویتی بین تورک‌ها و کوردها در نرده و تلاش برای شکل دادن به توصیفی فربه از طریق لحاظ تاریخ و تبارشناسی روابط این دو ملت در نرده و فراتر از آن در طول تاریخ مدرن است.

به این منظور تاریخ تکوین ناسیونالیسم کورد و تورک در ایران بررسی می‌شود و زمینه‌ی تاریخی که روند تکوین دولت-ملت در ایران به آن شکل می‌دهد و موجب متاثر شدن روابط تورک و کورد می‌شود مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب این پژوهش انسان‌شناختی علاوه بر به کارگیری روش مردم‌نگاری، از مطالعه‌ی تاریخی نیز استفاده می‌کند.

در مطالعه‌ی تاریخی، اثرات بین‌المللی و تکثر بین‌الجوامعی که در توسعه‌ی ناموزون و مرکب جوامع رخ می‌نماید لحاظ می‌شود. همچنین نحوه‌ی تکوین ناسیونالیسم در ایران و نیز ناسیونالیسم تورک و کورد، با تاکید بر رویکرد تدافعی جوامع در مقابل تحولات و فشارهای بین‌الجوامعی لحاظ می‌گردد.

در این پژوهش تلاش می‌شود سطوح ارتباط بین تورک‌ها و کوردها در نرده از طریق مطالعه‌ی میدانی تشریح گردد و سطح نزاع بین آن‌ها تا حد ممکن از طریق فربه‌سازی توصیف ریشه‌یابی شود. این پژوهش به ناچار در میان تاریخی از کوچ‌های اجباری، جنگ‌ها و قتل‌عام‌ها، تبعیض‌ها و هراس‌ها، گام برمی‌دارد تا با شناخت موضوعات نزاع، کمکی بکند به جستجوی راهی برای صلح هویتی.

در این پژوهش آشکار می‌شود که چگونه نحوه‌ی پیشروی و عملکرد ناسیونالیسم‌های مرکزی در کشورهای منطقه و به‌ویژه ناسیونالیسم مرکزی در ایران، منجر به بروز ناسیونالیسم‌های تدافعی تورک و کورد و تصلب هویتی این دو جماعت می‌شود. همچنین آشکار می‌شود سیاست‌های دولت مرکزی و رویکردهای سازمان‌یافته‌ی ناسیونالیستی چگونه در طول زمان تفاوت هویتی را بدل به یک نزاع پایا می‌کنند.

واژگان کلیدی: هویت، قومیت، ملت، ملی‌گرایی، ناسیونالیسم، ناسیونالیسم تدافعی، توسعه‌ی ناموزون، توسعه‌ی مرکب، فرهنگ‌گرایی، کورد، تورک، دولت-ملت

فهرست مطالب

4.....	فصل اول: کلیات پژوهش
11.....	۲,۱. هدف اصلی پژوهش
11.....	۳,۱. ضرورت و اهمیت موضوع پژوهش
12.....	۴,۱. سؤال‌های اصلی پژوهش
13.....	۵,۱. سابقه‌ی مطالعات و تحقیقات پیشین
16.....	فصل دوم: چهارچوب مفهومی
17.....	۱,۲. هویت اجتماعی
18.....	۲,۲. قومیت
20.....	۲,۳. ملت
26.....	۲,۴. هویت ملی و هویت قومی
32.....	۲,۵. ملی‌گرایی
34.....	۲,۶. توسعه‌ی ناموزون و مرکب و ناسیونالیسم تدافعی
38.....	۲,۶. فرهنگ‌گرایی
43.....	فصل سوم: روش‌شناسی پژوهش
51.....	فصل چهارم: گردآوری داده
52.....	4.1. زمینه و تاریخ
52.....	۴.۱.۱. تکوین ناسیونالیسم ایرانی
70.....	۴.۱.۲. ناسیونالیسم کورد
90.....	۴.۱.۳. ناسیونالیسم تورک
117.....	۴.۱.۴. رابطه‌ی بین ناسیونالیسم تورک و کورد
117.....	۴.۲. نقده، یک مطالعه‌ی میدانی
117.....	کلیتی از شهر نقده
119.....	اولین مواجهه
122.....	روابط بین تورک و کورد در نقده
122.....	سطح اول: مسالمت و اختلاط
126.....	سطح دوم: نزاع
127.....	۱. نقده برای چه کسی است؟
128.....	۲. چه کسی نمایندگی دارد؟
130.....	۳. کدام، نماد شهر است؟
131.....	۴. نامش چیست؟
132.....	۵. چه کسی گشوده‌تر است؟

.....133.....	۶. نزاع فراتر از مدیریت شهری
.....134.....	۷. یک مکث بازتابنده
.....136.....	۸. تورک حکومتی یا کورد تروریست؟
.....137.....	سطح سوم: جنگ
.....143.....	سطح چهارم: ضرورت همزیستی
.....145.....	لایه‌های پایداری یک تعارض
.....145.....	۱. حکومت و تبعیض مضاعف علیه کوردها
.....147.....	۲. عملکرد حزب دموکرات و نگرانی تورک‌ها از آینده
.....148.....	۳. گره کور خاطرات جنگ‌ها
.....149.....	هویت در نقده، فرهنگ‌گرایی تورک و کورد
.....149.....	۱. رابطه‌ی کورد و تورک فراتر از طایفه و شهر
.....150.....	۲. ادراک خود فراتر از مرزهای دولت ملی
.....151.....	۳. ادراک خود درمقابل ناسیونالیسم مرکزی
.....154.....	فصل پنجم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
.....164.....	پیوست: تصاویری از شهر نقده
.....170.....	منابع

فهرست تصاویر

.....164.....	تصویر 1: ورزشگاه تختی، محل برگزاری میتینگ حزب دموکرات
.....164.....	تصویر 2: ورزشگاه تختی، محل برگزاری میتینگ حزب دموکرات
.....164.....	تصویر 3: مسجد شیعه در محله‌ی سنی پنجاه‌وسه هکتار
.....165.....	تصویر 4: نمایی از یک کتاب‌فروشی در شهر نقده
.....165.....	تصویر 5: مجسمه‌ی ملا حسنی
.....165.....	تصویر 6: مجسمه محمد اوراز
.....166.....	تصویر 7: نمایی از شهر نقده
.....166.....	تصویر 8: نمایی از شهر نقده
.....167.....	تصویر 9: ترومباها در سطح شهر نقده
.....167.....	تصویر 10: ترومباها در سطح شهر نقده
.....168.....	تصویر 11: محوطه‌ی قالاباشی/اسرقلا
.....168.....	تصویر 12: نمایی از قالاباشی/اسرقلا
.....169.....	تصویر 13: شهر نقده از فراز اسرقلا/قالاباشی
.....169.....	تصویر 14: در کنار واحد، دوست دستفروشم در نقده

فصل اول: کلیات پژوهش

۱,۱ طرح مساله

در مرداد ۱۴۰۰ یک دعوی شخصی در محیط کار بین دو فرد در نقده منجر به کشته شدن یکی از آنان شد. این قتل منجر به سلسله درگیری‌های شهری شد؛ طی درگیری‌ها با مداخله نیروهای پلیس دست کم کشته شدن یک نفر دیگر تایید شد؛ شیشه‌های بسیاری از مغازه‌ها شکست، برخی مغازه‌ها غارت شدند و مورد تخریب قرار گرفتند. تجمعاتی در این درگیری‌ها شکل گرفت که در آن شعارها شکل مقابله‌ی هویتی داشتند. کشته شدن یک کورد توسط یک تورک نزاعی هویتی را در سطح شهر برانگیخت. چه می‌شود که درگیری دو فرد و قتل فردی، به نزاعی جمعیتی در سطح شهر منجر می‌شود؟ پیگیری پاسخ این پرسش، انگیزه‌ی آغاز این پژوهش شد. آیا نزاع، در سطح طایفه‌ی فرد قاتل و مقتول است؟ اما فرد مقتول که از شهر دیگری است و اگر چنین باشد چرا شعار «سولدوز کوردستان اولماز^۱» سر داده می‌شود؟ چرا از هر طرف بیانیه‌هایی صادر می‌شود برای فراخوان به صلح با این تاکید که این اتفاق نباید به پای مسائل قومی گذاشته شود؟ چرا ائمه‌ی جمعه‌ی شهر بیانیه می‌دهند؟ در رسانه‌ها مداوم از پیشینه‌ی نزاع در نقده می‌گویند؟ کدام نزاع پیشینی وجود دارد؟ آیا مساله و نفرتی از گذشته، اکنون فرصت سر باز کردن پیدا کرده است؟ آیا این یک نزاع هویتی است که به دستاویز یک قتل بروز و ظهور یافته است؟ تورک بودن و کورد بودن چه نقشی در این درگیری‌ها ایفا می‌کند؟ قضیه تا کجا ریشه دوانیده؟ پاسخ به این پرسش‌ها از منظری انسان‌شناختی اهمیت دارد. به‌ویژه وقتی با جستجویی ساده متوجه می‌شویم این نزاع‌های شهری قبلاً هم به کرات رخ داده‌اند. این پژوهش از فکر کردن به یک مسأله‌ی انضمامی آغاز شد. آن چه در نقده حول یک قتل بروز یافته بود به‌طور قطع نزاعی هویتی بین تورک و کورد بود. همه‌ی واکنش‌ها، شعارها، بیانیه‌ها و اظهار نظرهایی که از رسانه‌ها و شهروندان نقده در طول نزاع انتشار می‌یافت بر این حقیقت گواهی می‌داد. تورک بودن و کورد بودن چگونه چنین نزاعی را برمی‌انگیخت؟ در ادبیات سیاسی و علوم اجتماعی این نزاع تحت عنوان نزاع «قومی» نامیده می‌شود. اما هویت قومی چیست؟ آیا ریشه در روابط خویشاوندی دیرینه دارد یا ما با پدیده‌ای مدرن روبرویم؟ اگر با جستجوی اولیه دانستیم با یک نزاع «قومی» طرفیم، اگر با نگاه تاریخی‌تر

^۱ سولدوز کوردستان نمی‌شود

درک کردیم که یک نزاع پایدار چندین ساله در شهر نقده در جریان است، آن‌گاه ناگزیریم بار دیگر دست به جستجو بزنیم که این هویت‌های قومی تورک و کورد چیستند و روند تکوین‌شان چه بوده است؛ در جستجوی چستی هویت‌های قومی تورک و کورد به صورت تاریخی به مباحث نظری‌تر حول ناسیونالیسم می‌رسیم: «ناسیونالیسم» عنصر اساسی جهان مدرن که موجب تصلب و همگون‌انگاری هویت‌ها در سطوح جمعیتی وسیع می‌شود. آیا آن‌چه به یک نزاع هویتی میان تورک و کورد در نقده انجامیده، از روند تکوین این دو هویت به‌صورت مدرن و متکی بر ناسیونالیسم حاصل شده؟ نزدیک شدن به این سوال وقتی میسر است که بدانیم دامنه‌ی این نزاع‌ها در سطح شهری از دوره‌ی مدرن فراتر نمی‌رود و نمی‌تواند برود؛ چرا که در جستجوی روند تکوین هویت تورک و کورد و ریشه‌یابی این که این دو جمعیت از چه زمانی خود را تورک یا کورد می‌دانند و نه عضو فلان عشیره یا طایفه یا قبیله، به زحمت تا قرن نوزدهم میلادی می‌توان عقب رفت. چه مکانیزم‌هایی و به چه نحوی هویت مدرن تورک و کورد را شکل داده و کدام سازوکارها راه به تقابل این دو هویت در نقده گشوده است؟ در پاسخ به این پرسش است که دولت-ملت به‌عنوان مقوله‌ای بنیادی در جهان مدرن به میان کشیده می‌شود. مسیری را که با سؤال‌های خود طی کردیم و به دولت-ملت رسیدیم، اکنون با آغاز تشریح و توضیح از دولت-ملت قدم به قدم برمی‌گردیم تا دوباره به مساله‌ی انضمامی اولیه خود برسیم.

دولت-ملت، ساختار سیاسی مسلط و بی‌رقیب جهان مدرن است که از اواخر قرن هجدهم و به‌طور ویژه با انقلاب فرانسه روند تکثیر آن در قلمروهای اجتماعی-جغرافیایی آغاز شد و تا نیمه‌ی قرن بیستم با پایان استعمار کلاسیک و فراگیری جنبش‌های استقلال و رهایی‌بخش ملی، بر کل جهان استیلا یافت. دولت-ملت اگرچه یک ساختار حکمرانی سیاسی است، اما به دلیل اتکای بنیادین آن بر جامعه از طریق برساخت «ملت» در علوم اجتماعی مورد تمرکز قرار گرفته است. از همین منظر اجتماعی است که ساخت دولت-ملت مورد تمرکز این پژوهش قرار می‌گیرد.

بندیکت اندرسون در کتاب *جماعت‌های تصویری* «ملت» را اجتماعی تصویری می‌داند که حول زبان مشترک و با تصور تاریخ و سرزمینی مشترک برساخته می‌شود. اریک هابسبام در کتاب *اختراع سنت*

برساختن «مای» مشترک حول ملت را در نتیجه‌ی روند «اختراع سنت» می‌داند. «ملت» به عنوان عنصر برسازنده‌ی دولت-ملت یعنی در معنای مدرن این کلمه که به ساخت سیاسی جهان مدرن شکل می‌دهد، پیوندی ناگسستنی با زبان و گذشته‌ی مشترک فرهنگی دارد. این که یک گذشته و زبان مشترک با میانجی عمل تصور جمعی، یک «ما»ی به‌هم‌پیوسته را شکل می‌دهد و عناصری از «سنت» در این میان فراخوانده و از نو اختراع می‌شود، نه فقط موجب نمی‌شود «ملت» ناواقعیتی مانده در ساحت تصور باشد، بلکه «ملت» را بدل به برساختی قدرتمند در سطح اجتماعی می‌کند که عاطفه‌ی جمعی برآمده از تصور و متکی بر «سنت» پشتیبان آن است. در چنین موقعیتی نه فقط دوگانه‌ی سنت و مدرنیته آنچنان که در برخی رویکردهای جامعه‌شناختی مورد تاکید است مغشوش می‌شود، بلکه شاهدیم که گذشته چگونه در «اکنون» حضور دارد و واجد اهمیت است. ما با یک وضعیت «مرکب» روبرویم. از سویی دیگر می‌بینیم که چگونه «فرهنگ» به‌عنوان مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات و عادات مشترک یک جامعه در تعریف تایلور، یا به‌عبارت دیگر یکی از مهم‌ترین عناصری که تعریف و برساختن یک «ما» یا هویت مشترک را ممکن می‌کند در برساخت ملت اهمیت دارد. از این منظر است که اهمیت مطالعه‌ی انسان‌شناختی ملت روشن می‌شود.

اما در این پژوهش کدام سازوکارها و روندهای اجتماعی در تکوین دولت-ملت مطالعه می‌شود؟ برای پاسخ به این سوال، تشریح مقدماتی ضروری است:

بندیکت اندرسون در کتاب «جماعت‌های تصویری» توضیح می‌دهد که سرمایه‌داری چاپ^۱ از طریق بسط و گسترش زبان‌های محلی در پهنه‌های جغرافیایی مشخص و همچنین شکل دادن به تصور یک مای مشترک زبانی که مخاطب بالقوه و بالفعل محصولات سرمایه‌داری چاپ اعم از رمان‌ها و روزنامه‌ها بودند، تکوین ملت را ممکن کرد؛ بنابراین زبان مشترک در تصور هویت مشترک ملی نقشی عمده از ابتدا ایفا نمود. کامران متین در مقاله‌ی «رمزگشایی از ژانوس مدرن، تکرر جوامع و تشکیل ملت» در توضیح تکوین ملت‌ها از ناسیونالیسم تدافعی صحبت می‌کند؛ ناسیونالیسم تدافعی در منشا به رجوع بورژوازی فرانسه به هویت

فرانسوی در جهت انسجام درونی برای جا نماندن از رقابت با انگلستان صنعتی در سده‌ی هجدهم ارجاع دارد؛ به این معنا، متین ناسیونالیسم تدافعی را شکل غالب ناسیونالیسم می‌داند که موجب شکل‌گیری دولت-ملت در فرانسه شد و نحوه‌ی تکوین این دولت-ملت را قابل تکثیر کرد و سپس به‌صورت دومینووار در سایر کشورهای اروپایی که به رقابت سرمایه‌داری کشیده می‌شدند یا می‌خواستند از موجودیت خود درمقابل قدرت‌های برتر سرمایه‌داری محافظت کنند گسترش یافت.

ارجاع به هویت مشترک درونی که از ابتدا مبنای زبانی داشت، به ملت‌ها در معنای مدرن آن شکل داد و در قرن نوزدهم کل شمال جهانی را تقسیم‌بندی به دولت-ملت‌ها کرد. در قرن بیستم، جنوب جهانی به‌طور فراگیری در مقابله با استعمار به سمت ناسیونالیسم تدافعی دیگری کشیده شد. آرجون آپادورای^۱ در کتاب *مدرنیته‌ی بدون مرز* توضیح می‌دهد که چگونه عملکرد استعمارگران در مستعمره‌ها موجب شکل‌گیری و تعریف هویت مشترک ملی در سرزمین‌هایی با تکثر هویتی شد؛ او این عملکرد را در تیم‌سازی‌های ورزشی (مثلاً ورزش کریکت) و استراتژی‌های شمارشی و آمارگیری در هند پیگیری می‌کند که به چه نحوی موجب انسجام هویتی شده و ملی‌گرایی تدافعی درمقابل استعمار را تشدید کرده است.

در روند تکوین دولت-ملت در کشورهای جنوب مرزهای ملی با قلمروی جمعیت‌های دارای زبان و هویت مشترک انطباق نداشت. این عدم انطباق جماعت‌های دارای هویت مشترک را که تکثر بالایی در این مناطق داشتند، درون و میان مرزها منقطع و پاره‌پاره کرد. دیگر این که به‌عنوان یک مکانیزم عمومی، تکوین ملت از بالا توسط دولت مرکزی مقتدر ممکن شد. متین فرایند ملت‌سازی از طریق دولت‌های مرکزی مقتدر را نتیجه‌ی ضرورت توسعه‌ی مرکب و ناموزون می‌داند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. به هر صورت نتیجه‌ی این دو فرایند، تکوین دولت-ملت را در جغرافیای جنوب جهانی با بحران‌های اجتماعی درآمیخت. این بحران‌های اجتماعی ویژه‌ی نیمکره‌ی جنوبی نبودند، چه بسا که اروپا هم به‌عنوان منشا دولت-ملت بارها بار گرفتار بحران‌های اجتماعی-سیاسی حاصل از دولت-ملت‌سازی و ناسیونالیسم شده که بدترین و فاجعه‌بارترین نمونه‌ی آن، برآمدن فاشیسم بوده است؛ اما این بحران‌ها در جغرافیای جنوب به دلیل دو

مختصاتی که گفته شد مداوم و خونین بوده‌اند و در بسیاری موارد حل‌نشده باقی مانده‌اند؛ یعنی ما از بحران‌های پایدار صحبت می‌کنیم. یکی از جغرافیاهایی که در آن بروز بحران‌های حاصل از دولت-ملت‌سازی، شدید و مداوم بوده خاورمیانه است و ایران هم به‌عنوان بخشی از این جغرافیا در امان نبوده است.

وقتی از بحران پایدار صحبت می‌کنیم، منظور ما کلیه‌ی فرایندهای حذف و سرکوب فرهنگی، اجتماعی، زبانی، تحمیل تحولات و جابجایی‌های جمعیتی و جنگ‌های خونین هویتی است. به عبارت بهتر منظور از بحران، آن دسته از روندهای اجتماعی است که نزاع مداوم، حذف، سرکوب، جمود و درخودماندگی فرهنگی-اجتماعی را برای مدت زمانی طولانی جایگزین شکوفایی فرهنگی، زبانی و همزیستی مسالمت‌آمیز می‌کنند.

این بحران‌ها در چه روندی ظاهر می‌شوند؟

در شرایط ناهمگنی هویتی و منقسم شدن جماعت‌های دارای هویت مشترک بین مرزهای دولت‌های ملی مختلف و در شرایطی که دولت مرکزی مقتدر به‌جهت برساختن ملت، هویتی همگن و یکدست را معیار قرار می‌دهد، فرایند برساخت هویت مشترک ملی شکلی تحمیلی و نزاع‌آمیز به‌خود می‌گیرد. در چنین شرایطی جمعیت‌هایی که عناصر هویتی متفاوت از هویت مسلط دارند در واکنش به تحمیل عناصر هویتی که از بالا و ضرب‌الاجلی صورت می‌گیرد، اقدام به انسجام هویتی، برکشیدن عناصر هویتی خود در مقابل دیگری مسلط و در سطح نهایی تکوین یک ناسیونالیسم تدافعی دیگر می‌کنند. آپادورای می‌گوید، هر ناسیونالیسم غالب، برانگیزاننده‌ی ناسیونالیسم‌های مغلوب دیگری است. در این فرایند جمعیت‌های انسانی به نزاع دائم هویتی کشیده می‌شوند، نزاعی که برخلاف دوران پیشامدرن دلایل ضرورتاً عینی همچون زمین، آب یا قلمرو ندارد بلکه می‌تواند هریک از آن‌ها را میانجی نزاع بکند یا نکند. آپادورای نظم جهانی مدرن را با قلمروزدایی بازشناسی می‌کند و با پیگیری دیاسپوراها و روندهای مهاجرت و جابجایی جمعیت‌ها نشان می‌دهد که مساله‌ی اساسی در ناسیونالیسم پس از گسترش مهاجرت و رسانه‌ها، قلمرو و سرزمین نیست؛ این مساله را حتی در خصوص فلسطین که نزاع به میانجی جنگ قلمرو شکل گرفته ردگیری می‌کند.

در این نزاع پایدار هویتی، فرهنگ به‌جای آن‌که مجموعه عناصر رفتار جمعی برای انطباق با جامعه و محیط باشد که گشوده به شکوفایی و تحول و دارای انعطاف اجتماعی-محیطی است، بدل به نقاط ثابت و سفت و سخت ارجاع در تعریف خود علیه دیگری می‌شود. همگنی و انسجام هویتی مستلزم تصلب است. تصلب غالب، تصلب مغلوب شکل می‌دهد. تفاوت بدل به سلسله‌مراتب می‌شود. هویت اجتماعی مسلط تحت عنوان «ملت» و هویت‌های اجتماعی دیگر تحت عنوان «قوم» در یک سلسله‌مراتب سلطه جای می‌گیرند. قومیت به‌همان اندازه مفهومی مدرن و متعلق به نظم اجتماعی دولت-ملت است که ملت. (برتون¹، ۱۳۸۷)

هویت، اگر تا امروز مبنای متمایزسازی خود از دیگری بود اکنون بدل به مبنای تعارض مداوم بین خود و دیگری می‌شود. وقتی از بحران پایدار اجتماعی-فرهنگی صحبت می‌شود این روندها مدنظر است.

در این پژوهش، هدف بررسی همین بحران‌هاست. ما نزاع و همنشینی هویتی بین دو جمعیت کورد و تورک در شهر نقده را تحت شرایط دولت-ملت بررسی می‌کنیم. میدان مطالعاتی ما به‌اندازه‌ی یک شهر کوچک است، اما برای ردیابی نسبت هویتی دو جمعیت به‌ناگزیر پای بررسی‌های بزرگ‌مقیاس‌تر به میان کشیده می‌شود؛ همچنین ضروری است این همنشینی و نزاع هویتی به‌صورت تاریخی مورد بررسی قرار گیرد تا امکان بازنمایی معنا و جایگاه اجتماعی رابطه‌ی کنونی هویت‌ها در این شهر برقرار شود.

بنابراین، برکشیدن مساله در سطح کلیت دولت-ملت نه حاصل کلی‌گویی نظری که در نتیجه‌ی ریشه‌یابی نزاعی خونین و فاجعه‌بار در سطح خرد امر روزمره است.

برای آن‌که بتوانیم نزاع‌های تکرارشونده‌ی هویتی در نقده را درک کنیم، ناگزیریم به سراغ روندهای تکوین و تصلب هویت‌ها و همچنین سازوکارهای تبدیل تفاوت هویتی به نزاع برویم. ما به ناگزیر با پیشروی در این ریشه‌یابی با دولت-ملت مواجه می‌شویم؛ این مواجهه مساله‌ی ما را که یک مساله‌ی فرهنگی است به سازوکارهای کلان اقتصادی-سیاسی درمی‌آمیزد. از این درآمیختگی گریزی نیست. فرهنگ امری منزوی از اقتصاد و سیاست نیست چنان‌که امر خرد روزمره مساله‌ای منزوی از سازوکارهای کلان در سطح سرزمینی، منطقه‌ای و جهانی نیست. لحاظ این درهم‌تنیدگی‌ها در یک پژوهش کاری دشوار است، اما توصیف یک

¹ Roland J. L. Breton

وضعیت منزوی از درهم‌تنیدگی امر خرد و کلان و فرهنگ و سیاست و اقتصاد، توصیفی ناقص و کور است که به شناخت منتهی نمی‌شود؛ انتخاب این پژوهش پیمودن مسیر دشوارتر است با امیدی بیشتر برای نایل شدن به شناخت.

۱.۲. هدف اصلی پژوهش

در این پژوهش هدف اصلی توصیف ارتباط و نسبت هویتی بین دو جامعه‌ی کورد و تورک در شهر نقده، توصیف ناسیونالیسم کورد و تورک در این شهر و ارتباط بین آن‌ها و همچنین فربه‌سازی این توصیف است؛ مطالعه‌ی میدانی و کار مردم‌نگاری در میدان، یعنی شهر نقده، هسته‌ی اصلی این کار توصیفی را تشکیل می‌دهد؛ در کنار مردم‌نگاری سه طریق به‌طور هم‌زمان برای فربه‌سازی توصیف به‌کار می‌آیند:

- نخست، بررسی زمینه، سازوکارها و روندهای اجتماعی بزرگ‌مقیاس برای درک دقیق مشخصات کنونی هویت اجتماعی کورد و تورک و نسبت بین این دو هویت.

- دوم، تبارشناسی روابط بین این دو جمعیت در شهر نقده برای شناخت دقیق‌تر نسبت و روابط بین آن‌ها در حال حاضر

- سوم، بررسی تاریخی هویت مدرن کوردها و تورک‌ها برای شناخت دقیق‌تر تاثیر و تاثرات فرامیدانی بر رابطه‌ی هویتی بین دو جمعیت در شهر نقده

۱.۳. ضرورت و اهمیت موضوع پژوهش

چه سازوکارهایی مردم یک شهر را که در بسیاری موارد هم‌سرنوشت هستند به جان هم می‌اندازد؟ کدام روندها کوچکترین اختلافات را به نزاع‌های خونین شهری می‌کشاند؟ چگونه ناسیونالیسم به نزاع هویتی پایداری انجامیده؟ آیا رویکردی دیگر به هویت و حتی ناسیونالیسمی دیگر ممکن نبوده و نخواهد بود که برآیند آن نه نزاع خونین تکرارشونده بلکه درک هم‌سرنوشتی و گشایش امکان‌های اجماع و اتحاد باشد؟ این پرسش‌ها، در انجام این پژوهش پیشینی‌اند و ضرورت این پژوهش را مشخص می‌کنند: آرزوی صلح و اتحاد مردمی که از محرومیت‌ها و ستم‌های مشترکی رنج می‌برند.

به‌اضافه، با بحرانی‌تر شدن وضعیت سیاسی-اجتماعی، تداوم نزاع‌های هویتی و غلبه‌ی ناسیونالیسم دیگری‌ستیز می‌تواند تبعات فاجعه‌بارتری برای جامعه داشته باشد؛ تشدید حذف و سرکوب هویتی و تشدید جدال‌های خونین بین هم‌سرنوشتان می‌توانند وقایعی محتمل، هم‌زمان با بالاگرفتن بحران‌های اقتصادی-سیاسی باشند.

در کلان‌ترین سطح، اگر نتیجه‌گیری آپادورای را بپذیریم که ساختار دولت-ملت بحرانی است و به‌ویژه نشانه‌های آشکار این بحران را در خاورمیانه‌ی امروز و ذیل آن ایران ببینیم، این بحران می‌تواند هر دم خونین‌تر داشته باشد و نیز می‌تواند سازوکارهایی نوین و سازگارتر با شکوفایی فرهنگی، گشوده به تکرار هویتی و موجد صلح را در زهدان خود پرورش دهد؛ شناسایی این بحران‌ها، ریشه‌ی آن‌ها، تبعات آن‌ها و همچنین شناسایی امکان‌های دیگر در چنین موقعیتی ضروری خواهد بود.

بنابراین ضرورت این پژوهش پیش از هرچیز شناخت موقعیت نزاع و ریشه‌های آن با خواست صلح و اتحاد هم‌سرنوشتان است. هدف در سطح جامعه‌ی مورد مطالعه، کمکی هرچند حداقلی به کاهش بحران‌های تشدیدشونده است. همچنین در سطح کلان دانش اجتماعی انتقادی، شناخت بحران و سازوکار اجتماعی تعیین‌بخش آن می‌تواند به تکوین سازوکارهای اجتماعی نوین سازگارتر با شکوفایی و صلح اجتماعی-فرهنگی کمک کند.

۱.۴. سؤال‌های اصلی پژوهش

سؤال‌های اصلی که در این پژوهش برای پاسخ به آن‌ها تلاش می‌شود از این قرارند:

۱. روابط اجتماعی بین تورک‌ها و کوردها در شهر نقده در سطح روزمره به چه نحوی است؟ این سوال شامل نحوه‌ی آمیختگی یا انفکاک جمعیتی در سکونت، روابط همسایگی، ازدواج، معامله، مناسک، سلسله‌مراتب شغلی و اجتماعی و نیز کنش‌های مشترک اجتماعی می‌شود.
۲. مهم‌ترین عوامل بروز نزاع هویتی در شهر نقده چیستند و نحوه‌ی بروز آن‌ها به چه صورتی است؟
۳. تبارشناسی روابط هویتی کوردها و تورک‌ها در شهر نقده چیست؟
۴. هویت مدرن تورک و کورد چگونه و در چه ارتباطی نسبت به هم تکوین یافته است؟

۵. تکوین دولت-ملت ایران در چه بستری و به چه نحوی بوده و چگونه تکوین هویت مدرن تورک و کورد و رابطه‌ی آن‌ها در سطح کلی و در شهر نقده را متأثر کرده است؟

۱.۵. سابقه‌ی مطالعات و تحقیقات پیشین

گفتیم که برکشیدن مساله در سطح کلیت دولت-ملت نه حاصل کلی‌گویی نظری که در نتیجه‌ی ریشه‌یابی نزاعی خونین و فاجعه‌بار در سطح خرد امر روزمره است و برای آن‌که بتوانیم نزاع‌های تکرارشونده‌ی هویتی در نقده را درک کنیم، ناگزیریم به سراغ روندهای تکوین و تصلب هویت‌ها و همچنین سازوکارهای تبدیل تفاوت هویتی به نزاع برویم. با این وجود آثار تولید شده مبتنی بر مسئله‌ی قومیت و ملیت در منطقه مورد بررسی این پژوهش بسیار محدود است.

در سال‌های اخیر پژوهشگران ایرانی تلاش کردند با کاربست رویکرد پسااستعماری در بستر کشور ایران به ویژه با تکیه بر نظریات ادوارد سعید^۱، سلطه فرهنگی، گفتمانی غرب را به عقب برانند.

برای مثال کامیل احمدی انسان‌شناس زاده شهر نقده، در کتاب *از مرز تا مرز: پژوهشی جامع در باب هویت و قومیت در ایران* با این رویکرد نوشته شده است. اما مساله اینجاست که در این پژوهش، مساله‌ی ناسیونالیسم تورک و کورد در ایران پیشاپیش با بار ارزشی منفی طرح شده و «امنیت ملی» که اصطلاحی ذیل گفتمان دولت مرکزی است محل توجه قرار گرفته است.

در نتیجه گیری نهایی این کتاب می‌خوانیم:

«توزیع ناعادلانه‌ی ثروت، منزلت، و قدرت در میان اقوام مختلف و تقویت احساس محرومیت در میان آن‌ها به پررنگ تر شدن شکاف میان اقوام و حاکمیت انجامیده است و ظهور جنبش‌ها و گروه‌های هویت‌طلب سیاسی را به دنبال داشته است. سرکوب این گروه‌های هویت‌طلب به دست حکومت مرکزی باعث تقویت احساسات قومگرایانه و رادیکال شده است که تهدیدی جدی برای امنیت و انسجام ملی به شمار می‌رود {...} تا جایی که بسیاری از اقوام در ایران خود را فراتر از یک قوم در ایران می‌بینند و در مواردی از قوم خود با نام ملت و اقلیت ملی یاد می‌کنند.»

^۱ Edward Said

همچنین گودرز محمودلی در پایان‌نامه‌ی خود با عنوان «بررسی وضعیت شکاف‌های قومی و مذهبی در منطقه غرب کشور (کرمانشاه و کردستان) و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» به این نتیجه می‌رسد که «احساس محرومیت و تبعیض»، «نفوذ نخبگان سیاسی قومی گُرد»، «اقدامات و تحریکات بیگانگان»، مهم‌ترین ریشه‌های شکل‌گیری تحركات قومی و مذهبی و پیدایش گروه‌های رادیکال در غرب کشور می‌باشند که عدم ارائه راهکارهای مناسب برای حل آن‌ها می‌تواند باعث فعال شدن این دو شکاف متراکم و بالتبع تضعیف امنیت ملی شود».

در پژوهش پیش رو تلاش می‌شود به جای آن که گفتمان و دغدغه‌ی دولت مرکزی اصل قرار بگیرد، همزیستی و صلح مردم در جامعه‌ی مورد مطالعه و خواست آنان مبنا باشد. در این پژوهش تلاش می‌شود از چارچوبی مفهومی و مبنایی نظری استفاده گردد که در آن شنیدن صدای مردم به جای لحاظ منافع و گفتمان دولت شنیده شود.

از جمله پژوهش‌های دیگر در این حوزه، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد ریپوار معروفزاده (احمد. ی. حمزه) در رشته‌ی مطالعات جهان، دانشگاه ایالتی میسوریاست. او در این پایان‌نامه با عنوان «نزاع ارضی کورد و ترک آذربایجانی در استان آذربایجان غربی در ایران» به بخشی از نزاع هویتی تورک‌ها و کوردها در این منطقه پرداخته است. معروفزاده در این پژوهش ضمن صورت بندی پراکندگی تورک و کورد منطقه آذربایجان غربی و برشماری برخی وقایع تاریخی از سر گذرانده شده در منطقه، به این مسأله می‌پردازد که چگونه حکومت مرکزی، نزاع ارضی موجود در بین کورد و ترک آذربایجانی در استان آذربایجان غربی را در راستای تفرقه و سرکوب این دو ملت بکار گرفته‌اند.

پژوهش معروفزاده تنها به یکی از نقاط نزاع در نزاع هویتی گسترده‌تر تورک و کورد در آذربایجان غربی می‌پردازد؛ در حالی که این نزاع هویتی در آذربایجان غربی و به‌طور ویژه در نقده از نزاع ارضی فراتر می‌رود. ما در این پژوهش تلاش می‌کنیم ابعاد مختلف نزاع هویتی در میدان خرد نقده را بررسی کنیم؛ همچنین در لحاظ عوامل تکوین و تثبیت این نزاع، علل مختلفی که در توصیف فربه‌ی این نزاع رخ می‌نمایند را لحاظ می‌کنیم.

در پژوهش دیگری تحت عنوان «بررسی عوامل مؤثر بر خشونت سیاسی با تأکید بر شکاف قومی (مطالعه موردی استان آذربایجان غربی)» پژوهشگران، تبعیض (که خود حالتی مقایسه ای در برابر «دیگری» دارد)، ضعف مدارای هویتی، ضعف شهروندی و وجود شکاف قومی گسترده را مهمترین عوامل بروز خشونت سیاسی در این منطقه می‌دانند. پژوهشگران این ایده را مطرح می‌کنند که در این منطقه کسانی که بخشی از جمعیت را «دیگری‌های قومی» معرفی کرده‌اند و کامیابانه خود را از شر آن‌ها رها نکرده‌اند و منابع اقتصادی، سیاسی، نمادین را به انحصار خود درآورده‌اند، می‌کوشند مرزهای قومیتی را پاس بدارند و این شکاف به واسطه گروه‌هایی توسعه پیدا می‌کند که منافعیشان به شکل ریشه‌ای در تعارض با یکدیگر است. این روند به کسب خودآگاهی و ارزش‌های خاص برای افراد منتسب به هر یک از این گروه‌های منشعب شده می‌انجامد. این ارزش‌ها به صورت نظام‌مند به شکل‌دهی هویت جمعی این گروه‌های متعارض و تولید طرحی از رفتارها و اقدامات اجتماعی برای اعضای این گروه‌ها توجه می‌کند و بدین ترتیب، ایجاد چارچوبی برای خشونت و برخوردهای اجتماعی را میسر می‌کند.

در این پژوهش نیز، تعارض هویتی در ارتباط با سیاست‌های عملیاتی دولت مرکزی و منافع جاری خوانش می‌شود. چنین رویکردی با وجود آن‌که می‌تواند به جای لحاظ گفتمان دولت، به بررسی انتقادی آن بپردازد اما در تحلیل نزاع هویتی، نگاه تاریخی را لحاظ نمی‌کند و در نتیجه نمی‌تواند به نحوی ریشه‌ای به تکوین و تثبیت نزاع هویتی بین تورک و کورد در ایران بپردازد. ما در پژوهش پیش رو تلاش می‌کنیم با اتخاذ نگاهی تاریخی، ریشه‌ای‌تر به فرایندهای تصلب‌یابی و نزاع هویتی بپردازیم. در این پژوهش در بررسی ریشه‌های نزاع پیچیدگی و درهم‌آمیختگی‌ای آشکار می‌شود که از بنیاد به روند تکوین و تثبیت ناسیونالیسم مرکزی و دولت مدرن مرکزی در ایران گره خورده و به راحتی با تغییر برخی سیاست‌ها نسبت به مردم آذربایجان غربی، قابل حل شدن نیست. مطالعه‌ی تاریخی آشکار می‌کند که جز با دگرگونی رادیکال در سازوکارهای قدرت سیاسی و تغییر رویکرد احزاب کورد، بحران نزاع هویتی در آذربایجان غربی دست نخورده باقی خواهد ماند.

فصل دوم: چهار چوب مفهومی

به‌منظور جلوگیری از خلط معنا در مفاهیم و مقولات مختلفی که در این پژوهش به کار می‌روند و هرکدام ممکن است خارج از چارچوب علوم اجتماعی یا در رویکردهای مختلف علوم اجتماعی تعاریف متفاوتی داشته باشند، در ابتدا به ترتیب منطقی، تعاریف مفاهیم و مقولات به کار رفته و نسبت بین آن‌ها در این پژوهش مشخص می‌شود؛ چارچوب مفاهیم، رویکرد این پژوهش در بررسی واقعیت عینی نزاع هویتی در نقده و ریشه‌های آن را متعین می‌کند.

در ابتدا از مفاهیم عام آغاز می‌کنیم و سپس در روند تکوین چارچوب مفهومی به بررسی انتقادی مفاهیم می‌رسیم.

۲.۱. هویت اجتماعی

هویت مقوله‌ای است که از نظر ریچارد جنکنز بر ساخته می‌شود. او هویت را اینگونه تعریف می‌کند: «این عبارت به شیوه‌هایی که به واسطه آن‌ها افراد و جماعت‌ها در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعت‌های دیگر متمایز می‌شوند اشاره دارد و برقراری و متمایز ساختن نظام‌مند نسبت‌های شباهت و تفاوت میان افراد، میان جماعت‌ها و میان افراد و جماعت‌ها است. شباهت و تفاوت با هم اصول پویای هویت، و کنه زندگی اجتماعی هستند» (1381: 7).

لغت هویت مستلزم درک دو معنای متضاد است. دو معنایی که در تقابلهای دوگانه در مقابل هم قرار می‌گیرند ولی در واقع در اینجا تکمیل کننده یک مفهوم بنام هویت هستند. این دو معنا شباهت و تفاوت هستند. هویت یعنی دانستن اینکه ما چه کسی هستیم و دیگران چه کسی هستند. بنابراین ما باید با هم دیگر شباهت داشته باشیم و دیگران هم بایستی با ما متمایز باشند. در حقیقت شباهت درون گروهی ما در قبال تفاوت برون گروهی ما از دیگران است. در واقع تفاوت و شباهت برای مقوله هویت دوروی یک سکه هستند و این در کار جنکنز تحت عنوان دیالکتیک برونی - درونی شناسایی آمده است.

«دیگربودگی» شرط اساسی زایش هویت است. (ناصر فکوهی، ۱۳۹۳: ۲۲)

بحث در خصوص مفهوم هویت، بحثی جاری و مناقشه‌برانگیز در علوم اجتماعی است، اما در این پژوهش ارجاع به مفهوم هویت تا همین اندازه که اولاً بر ساختی اجتماعی است و ثانیاً بر تمایز بین «ما» و «آن‌ها»

یعنی دوگانه‌ی شباهت و تفاوت متکی است کفایت می‌کند. با لحاظ این دو بنیاد در تعریف هویت، بررسی دقیق‌تر هویت ملی و هویت قومی امکان‌پذیر می‌شود.

۲.۲. قومیت

در دایره‌ی المعارف بریتانیکا مقاله‌ی «مطالعات انسان‌شناختی قومیت، گروه‌های اقلیتی و هویت» اثر دانالد کیت راباتم درمورد «قومیت» می‌خوانیم: «قومیت به هویت‌شناسی یک گروه، بر اساس تفاوت‌های فرهنگی قابل‌درکی که گروه را به «مردم» تبدیل می‌کند، اشاره دارد. تمایزات یادشده در زبان، موسیقی، ارزش‌ها، هنر، سبک‌ها، ادبیات، زندگی خانوادگی، مذهب، مناسک، غذا، نام‌گذاری، زندگی عمومی و فرهنگ مادی تعریف می‌شوند. این جامعیت فرهنگی - یعنی مجموعه‌ی منحصربه‌فردی از ویژگی‌های فرهنگی که عموماً خود را به‌صورت شیوه‌های منحصربه‌فرد مشترک در جریان زندگی اجتماعی-فرهنگی یک جمعیت نشان می‌دهد - مفهوم قومیت را توصیف می‌کند. این مفهوم صرفاً حول مفهوم «جمعیت» به‌عنوان یک واقعیت عددی نمی‌چرخد، بلکه واژه «مردم» را نیز به‌عنوان یک نهاد فرهنگی، که به نحو جمعی منحصربه‌فرد است، در برمی‌گیرد.»

آنتونی اسمیت^۱ (جامعه‌شناس) در تعریف قوم و قومیت می‌گوید: «قوم یک اجتماع انسانی مرتبط به یک سرزمین و دارای اسطوره‌های مشترک، یک یا چند عنصر فرهنگی مشترک و حداقل همبسته‌گی در میان نخبه‌گان» است. «در قومیت، صحبت از نژاد و یا نیایی واقعی نیست، بلکه از هویت و نیایی که مردم آن را در اختیار دارند، صحبت می‌شود و به اسطوره‌ها و ارزش‌هایی که در سنن و رسوم و سبک‌های هنری، قوانین حقوقی و نمادها مجسم شده‌اند، توجه می‌شود.» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۵)

از نظر ماکس وبر^۲، قومیت یک «باور ذهنی به اجداد مشترک است که معمولاً بر مبنای شباهت‌های فیزیکی، شباهت در رسوم، حافظه و خاطرات مشترک پدید می‌آید.» (حمید احمدی، ۱۳۹۵). از نظر

¹ Anthony Smith

² Max Weber

جنکینز، قومیت به «گروه‌های اجتماعی اشاره دارد که در ویژه‌گی‌های انتسابی واقعی یا فرضی، از قبیل اصل و نسب و میراث فرهنگی - زبانی اشتراک دارند.» (جنکینز¹، ۱۳۸۱)

همه‌ی این تعاریف که به‌صورتی خنثی قومیت را هویت مشترک اجتماعی با ارجاع به عناصر فرهنگی و فرض گذشته‌ی مشترک می‌دانند، ارزش‌گذاری اجتماعی-سیاسی این مفهوم را در علوم اجتماعی و جامعه پنهان می‌کنند. اگر مفهوم قومیت را در بستری تاریخی بررسی کنیم، درک بار ارزشی آن ممکن خواهد شد. قوم یا ethnos در یونان باستان (و پس از آن در روم) به مردمی گفته می‌شد که خارج از پولیس و شهر زندگی می‌کردند، وحشی دانسته می‌شدند و از حقوق شهروندی شهرنشینان محروم بودند. در سرآغاز جهان مدرن ethnology و ethnography برای شناخت مردمی به کار گرفته می‌شد که خارج از شهرهای متمدن زندگی می‌کردند و درمقابل تمدن استعمارگران اروپایی وحشی تلقی می‌شدند. (ناصر فکوهی، ۱۳۹۳:۲۰)

از سویی واژه‌ی «Ethnicity» یا «قومیت»، واژه‌ی جدیدی است و ظاهراً اولین بار در سال ۱۹۵۳م توسط دیوید رایزمن به کار گرفته شده است. قومیت که از نیمه‌ی قرن بیست در ادبیات علوم اجتماعی رایج شد، همانطور که در تعاریف فوق آمد، به مردمی اطلاق می‌شود که دارای گذشته‌ی فرهنگی (و در نتیجه قلمروی مشترک) تصور می‌شوند عناصر فرهنگی مشترکی همچون زبان، مذهب، مناسک و ... آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. این تعاریف که همگی از نیمه‌ی قرن بیستم پس از پایان استعمار کلاسیک و تشکیل دولت-ملت‌های جدید در جنوب جهانی سر برآوردند در واقع در واکنش به موقعیت اجتماعی نوپدید درون مرزهای دولت-ملت‌ها در سطح جهان بودند. این موقعیت محدود به جنوب جهانی نبود؛ مهاجرت‌ها و شکل‌دهی به دیاسپوراهای فرهنگی در سطح جهان، که نمونه‌ی بارز آن در امریکا رخ داد، برانگیزاننده‌ی اندیشیدن به مفهوم قومیت بود. در خصوص تنوع هویتی مهاجران مختلف در امریکا در علوم اجتماعی قرن بیستم نام‌پردازی‌های گوناگونی صورت گرفت؛ اطلاق نام‌های «دیگ ذوب» یا «موزاییک فرهنگی» و غیره واکنش به همین تنوع هویتی بود که باید به‌نحوی در دل یک هویت واحد و مشخص -هویت ملی- جای می‌گرفت.

¹ Richard Jenkins

(رولان برتون، ۱۳۸۷) به این معنا «قومیت» مفهومی مدرن برای بازشناسی بخشی از مردم درون مرزهای دولت-ملت است. بنابراین تعریف مفهوم ملت کمک می‌کند تا مفهوم قومیت و بار ارزشی آن در علوم اجتماعی و سیاسی درک شود.

۲.۳. ملت

ملت را نه در همه معانی که این کلمه به صورت تاریخی داشته، بلکه در معنای مدرن آن تعریف می‌کنیم که در ابتدا به عنوان بخشی از دولت-ملت (nation-state) موجودیت مفهومی یافته است.

اریک هابسبام^۱ به تاریخ تحولات در تعریف مفهوم ملت از قرن هجدهم تا اواخر قرن نوزدهم می‌پردازد: «واژه‌ی ناسیون پیش از ۱۸۸۴ صرفاً به معنای «جمع ساکنان یک استان، یک کشور یا یک پادشاهی» و همچنین «خارجی» بود.» (هابسبام، ۱۴۰۰: ۲۵) سپس با توضیح روند ویرایش معنای این واژه در دانشنامه‌های مختلف در کشورهای متفاوت به عناصر اصلی معرف مفهوم ملت می‌پردازد؛ هابسبام تاریخ تحولات مفهوم «ملت» را بررسی می‌کند. او با استناد به تعریف جان استوارت میل^۲ از ملت که ملت را با دولت واحد برآمده از آن یکی می‌کند و با اتکا به تعریف ملت به عنوان «مردم واجد حق حاکمیت»، ارتباط بنیادین بین ملت و سرزمین در سرآغاز شکل‌گیری دولت-ملت را نشان داد. از این طریق به‌ویژه با اتکا به تاریخ فرانسه معیارهای تعاریف اولیه ملت را که در نسبت با حقوق شهروندی در ارتباط با دولت قرار می‌گرفت و در آن زبان و قومیت مرجعیت نداشت را یادآوری نمود؛ اما در عین حال تأکید کرد که در خود فرانسه در زمان ژاکوبین‌ها چطور بر سر معیار قومی-زبانی ملیت توافق وجود داشت. سپس نشان داد که در انقلاب فرانسه به چه نحو «یادگیری زبان فرانسوی یکی از شرایط شهروندی (و در نتیجه ملیت) فرانسه بود، همانطور که آموختن زبان انگلیسی شرط کسب ملیت امریکایی شد» (همان، ۳۳). به هر روی هابسبام با ارجاع به فیلولوژیست آلمانی ریچارد بوخ^۳ که زبان را یگانه شاخص کافی و وافی ملیت می‌دانست و با تأکید بر تفاوت رویکرد فرانسوی و آلمانی به ساخت ملت که اولی شهروندمحوری را برای بالابردن شمولیت معیار ملیت می‌گرفت و دومی ناگزیر بود پراکندگی خود بلحاظ جغرافیایی را با انسجام هویتی جبران کند، دو

^۱ Eric Hobsbawm

^۲ John Stuart Mill

^۳

رویکرد متفاوت به تعریف ملت را در اواسط قرن نوزدهم بازشناسی کرد؛ یکی برداشت انقلابی از ملت که آن را به شهروندی و نه هویت قومی زبانی گره می‌زد و دومی برداشت ناسیونالیستی از ملت که به هویت قومی، زبانی فرهنگی وابسته‌اش می‌کرد. در عین حال خود هابسبام پیشاپیش در خصوص فرانسه اعتراف کرد که نهایتاً زبان فرانسوی نقشی اساسی در پذیرش ملیت فرانسوی ایفا کرد.

هابسبام همچنین توضیح داد که چگونه درهم‌تنیدگی ساخت سیاسی دولت-ملت با توسعه اقتصاد سرمایه‌داری، تعریف ملت را متأثر کرد. هابسبام می‌گوید فهرست «اقدامات کلان ملی» همیلتون سراسر اقتصادی است: «تاسیس بانک مرکزی، مسئولیت ملی در برابر بدهی‌های دولتی، خلق بدهی ملی، حمایت از صنایع ملی از طریق تعرفه‌های بالا و عوارض اجباری». (همان، ۴۲) بر این اساس او تأکید می‌کند ملت در قرن نوزدهم مستلزم اقتصاد ملی و حراست نظام‌مند دولت از آن بود. وظیفه علم اقتصاد در آلمان قرن نوزدهم «تحقق توسعه‌ی اقتصادی ملت و تسهیل ورود ملت به جامعه جهان‌گیر آینده» بود. (همان، ۴۳) و منظور از توسعه، صنعتی‌سازی سرمایه‌دارانه‌ای بود که بورژوازی‌ای سرسخت زمام آن را در دست داشت. (همان، ۴۳) از همین درآمیختگی اقتصاد با مفهوم ملت برخی معیارهای ملت‌بودن ظهور یافت: «ملت باید ابعادی بسنده می‌داشت تا به میزانی ماندگار از توسعه دست یابد. اگر از این آستانه عبور نمی‌کرد، هیچ توجیه تاریخی‌ای برای آن وجود نداشت.» (همان، ۴۳) واژه‌نامه سیاسی گارنیه-پاژه در ۱۸۴۳ «حماقت‌آمیز» می‌دانست که بلژیک و پرتغال ملتهایی مستقل باشند، چرا که واضح بود بیش از حد کوچک‌اند. (همان، ۴۳)

فردریش لیست^۱ در آن زمان آشکارا می‌گفت:

«جمعیتی وسیع و سرزمینی گسترده با بهره‌مندی از منابع ملی گوناگون در زمره‌ی الزامات حیاتی ملتی متعارف‌اند... ملتی با جمعیت محدود و سرزمین محصور، به‌ویژه اگر زبانی مجزا داشته باشد، فقط می‌تواند ادبیاتی عاجز داشته باشد، و نهادهایی عاجز از ترویج هنر و علم. دولتی کوچک هرگز نمی‌تواند درون سرزمینش شاخه‌های گوناگون تولید را به کمال مطلوب برساند.» (همان، ۴۴)

^۱ Friedrich List

هابسبام سپس توضیح داد که خود «اصل آستانه» (یعنی اگر جمعیت و وسعت یک گروه از مردم از آستانه‌ای حداقلی رد می‌شد می‌توانستند ادعای ملیت بکنند) در مواردی نقض می‌شد و اصلی شکننده بود، اما با این همه این اصل به معنای آن بود که جمعیت‌های کوچک‌تر باید ایثارگرانه در ملت‌های بزرگ‌تر ادغام می‌شدند. در عین حال این اصل ثابت می‌کرد که اگرچه در تعریف، ملت بر پایه‌ی قومیت، زبان یا تاریخ مشترک بود اما در عمل ملت‌ها به دلیل جا دادن ملت‌های کوچک‌تر درون خود، همگونی معیار را نداشتند. یعنی ملت‌ها به لحاظ ملی ناهمگون بودند. (همان، ۴۷)

هابسبام در واکنش به اصل هویت همگون و واقعیت هویت ناهمگون ملت‌ها و ضرورت ادغام هویتی برای برساختن ملت این‌گونه پرسید: «پس در اکثریت چشم‌گیر موارد، مردمان کم‌شمار، زبان‌های کوچک و سنت‌های کوچک چه دفاعی می‌توانند داشته باشند جز ابراز مقاومتی محافظه‌کارانه در برابر پیشروی ناگزیر تاریخ؟» (همان، ص ۵۶)

به هر صورت در تکوین تعریف ملت در قرن نوزدهم، مفهوم ملت به ۱. دولت واحد، ۲. سرزمین واحد، ۳. حق حکمرانی ملت (حقوق شهروندی)، ۴. قومیت/زبان همگون ۵. اصل توسعه‌ی اقتصادی و منبعث از این اصل ۶. اصل آستانه گره خورد.

اما این معیارهای تعیین‌کننده برای نامیدن یک واحد اجتماعی به نام «ملت» از همان ابتدا شکننده و سیال بودند، یعنی واقعیت عینی برساخت ملت‌ها با تعاریفی که تلاش می‌کرد ملت را در ساحت مفهوم‌پردازی تثبیت کند گهگاه به تناقض می‌خورد.

هابسبام تذکر داد که به صورت تاریخی و در عمل «سه معیار بود که اجازه می‌داد مردمی با اطمینان ملت دانسته شوند» (همان، ۵۱):

۱. پیوند تاریخی با دولتی موجود یا دولتی با پیشینه‌ای دیرپا

یا

۲. وجود نخبگان فرهنگی پرسابقه که به زبان بومی ملی مکتوب ادبی و اداری مسلط باشند.

یا

۳. توانایی مسلم فتح (یعنی توان سیاسی-نظامی کافی برای ایجاد حکمرانی)

درنهایت هابسبام در تعریف ملت بر اعتراف یک ناسیونالیست لهستانی تاکید کرد: «دولت است که ملت را

می‌سازد». (همان، ۶۰)

اما گلنر^۱ به جای دولت تاکید می‌کند که «این ملی‌گرایی است که ملت‌ها را پدید می‌آورد» (گلنر،

۱۴۰۰:۱۰۱) بعدتر به تعریف ملی‌گرایی خواهیم پرداخت.

کامران متین در بازتعریف و تحلیل مفهوم ملت با بررسی تعریف ارائه‌شده توسط اندرسون آغاز می‌کند. او

این تعریف اندرسون از ملت را که «یک اجتماع سیاسی تصویری - تصویری هم به مثابه امر ذاتا محدود و هم

ذاتا دارای حاکمیت» است مد نظر قرار می‌دهد. متین از بخش اول تعریف اندرسون یعنی «محدود» بودن

ملت و گره خوردن معنای آن به مرزهای جغرافیایی بر اهمیت لحاظ تکثر جوامع تاکید می‌کند و معتقد است

اندرسون اگر چه به صورت ضمنی به تکثر جوامع در اثرش اشاره کرده اما نتوانسته این تکثر را به‌عنوان

مبنایی برای برساخت ملت مورد واکاوی قرار دهد. بخش دوم تعریف اندرسون یعنی «ذاتا دارای حاکمیت

بودن» ملت را دارای دو وجه معنایی می‌داند که باید همزمان لحاظ شوند: نخست این که ملت دارای

حاکمیت بر خود است، یعنی مستقل و آزاد از دخالت بیرونی است و دوم این که ملت دارای حاکمیت بر

خود به شیوه‌ی مدرن حکمرانی است.

او تاکید می‌کند این خاص بودن تاریخی جنبه‌ی حاکمیت ملت‌ها تلویحا توسط خود اندرسون تصدیق

می‌شود چرا که مفهوم ملت در عصری زاده شد که «روشنگری و انقلاب در حال ویران کردن مشروعیت

قلمرو دودمانی و سلسله‌مراتبی مقدرشده از جانب خداوند بود».

بدین ترتیب متین در بازتعریف مفهوم ملت مبتنی بر کار اندرسون، بر اساس اصل تکثر جوامع و حکمرانی

مدرن عمل می‌کند. بر این اساس تاریخی از پیدایش ملت ارائه می‌دهد: «اول ملت در انگلستان / بریتانیا

به‌سان پاسخی افسون‌زا نسبت به افسون‌زدایی سرمایه‌داری امپریالیستی پدیدار شد، اما حدوث آن در بطن و

با میانجی‌گیری وضعیت هستی‌شناختانه تکثر جوامع، از امکان کپی‌برداری تام و تمام آن در جاهای دیگر

¹. Ernest Gellner

پیشگیری کرد. این پیشگیری از طریق وارونه‌سازی مراحل کلیدی صورت‌بندی اولیه‌ی آن در بریتانیا صورت گرفت. درون جوامع دیرآمده، یعنی جوامع بعد از انگلستان / بریتانیا، ناسیونالیسم ملت را قبل از سرمایه‌داری شکل داد و سرمایه‌داری به صورت ژئوپلیتیک این فرآیند را از بیرون متعین ساخت.»

متین می‌گوید جوامع دیگر از جمله فرانسه در رقابت اقتصادی، تحت فشار سرمایه‌داری گسترش‌یافته‌ی بریتانیا قرار گرفتند که در آن بر اثر گسترش نظم سرمایه‌داری سازوکارهای حکمرانی، مدرن شده بود و ملت شکل گرفته بود. این جوامع (نخست فرانسه) از طریق یکپارچه‌سازی سیاسی-ایدئولوژیک جمعیتی و به‌کاربردن سازوکارهای حکمرانی مدرن پیش از توسعه‌ی سرمایه‌دارانه، خود را برای قرار گرفتن در مدار توسعه‌ی سرمایه‌دارانه منسجم کردند. «فرآیندی که از طریق آن برساخت خشن یک هویت «ملی» از طریق یک قومیت یا زبان «خاص» محتمل‌ترین و از این رو متعارف‌ترین مسیر بود». انسجام هویتی (با ارجاع به گذشته‌ی مشترک) از یک‌سو و به‌کارگیری حکمرانی مدرن از سوی دیگر دو بالی بودند که تشکیل ملت را در جوامعی که بدون توسعه‌ی موفق سرمایه‌دارانه تحت فشار سرمایه‌داری بریتانیا بودند ممکن کردند و تشکیل ملت قرار گرفتن در مدار توسعه‌ی سرمایه‌دارانه را از طریق انسجام جمعیتی-مدیریتی ممکن کرد. دو بال تشکیل ملت که یکی حکمرانی مدرن و دیگری گذشته‌ی مشترک هویتی (قومی/زبانی) بود به ملت از ابتدای تکثیر خود ماهیتی ژانوس‌وار بخشیدند.

دشواری‌های تعاریف تاریخی ملت که هابسبام آن‌را تشریح می‌کند در توضیحات متین از تکوین ملت رفع می‌شود.

دولت واحد در واقع همان حکمرانی مدرن است که برای برساخت ملت حیاتی است. آنچه تحت عنوان مرزهای سرزمینی واحد ملت‌ها طرح می‌شود «مولود انکسار توسعه‌ی سرمایه‌دارانه از خلال پیامدهای وضعیت هستی‌شناختانه تکثر جوامع است». حق شهروندی (پیامد حکمرانی مدرن) و قومیت/زبان همگون دو عنصر مجزا و متناقض در تکوین ملت نیستند بلکه ماهیت ژانوس‌وار ملت را بیان می‌کنند. همچنین اصل توسعه‌ی اقتصادی و تشکیل ملت بر اساس میزان جمعیت و ژئوپلیتیکی که امکان توسعه را بدهد، رانه‌ی اساسی تکوین ملت به صورت تاریخی است. ملت، ذاتا تعاملی است و بر مبنای «حسادت بین‌الجوامعی»

یعنی ایجاد فشار برای یک جامعه از طریق توسعه‌ی جامعه‌ی دیگر شکل گرفته و اصل تکرر جوامع در تکوین ملت پیشینی است.

آنچه در تعریف متین از ملت بیش از همه اهمیت دارد همین آشکار ساختن ماهیت دوگانه‌ی ملت است که پای‌ی در تکوین نظم مدرن و پای‌ی در هویت‌های پیشینی و گذشته‌ی فرهنگی دارد را آشکار کند. ملت از یک سو مساوی با حاکمیت ملی است که طی فرایندی سرمایه‌دارانه در انگلستان با تولید شهروندان و نهادهای مدرن حاکمیتی شکل گرفت و از این منظر، هم خصلتی مدرن دارد هم یکی از خصلت‌ویژه‌های هویت اجتماعی مدرن محسوب می‌شود؛ از سوی دیگر ملت به اجتماعی با هویت قومی همگون و گذشته و سرنوشت مشترک اشاره دارد که با انسجام سیاسی خود تحت حاکمیتی یگانه می‌تواند به بقای اجتماعی-سیاسی-اقتصادی خود ادامه دهد.

در این میان باید بر یک نکته‌ی کلیدی دیگر در تاریخ تکوین ملت تاکید کرد. اندرسون می‌گوید این سرمایه‌داری چاپ بود که ملت را شکل داد؛ متین به درستی او را نقد می‌کند که اگر سرمایه‌داری چاپ فی‌نفسه موجب شکل‌گیری ملت بود تکوین ملت باید از سرزمین‌هایی آغاز می‌شد که سرمایه‌داری چاپ اول و بیش از همه در آن گسترش یافته بود. اما نمی‌توان انکار کرد که سرمایه‌داری چاپ در آغاز اگر چه به ملت شکل نداد اما وجود آن را ممکن کرد. آپادورای می‌گوید: «همراه با «سرمایه‌داری چاپ» (نامی که بندیکت اندرسون^۱ به کار برده است) نیروی جدیدی در جهان آزاد شد؛ این نیرو همان سواد توده‌ای بود و محصول بزرگ-مقیاس آن شکلی از همبستگی قومی به‌شمار می‌آمد که عمدتاً نیازی به ارتباط چهره به چهره یا حتی ارتباط غیر مستقیم بین اشخاص و گروه‌ها نداشت. کنش به‌همراه یک‌دیگر خواندن [متن]، صحنه‌ای را برای جنبش‌هایی فراهم ساخت که بر یک تناقض اتکا داشتند: تناقض دیرینه‌گرایی برساخته. البته تناقضات بسیاری نیز در استعمار و ملی‌گرایی‌های به‌صورت دیالکتیکی تولیدشده در دل آن (چاترجی^۲ 1986) وجود دارد؛ ولی مساله‌ی قومیت‌های برساخته بی‌شک مساله‌ای حیاتی در این داستان است». (آرجون آپادورای، ۱۹۹۶:۲۸) نتیجه بگیریم: تعریف مفهوم ملت بر یک تناقض در بیان آپادورای یا خصلتی ژانوس‌وار در بیان

^۱ Benedict Anderson

^۲ Partha Chatterjee

متین استوار است. ملت همزمان به معنای جمع شهروندان یک دولت مدرن و نیز جماعتی است که دارای هویت فرهنگی و گذشته‌ی مشترک تصور می‌شود. ملت در تعریف با همگنی فرهنگی معادل است اما در عمل ناهمگن باقی می‌ماند. ملت را آن‌چنان که گلنر می‌گوید و در بیان متین هویدا است ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) می‌سازد و آن‌چنان که در تاریخ تکوین ملت طبق تشریح هابسبام و متین مشهود است دولت‌ها لاقلاً در آغاز نقشی عمده در به‌کارگیری ناسیونالیسم و برساختن ملت دارند. ملت در تعریف کلاسیک آن به سرزمین یعنی قلمروی جغرافیایی با حدود و ثغور مشخص گره خورده است. ضمناً اگر سرمایه‌داری چاپ، تصور ملت را ممکن کرد، سازوکارهای سرمایه‌داری در انگلستان به نهادهای مدرن ملت شکل داد و ناسیونالیسم تدافعی مقابل انگلستان دولت-ملت را به صورت ساختی تکثیرپذیر در فرانسه به وجود آورد. به تاریخ شکل‌گیری دولت-ملت در بخش‌های بعد مفصل‌تر می‌پردازیم.

با همه‌ی این اوصاف اگر ملت در یک‌سوی خود به فرهنگ و گذشته‌ی مشترک و زبان و قومیت همگون ارجاع دارد، پس تفاوت بین هویت قومی و هویت ملی چیست؟

۲.۴. هویت ملی و هویت قومی

رولان برتون درباره‌ی دو مفهوم ملت و قومیت می‌گوید: «دو واژه‌ی ملت و قوم، برای مشخص کردن مردم، جمعیت‌ها، گروه‌ها و اجتماعاتی به کار می‌روند که کاملاً با یکدیگر قابل مقایسه‌اند. با وجود این از مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر، از قرار دادن آن‌ها به موازات هم، و از برابر دانستن آن‌ها با یکدیگر همواره خودداری می‌شود و این پیش از هر چیز در واژگان مشخص است.» (برتون، ۱۳۸۰: ۲۷)

بنا به تعاریفی که اشاره شد نتیجه می‌گیریم که قومیت و ملیت هر دو مفاهیم هویتی مدرنی هستند که بر اساس گذشته‌ی فرهنگی مشترک برساخته می‌شوند. چگونه می‌توان مرز و تمایزی بین هویت قومی و هویت ملی ترسیم نمود؟ آیا ملت، همان قومی است که دارای دولت مختص به خویش است؟ آیا تمایز بین قومیت و ملیت را باید بر اساس «اصل آستانه» بر اساس وسعت جمعیت سنجید؟

رولان برتون «فقدان نهادهای ملی، نبود توسعه، کوچک‌بودن و قرابت میان گروهی از افراد» را در تشکیل قومیت مهم می‌داند که «وجودشان را به صورت قومیت تداعی کند.» (برتون، ۱۳۸۰)

آیا این موارد، معیارهایی کافی برای تمیز قومیت از ملیت هستند؟ می‌توانیم این تعاریف را با واقعیت عینی برابر قرار دهیم تا میزان صدق آن آشکار شود. آیا جمعیت لر یا تورک در ایران، جمعیت کوچکی است؟ این کوچک بودن بر اساس چه معیاری سنجیده می‌شود؟ در قیاس با جمعیت دولت-ملتی مثل چین کل جمعیت دولت-ملت ایران کوچک است و در قیاس با کشوری همچون لوکزامبورگ، جمعیت لرها بزرگ محسوب می‌شود. ضمناً در بخش قبل به نقل از هابسبام توضیح دادیم که اصل آستانه تا چه حد اصلی شکننده است. عنصر قرابت میان گروهی از افراد هم اگر وجه ارتباطی را در نظر بگیرد که در مورد اکثر جماعت‌هایی که «قوم» خوانده می‌شوند صدق نمی‌کند؛ مثلاً آیا همه‌ی بلوچ‌ها با همدیگر قرابت میان‌گروهی از منظر ارتباطی دارند؟ اگر هم قرابت تصویری مدنظر باشد که وجه تمایزی با ملت ندارد. درخصوص معیار «توسعه» هم به تناقض می‌خوریم؛ برای مثال آیا تبریز، توسعه‌نیافته است؟ درخصوص معیار «فقدان نهادهای ملی» به وجه تمایز مشخص دولت داشتن یا نداشتن یک جماعت برای «ملت» محسوب شدنش برمی‌گردیم. اما این صرفاً وجه تمایزی سیاسی است و همانطور که در نقل قول از هابسبام آمد بیش از هرچیز ابزارهای سیاسی-نظامی فتح تعیین‌کننده‌ی آن هستند. وجه تمایز فرهنگی-اجتماعی قوم با ملت چیست؟

بار دیگر به سه معیاری که هابسبام از دل تحولات تاریخی مفهوم ملت استخراج کرده رجوع کنیم. معیار اول پیوند تاریخی با دولتی موجود یا دولتی با پیشینه‌ای دیرپا است. این معیار را با واقعیت برابر قرار دهیم. اگر کوردها پیوندهای تاریخی خودشان را با دولت مادها نشان دهند، آن‌گاه به‌عنوان ملت پذیرفته می‌شوند؟ وقتی دو دولت مستقر تورک در منطقه وجود دارند و همچنین تورک‌ها به امپراطوری‌های بزرگ تورک ارجاع دهند تکلیف تورک‌های داخل جغرافیای ایران چیست؟ آیا ملت هستند یا قوم؟ معیارهای ملت بودن بیش از آن که روشن‌گر باشند ابهام‌زا هستند. در خصوص معیار دوم یعنی «وجود نخبگان فرهنگی پرسابقه که به زبان بومی ملی مکتوب ادبی و اداری مسلط باشند»، هم وضع به همین ترتیب است. به‌نظر می‌رسد بیش از هرچیز این قدرت سیاسی است که قوم را از ملت متمایز می‌کند و قدرت‌های سیاسی مستقر حتی

فراتر از دولت داشتن یا نداشتن یک جماعت در اطلاق نام قوم یا ملت به آن، عمل می‌کنند؛ برای مثال در سازمان ملل اصطلاح ملت بدون دولت به برخی ملت‌ها اطلاق می‌شود.

بدین ترتیب تفکیک قوم از ملت تفکیکی از نظر فرهنگی مخدوش و بسته به قدرت سیاسی است. متین می‌گوید: «در گفتمان سیاسی و دانشگاهی مدرن بر خلاف «ملت»، «قوم» صلاحیت داشتن «دولت ملی» را ندارد. در بستر سیاسی تاریخی کشورهایی مانند ایران، ترکیه، عراق و سوریه، اطلاق «قوم» به مردمان غیرفارس، غیر ترک، و غیرعرب ابزاریست برای سلب پیشاپیش حق حاکمیت ملی از این مردمان بر اساس مبنایی ظاهراً عینی و علمی».

برای بررسی دقیق‌تر تفکیک ملت-قوم، باید تاکید کرد که به‌صورت تاریخی عملاً مسیرهای متفاوتی در رابطه با اصل «همگونی هویتی» ملت، طی شده‌اند که خطوط عمده‌ی آن به این شرح است:

اول، پذیرش چندملتی بودن: باید لحاظ کنیم ملت‌ها به‌دلیل ماهیت ژانوس‌وار خود، امکان انعطاف و چرخش‌هایی (گاهی موقت) از سویه‌ی هویتی خود به سویه‌ی شهروندمدار را دارا هستند و در طول تاریخ بارها چنین چرخشی رخ داده که کهن‌الگوی آن همچنان که در نقل قول از هابسبام دیدیم مورد ملت فرانسه است. این چرخش‌ها در برخی موارد سازوکار حکمرانی دولت-ملت را متاثر کرده و منجر به شکل‌دهی به ساختی چندملتی شده، یا وجود ملت‌های متکثر از نظر فرهنگی درون یک ساخت واحد سیاسی دولت-ملتی پذیرفته شده و آزادی‌های هویتی در این خصوص برقرار شده یا سازوکارهای حکمرانی به‌نفع پذیرش سطحی از خودگردانی در برخی سطوح سیاسی-فرهنگی تحول یافته است.

دوم، انزوا و ادغام هویتی: باید روایت هابسبام از شکل‌گیری ملت‌ها را در نظر بگیریم که در عمل بلحاظ قومی ناهمگن هستند و جماعت‌هایی با هویتی متفاوت از هویت یک ملت و درون آن، عملاً بلحاظ تاریخی سرنوشت انزوا یا ادغام شدن را متحمل شده‌اند. هابسبام می‌گوید: «در هر صورت ناهمگونی ملی دولت-ملت‌ها پذیرفته می‌شد، در وهله‌ی نخست به این علت که روشن بود ملیت‌های کوچک، و به‌ویژه کوچک و عقب‌مانده، به‌ناگزیر باید در دل ملت‌های بزرگ‌تر ادغام شوند و از این طریق سهم خود را به نوع بشر ادا کنند.» (هابسبام، ۱۴۰۰: ۴۷) او تاکید می‌کند که اندیشمندان لیبرال قرن نوزدهم مشوق ادغام و جذب یک

ملت در ملت دیگر به نفع روند توسعه بوده‌اند و در روند تکوین ملت‌ها به این شیوه: «به محض این‌که ملتی مستقل یا «واقعی» می‌بایست بنا به معیارهای جاافتاده‌ی آن دوران نیز ملتی پذیرفتنی باشد، برخی از ملیت‌ها و زبان‌های کوچک‌تر محکوم به نابودی به معنای واقعی کلمه شدند» (هابسیام، ۱۴۰۰: ۴۷-۴۸).

سوم، حذف و نسل‌کشی: بلحاظ تاریخی در برخی موارد، حذف جایگزین ادغام شده است؛ مثال فاجعه‌آمیز از این روند کشتار یهودیان در آلمان نازی است. مثال‌های بسیاری از نسل‌کشی در این خصوص می‌توان بیان کرد که تلاش در جهت همگونی هویتی ملت مستقر در یک سرزمین منجر به حذف و نسل‌کشی شده است.

با این‌همه عمده‌ی تاریخ دولت-ملت‌ها تاریخی است که در آن نه حذف و ادغام موفقیت‌آمیز بوده، نه چرخش‌ها و انعطاف هویتی ملت مستقر موجب از بین رفتن روابط عمودی و سلسله‌مراتبی هویتی شده است. تفکیک ملت-قوم قبل از هرچیز این واقعیت تاریخی بحرانی در خصوص دولت-ملت را عیان می‌کند. آپادورای در این خصوص می‌گوید: «تناقضی که در نظر، بر همه‌ی دولت-ملت‌ها و در عمل، بر اکثر آن‌ها موثر است. این تناقض بین این ایده که هر دولت-ملت می‌تواند نماینده‌ی صرفاً یک قوم باشد و این واقعیت که همه‌ی دولت-ملت‌ها آمیزش تاریخی بسیاری هویت‌ها هستند، حاکم است. حتی جایی که هویت‌های قدیمی، فراموش یا مدفون شده‌اند، ترکیبی از مهاجرت و رسانه‌های توده‌ای موجب بازبرساخته‌شدن حتمی آن‌ها در مقیاسی جدید و سطوحی بالاتر می‌شود. اتفاقاً همین مساله دلیلی برای اهمیت سیاست‌های یادآوری و فراموشی (و بدین ترتیب تاریخ و تاریخ‌نگاری) در جنگ‌های قوم‌گرایانه‌ای است که به ملی‌گرایی گره خورده‌اند (ون درویر، 1994)» (آپادورای، ۱۹۹۶: ۱۵۶)

بدین ترتیب آپادورای از نزاع درونی هویتی دولت-ملت‌ها پرده برمی‌دارد: «رابطه‌ی بین دولت‌ها و ملت‌ها در همه جا رابطه‌ای ستیزه‌جویانه است. می‌توان گفت که در بسیاری از جوامع دولت و ملت به پروژه‌های یک‌دیگر تبدیل شده‌اند. یعنی درحالی که ملت‌ها (یا به‌طور دقیق‌تر گروه‌هایی با ایده‌هایی درمورد ملیت) به دنبال تسخیر یا هم‌وندی با دولت‌ها و قدرت دولتی هستند، در همان‌زمان دولت‌ها در پی تسخیر و انحصار ایده‌های ملیت‌اند. به‌طور کلی جنبش‌های فراملی جدایی‌طلب (شامل جنبش‌هایی که ترور بخشی از

روش‌های آن‌هاست) نمونه‌های بارز ملت‌های در جستجوی دولت‌اند. سیک‌ها، سریلانکایی‌های تامیل، باسکی‌ها، موروها و کبکی‌ها همگی جماعت‌هایی تصویری را بازنمایی می‌کنند که به دنبال ایجاد دولت‌های خودشان یا تسخیر بخش‌هایی از دولت‌های موجوداند. از سوی دیگر دولت‌ها، همه جا در جستجوی انحصار پایگاه اخلاقی اجتماع هستند و این کار را یا با ادعای صریح مقارنت کامل بین دولت و ملت یا با موزه‌سازی سیستماتیک همه‌ی گروه‌های درون خود و بازنمایی آن‌ها از طریق انواع سیاست‌های موروثی انجام می‌دهند. این سیاست‌ها به طرز قابل توجهی در سراسر جهان مشابه‌اند.» (همان، ۳۹)

این تلاش برای موزه‌سازی سیستماتیک که به خوبی ریشه‌ی تفکیک قوم-ملت را نشان می‌دهد، چرا که تلاش می‌کند هویت قومی را در مقابل هویت ملی امری متعلق به گذشته بداند تا انسجام هویت ملی حفظ شود، همان چیزی است که هابسبام به نقل از کائوتسکی با اصالت چکی گفت: «زبان ملی روز به روز بیشتر به قلمرو خانه محدود می‌شود و حتی در خانه هم نقشی هم‌سنگ خنزیرپنرهای موروثی کهنه‌ی خانواده خواهد داشت. همان چیزهایی که با احترام نگاهشان می‌کنیم، گرچه چندان به کار نمی‌آیند» (هابسبام، ۵۰:۱۴۰۰)

آپادورای طرح می‌کند که تفکیک قوم-ملت تحت عنوان اقلیت-اکثریت از جانب دولت-ملت مستقر حتی می‌تواند (با پیش‌کشیدن اقلیت قومی در مقام «دیگری») به اکثریت «ملی» انسجام بخشد: «در نتیجه می‌توان گفت اقلیت‌ها در بسیاری از بخش‌های جهان همان قدر مصنوع‌اند که اکثریت‌های تهدیدکننده‌ی آن‌ها. سفیدها در ایالات متحده، هندوها در هند و انگلیسی‌های بریتانیای کبیر همگی مثال‌هایی به دست می‌دهند از این‌که چطور طرح سیاسی و اداری برخی گروه‌ها به‌عنوان اقلیت (سیاه‌ها و لاتین‌ها در ایالات متحده، سلت‌ها و پاکستانی‌ها در انگلستان، مسلمانان و مسیحیان در هند) به‌گرم‌آوردن اکثریت‌ها (خاموش یا پرهیاهو) تحت این برچسب‌ها کمک می‌کند؛ برچسب‌هایی که عمر اندکی دارند اما تاریخی بلند پشتیبانی‌شان می‌کند. قومیت‌های جدید اغلب قدیمی‌تر از دولت-ملت‌هایی نیستند که در مقابل آن‌ها دست به مقاومت زده‌اند. ... اقلیت‌ها اغلب به همان اندازه که طبیعی‌اند، ساختگی هستند.» (آپادورای، ۱۶۳)

آپادورای در عین حال تاکید می‌کند که سازوکارهای رایج دولت-ملت‌ها چطور «هویت قومی» را می‌سازد و شکل‌گیری «پروژه‌های قومی» می‌انجامد: «اول این که همه‌ی دولت-ملت‌های مدرن این ایده را که سازمان‌های سیاسی مشروع باید برآمده از نوعی نزدیکی طبیعی باشند، تصدیق کرده و در پیاده‌سازی آن مشارکت داشته‌اند. بدین ترتیب حتی در این زمان که بسیاری از دولت-ملت‌ها دچار بحران مشروعیت شده‌اند و با تقاضاهای گروه‌های مهاجر مواجه گشته‌اند همچنان درون میراثی عمل می‌کنند که استقلال ملی را صرفاً مبتنی بر نوعی سنت نزدیکی طبیعی معنا می‌کند. دوم، پروژه‌های خاص (و البته موفق) دولت-ملت‌ها از بهداشت گرفته تا سرشماری و تنظیم خانواده به‌منظور کنترل بیماری و همچنین کنترل مهاجرت به داخل و سیاست‌گذاری‌های زبانی، همه و همه رویه‌های بدنی انضمامی را (گفتار، نظافت، حرکت، سلامت) به هویت‌های گروهی بزرگ-مقیاس پیوند می‌دهند؛ بدین ترتیب تجربه‌ی عملی نزدیکی گروهی را بالقوه گسترش می‌دهند. [سوم و] در وهله‌ی نهایی، درون وضعیت‌های دولتی (چه دموکراتیک و چه غیردموکراتیک) گفتمان حقوق و استحقاق به‌نحوی کلی‌تر با این هویت‌های بزرگ-مقیاس پیوندی ناگسستنی می‌یابند. این سه خصلت فرهنگی دولت-ملت، به‌نحو فزاینده‌ای متعین‌کننده‌ی پروژه‌های قومی معاصر است. {...} دولت‌ها در حال از دست دادن انحصار خود بر ایده‌ی ملت‌اند و بدین ترتیب قابل فهم است که گروه‌های مختلف، تمایل به استفاده از منطق ملت داشته باشند تا بخشی از - یا همه‌ی - دولت یا حتی بخشی از - یا همه‌ی - حق خود از دولت را تسخیر نمایند. چنین منطقی هر جا که مواجهه‌ای بین دولت و بدن رخ دهد حداکثر قدرت خود را برای بسیج به‌دست می‌آورد؛ این مواجهه همان چیزی است که ما پروژه‌های قومی می‌خوانیم یا اغلب با سوءتشخیص، آن‌را امری نیاکانی می‌دانیم». (همان، ۱۵۷)

در تفکیک قوم-ملت آپادورای چنین نتیجه می‌گیرد: «واقعیت این است که دولت-ملت در جهت کنترل، طبقه‌بندی و نظارت مردم خود، اغلب دست به ایجاد، احیا یا انکسار هویت‌هایی قومی زده است که قبلاً سیال، مذاکره‌پذیر یا در شرف تکوین بودند. البته اصطلاحاتی که امروز برانگیزاننده‌ی خشونت قومی‌اند می‌توانند قدمت زیادی داشته باشند. اما واقعیت‌های مورد ارجاع آن‌ها - زبان صربی-کرواتی، آداب و رسوم باسک، غذای لیتوانیایی - غالباً در قرن نوزده و اوایل قرن بیست شکل گرفتند. ملی‌گرایی و قومیت

بدین ترتیب یک‌دیگر را تقویت می‌کنند، به این صورت که ملی‌گرایان گروه‌هایی قومی برمی‌سازند که دیگران را به برساختن ضدقومیت‌ها سوق می‌دهد، سپس در دوره‌های بحران سیاسی همین دیگران ضد دولت‌هایی را مبتنی بر ضدملی‌گرایی‌های تازه کشف‌شده مطالبه می‌کنند. بنابراین برای هر ملی‌گرایی ظاهراً به‌نحوی طبیعی مقدرشده، ملی‌گرایی دیگری وجود دارد که پیامدی فرعی و واکنشی نسبت به آن است.» (همان، ۱۶۲)

بنابراین تفکیک ملت و قوم اگرچه در ساحت فرهنگی تفکیکی کاملاً مخدوش است اما در ساحت سیاسی، استفاده از مفهوم قومیت برای جماعت‌هایی که در یک سازوکار تک‌ملتی حذف و ادغام نشده‌اند به کار می‌رود و در علوم اجتماعی هم پذیرفته شده است. این مفهوم تمایل ملی‌گرایی غالب برای موزه‌سازی هویت‌های ادغام‌نشده را نشان می‌دهد و با هدف انقیاد این جماعت‌ها از طریق تثبیت سلب حق حکمرانی‌شان به کار می‌رود. در این پژوهش در بررسی روابط جماعت‌های تورک و کورد از مفهوم «ملت» استفاده می‌شود، چرا که به‌کارگیری مفهوم «قومیت» را بازتولید سازوکارهای کلامی انقیادآور و موزه‌سازی ملی‌گرایی غالب می‌داند.

اکنون لازم است بالاخره به مفهوم ملی‌گرایی و تشریح آن پردازیم.

۲.۵. ملی‌گرایی

کامران متین در مورد اهمیت ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم می‌گوید: «ناسیونالیسم عنصر بنیادی مدرنیته است. ناسیونالیسم ایدئولوژی دولت - ملت سرزمینی، برسانده‌ی هویت جوامع جدید و نیروی محرکه‌ی صنعتی‌شدن است. در این مقام ناسیونالیسم زیربنای جغرافیای سیاسی، خودآگاهی جمعی و ساختارهای اجتماعی - اقتصادی جهان مدرن است. ناسیونالیسم از زمان ظهورش تا به امروز شدیداً با دوام و جان‌سخت بوده است»

خوشبختانه در تعریف ملی‌گرایی، با دشواری‌ها و ابهام‌های تعریف مفاهیم ملت و قومیت مواجه نیستیم. بنابراین به تعریف کلاسیکی که گلنر از ملی‌گرایی می‌دهد بسنده می‌کنیم.

ارنست گلنر^۱ در تعریف ملی‌گرایی می‌نویسد: «در گام نخست، ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) یک اصل سیاسی است که بر هماهنگی میان رژیم سیاسی و ملت استوار است.» (گلنر، ۱۴۰۰: ۲۳)

گلنر ملی‌گرایی را به‌عنوان یک حس یا جنبش در چارچوب این اصل تعریف می‌کند. او شور و احساس ملی‌گرایانه (ناسیونالیستی) را حس خشم برخاسته از نقض این اصل سیاسی یا خشنودی ناشی از اجرای آن می‌داند.

به بیان گلنر اصل ملی‌گرایی (هماهنگی رژیم سیاسی و ملت) هنگامی نقض می‌شود که مرزهای سیاسی یک دولت دربرگیرنده‌ی همه‌ی افراد یک ملت نباشد؛ یا مرزهای مذکور افزون بر ملت خودی، بیگانگان را نیز در خود جای دهد. هم‌چنین ممکن است که بخشی از ملت بیرون از مرزهای سیاسی قرار گیرند و به جای آن، گروه‌های بیگانه درون این مرزها ساکن باشند. علاوه بر این، ممکن است یک ملت در کنار بیگانگان و بدون آمیختن با آنان تحت لوای چند دولت به سر برند؛ به‌گونه‌ای که یک دولت یگانه نتواند مدعی دولت ملی شود.

اما در نظر او ملی‌گرایان به نوع خاصی از نقض اصل ملی‌گرایانه بسیار حساس‌اند: «اگر فرمانروایان یک رژیم سیاسی از ملتی دیگر و غیر از اکثریت افراد تحت فرمان باشند، از دیدگاه ملی‌گراها عرف و آداب سیاسی نقض شده است. این اتفاق وقتی رخ می‌دهد که یک قلمرو ملی در یک امپراتوری بزرگ‌تر ادغام شود؛ و یا یک گروه بیگانه، سلطه‌ی محلی پیدا کند.» (همان، ۲۳)

به‌طور خلاصه، ملی‌گرایی در تعریف گلنر یک نظریه‌ی مشروعیت سیاسی است که در آن، مرزهای قومی و سیاسی نباید یکدیگر را قطع کنند و به‌طور خاص، مرزهای قومی در یک کشور نباید به مرز جدایی میان فرمانروایان و بقیه تبدیل شود. (همان، ۲۴)

گلنر سپس به سراغ مهم‌ترین مسأله‌ی ملی‌گرایی می‌رود که مانع تحقق ملی‌گرایی بی‌طرف، فراگیر و معقول می‌شود: «ساده‌ترین شکل بیان مسأله این است که، ملت‌های بالقوه‌ی زیادی در جهان هستند و کره‌ی خاکی ما فضای محدودی برای واحدهای سیاسی مستقل یا خودمختار دارد. بر اساس هر نوع

¹ Ernest Gellner

محاسبه‌ی معقول، شمار کنونی ملل بالقوه شاید بسیار بیش‌تر از دولت‌های ممکن باشد. اگر این استدلال درست باشد جایی برای پذیرش همه‌ی ملی‌گراها، در یک زمان باقی نمی‌ماند و خشنودی برخی موجب ناخشنودی برخی دیگر خواهد شد. این استدلال با این واقعیت قوت بیش‌تری خواهد گرفت که بسیاری از این ملت‌های بالقوه‌ی جهان در یک سرزمین و به‌صورت تنگاتنگ باهم زندگی نمی‌کنند؛ یا تا همین اواخر زندگی نمی‌کرده‌اند، بلکه به اشکال پیچیده‌ای به هم آمیخته و با یکدیگر می‌زیسته‌اند. پس نتیجه می‌گیریم که در موارد یادشده، یک سرزمین و قلمرو سیاسی فقط در صورتی ممکن است از نظر قومی همگون شود که قومیت‌های دیگر نابود، اخراج یا جذب همسان شوند. تن ندادن آنان به این سرنوشت، ممکن است سبب دشواری کار برای اجرای مسالمت‌آمیز اصل ملی‌گرایی شود» (همان، ۲۵)

گفتنی است جایی که گلنر از «فضای محدود برای واحدهای سیاسی مستقل یا خودمختار» می‌گوید این محدودیت تحت شرایط اقتصادی-سیاسی کلانی حاصل شده است که هابسبام در توضیح تعریف‌های تاریخی ملت، تحت عنوان «امکان‌های توسعه» و «اصل آستانه» طرح کرد. در واقع امکان توسعه‌ی سرمایه‌دارانه ارتباطی بنیادین با شروع و نحوه‌ی تکوین دولت-ملت دارد؟ اما این نسبت چگونه است و آیا برای فهم ما از مفهوم ملت، ملی‌گرایی و تفکیک قوم/ملت روشن‌گرانه است؟ کامران متین با استفاده از مفهوم «توسعه ناموزون و مرکب»، رابطه‌ی دوسویه‌ی ناسیونالیسم و توسعه‌ی سرمایه‌داری را تشریح می‌کند.

۲.۶. توسعه‌ی ناموزون و مرکب و ناسیونالیسم تدافعی

توسعه‌ی ناموزون و مرکب، یکی از مفاهیم تروتسکی است که متین آن را برای تشریح سازوکارهای تکوین دولت-ملت به کار می‌گیرد.

کامران متین می‌گوید: «ایده توسعه ناموزون و مرکب از اصل پایه‌ای ناموزونی جهان اجتماعی آغاز می‌کند، و ترکیبی بودن روندهای توسعه اجتماعی و چندخطی بودن تاریخی را در بنیادی‌ترین سطح نظری طرح و هضم می‌کند. در نتیجه این ایده ناظر به تکثر سیاسی جهان هم هست»

متین به کارگیری این ایده را موجب لحاظ امر ژئوپولیتیک در تحلیل سیاسی اجتماعی می‌داند. او می‌گوید: «این ایده می‌تواند توضیح دهد چرا سرمایه‌داری به عنوان یک نظام جهانی در واحدهای کوچک‌تر

جغرافیایی قابل مدیریت، کارکرد بهتری دارد و سازماندهی آن کارآتر است. درست به همین دلیل است که علیرغم منطق جهانشمول سرمایه، ما با جهانی روبرو هستیم که در آن دویست و چند کشور مستقل وجود دارد».

تأکید تحلیلی او بر «مرکب» بودن شکل‌های توسعه است. به این معنا که «تمامی اشکال توسعه در اصل ماهیتی مرکب دارند یعنی پدیده‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی متعلق به دوران‌های تاریخی متفاوت در یک زمان معین حضور یافته و در ترکیب با هم به واقعیت اجتماعی ماهیت انضمامی می‌بخشند.» او مثال ایران اواخر دهه‌ی هفتاد میلادی را طرح می‌کند که اقتصاد نسبتاً صنعتی شده و جامعه‌ای نسبتاً مدرن در کنار وجود و رشد یک گرایش سیاسی-اجتماعی مذهبی نسبتاً قدرتمند قرار گرفته است. در حالی که بر اساس نظریات تک‌خطی مدرنیزاسیون هرچه جامعه‌ای مدرن‌تر می‌شود، ایدئولوژی‌های متعلق به دوران ماقبل مدرن، و به‌ویژه مذهب، باید تضعیف شوند و از بین بروند. به‌زعم او نه تنها تجربه‌ی ایران ناقص نظر گسست قاطع تاریخی است بلکه تاریخ مدرن جهان هم این نظر را رد می‌کند و مثال عروج فاشیسم در آلمان که پیشرفته‌ترین کشور سرمایه‌داری اروپا در زمان خود بود، یا وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه، کشوری با کمترین سطح توسعه‌ی سرمایه‌داری در اروپا را طرح می‌کند.

در تعریف توسعه‌ی ناموزون هم می‌نویسد: «ناموزون» بودن وضعیت هستی‌شناختی تکثر جوامع را بازنمایی و برجسته می‌کند» و «ترکیب» پیامد این ناموزونی است.

او ادامه می‌دهد: «این دو ایده مبنای درکی از «توسعه» به عنوان فرآیندی همواره و ذاتاً برهم کنشی و چند خطی را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر در این درک از توسعه، مراجع تاریخی به اصطلاح «بیرون» و «درون» متقابلاً مولد یکدیگر هستند، به شکلی دیالکتیکی همدیگر را بازآرایی می‌کنند و بنابراین تغییر اجتماعی-تاریخی تک-خطی را ناممکن می‌سازند». بدین‌معنا بازتولید اجتماعی درون هر جامعه خاص همواره متأثر از روابط با جوامع دیگر است و نمی‌توان امر بین‌المللی را در تحلیل هر جامعه نادیده گرفت. او می‌گوید: «در این فرآیند، تلفیق مصالح و پدیده‌های اجتماعی، سیاسی فرهنگی و اقتصادی جوامع گوناگون با سطح توسعه و ویژگی‌های تاریخی متفاوت این جوامع، به خصیصه ذاتی روندهای بازتولید اجتماعی و

توسعه درونی جامعه تبدیل می‌شود. این امر به نوبه خود از همگونی روندهای عمومی توسعه در نقاط مختلف جلوگیری کرده و امکان پویایی توسعه چندخطی تاریخ را فراهم می‌کند.»

متین تشریح می‌کند که چگونه گسترش روابط سرمایه‌دارانه در انگلستان موجب شکل‌گیری ساخت سیاسی دولت-ملت در این کشور به‌عنوان یک فرماسیون مدرن شد. اما توسعه‌ی ناموزون بین‌الجوامعی که موجب می‌شد کشورهای دیگر اروپایی تحت فشار توسعه‌ی سرمایه‌دارانه قرار بگیرند موجب شکل‌گیری یک توسعه‌ی مرکب در این کشورها شد؛ به این معنا که این کشورها، هویت‌هایی را که ارجاع به گذشته داشتند با سازوکارهای مدرن دولت آمیختند و این منجر به ناسیونالیسمی شد که درمقابل پیش‌روی و رقابت با انگلستان، ملت‌های دیگر اروپایی را برساخت و منسجم کرد. متین درمورد تکوین ملت توضیح می‌دهد: «در درون جوامع «متاخر» یعنی جوامعی که دیرتر از انگلستان / بریتانیا توسعه سرمایه‌داری را تجربه کردند این ناسیونالیسم بود که در غیاب سرمایه‌داری «ملت» را ساخت اگرچه سرمایه‌داری کماکان در سطح بین‌المللی و از طریق میانجیگری ژئوپلیتیک "تعیین بخش نهایی" این فرایند از "بیرون" بود.»

در نگاه متین، توسعه‌ی ناموزون و مرکب در جهان مدرن از خلال ناسیونالیسم تدافعی پیش می‌رود. او این اصطلاح را با ارجاع به تام‌نان استفاده می‌کند و ساخت دولت-ملت در فرانسه را بر اساس ناسیونالیسم تدافعی درمقابل انگلستان می‌داند که سپس در سراسر جهان تکثیر شد: «ظهور ناسیونالیسم فرانسوی، که مهم‌ترین مورد تاریخی تجربه‌ی ناسیونالیستی است، برآیند مستقیم بحران داخلی رژیم سلطنت مطلقه فرانسه بود که خود ناشی از ناتوانی فرانسه در حفظ موازنه‌ی قدرت سنتی با انگلستانی بود که اکنون بر سرمایه‌داری استوار شده بود. بنابراین بسیج عمومی، قانون مدنی و جنگ‌های معطوف به کشورگشایی، که همگی پس از انقلاب فرانسه به وقوع پیوستند، جملگی تا حد زیادی استراتژی‌های انقلابی جهت بسیج منابع پیش‌سرمایه‌داری [یعنی مردم] برای جان به در بردن از فشارهای ژئوپلیتیک سرمایه‌دارانه [بریتانیا] بودند.»

در نتیجه‌ی این روند با اتکا به ناسیونالیسم تدافعی، سرمایه‌داری از بالا و از طریق امکان‌پذیر کردن انباشت اولیه به‌صورت دولتی پیش برده می‌شود.

در واکنش به توسعه‌ی ناموزون و مبتنی بر ناسیونالیسم تدافعی روند توسعه‌ی مرکب بطریقی مشابه در قبال سایر کشورهای جهان رخ داد در حالی که «محتمل‌ترین و از این رو عمومی‌ترین مسیر آن تولید خشونت بار هویت «ملی» از یک قومیت و زبان خاص بود در بافتارهای چند فرهنگی و چند قومی (یعنی در واقع در اغلب کشورهای دنیا)». متین حاصل این فرایند را شکل‌گیری «اقلیتهای» فرودستی می‌داند که در صورت عدم دریافت سطح بالایی از خودمدیریتی، در مواجهه با دولت‌های تکین، به پروژه‌های تقلیدی ملی‌گرا (چه برای استقلال یا خودمدیریتی و چه برای الحاق به ملل «همتبار») روی می‌آورند.

او این مسیر را در همه‌ی کشورهای به‌اصطلاح متاخر از جمله ایران، ترکیه و عراق تحقق‌یافته می‌داند. در مورد ایران می‌نویسد: «در ایران زبان و فرهنگ فارسی هسته ایدئولوژیک و کانون [خود] آگاهی دولت‌مدرن و فهم آن از هویت ملی را تشکیل داد. این امر مستلزم دگرگون کردن صورت‌بندی‌های فرهنگی-سیاسی از پیش موجود مردمان غیرفارس و صاحب‌منصبان و نخبگان بومی حاکم بر آن‌ها در ایران بود که پیشتر در یک سیستم حکمرانی شبه-کنفدرال و غیر متمرکز، از سطح بالایی از خودمختاری محلی برخوردار بودند؛ وضعیتی که در مورد همه اشکال دولت‌های پیشاسرمایه داری که مبتنی بر «شیوه تولید خراج‌گزارانه» بودند و در اساس ساختاری قبیله‌ای و دودمانی داشتند صادق بود.»

به این ترتیب دامنه‌ی ناسیونالیسم تدافعی به داخل کشورهایی که در آن‌ها دولت-ملت تکوین می‌یابد کشیده می‌شود.

نقطه‌ی نزاعی که گلنر در ارایه تعریف سیاسی از ملی‌گرایی مشخص کرد و تاکید کرد «سرزمین و قلمرو سیاسی فقط در صورتی ممکن است از نظر قومی همگون شود که قومیت‌های دیگر نابود، اخراج یا جذب همسان شوند. تن ندادن آنان به این سرنوشت، ممکن است سبب دشواری کار برای اجرای مسالمت‌آمیز اصل ملی‌گرایی شود» مجدداً در ریشه‌یابی و تحلیل زمینه‌ی اقتصادسیاسی تکوین ملت بروز می‌یابد. این نقطه‌ی نزاع، همان نقطه‌ای است که ساخت قدرت قوم را از ملت تفکیک می‌کند.

در کنار مفهوم ناسیونالیسم تدافعی، طرح مفهوم دیگری برای توضیح پیچیدگی‌های این نزاع درون مرزهای دولت‌های ملی کمک‌کننده خواهد بود؛ به‌ویژه با لحاظ تحولات اخیر جهانی در زمینه‌ی مهاجرت و رسانه‌های توده‌ای. آپادورای مفهوم فرهنگ‌گرایی را در این زمینه پیش می‌کشد.

۲.۶. فرهنگ‌گرایی

پیش از توضیح مفهوم فرهنگ‌گرایی توضیحاتی مقدماتی ضروری است.

اول، باید توجه داشت با تغییر کمیت در مهاجرت‌های توده‌ای، شکل‌گیری دیاسپوراهای قومی/ملی و افزایش اثر رسانه‌های بزرگ‌مقیاس، کیفیت ملی‌گرایی در جهان ما تغییراتی داشته است، با وجودی که در تعاریف کلاسیک ملت و ملی‌گرایی «قلمرو» و سرزمین نقشی تعیین‌کننده دارد اما آپادورای استدلال می‌کند که گسترش مهاجرت و رسانه‌های توده‌ای اهمیت سرزمین را به‌مرور کاهش داده‌اند؛ این نکته‌ای بسیار مهم در مقدمه‌ی طرح مفهوم فرهنگ‌گرایی است. «واقعیت اساسی و توضیح‌دهنده‌ی ویژگی‌های اتحاد میان دولت و ملت این است که جن ملی‌گرایی هرگز کاملاً در شیشه‌ی دولت سرزمینی محبوس نشده و اکنون خودش وجودی دیاسپورایی دارد. وقتی در رپرتوارهای جمعیت‌های روزافزون و سیار پناهنجویان، گردشگران، کارگران مهمان، روشنفکران فراملی، دانشمندان و خارجی‌های غیرقانونی قرار می‌گیرد دیگر با ایده‌های مرز فضایی و حاکمیت ارضی مهارپذیر نیستند. این تحولات، انقلابی در بنیادهای ملی‌گرایی است و بسیار بی‌صدا در ما رخنه می‌کند. زمانی خاک و مکان نقشی کلیدی در پیوند میان وابستگی سرزمینی با انحصار دولتی بر ابزارهای خشونت، هویت‌ها و هویت‌یابی‌های اساسی ایفا می‌کردند؛ اما اکنون صرفاً تصاویر و واقعیاتی از مکان است که تا حدی باقی مانده. در خواسته‌های سیک‌ها برای خالستان، در احساسات فرانسوی-کانادایی‌ها در مورد کبک و در خواست فلسطینی‌ها برای تعیین سرنوشت خود، تصویر وطن صرفاً بخشی از بیان حق حاکمیت عمومی است و ضرورتاً بازتاب‌دهنده‌ی مبنایی سرزمینی نیست. خشونت و تروری که موجب سقوط بسیاری از دولت-ملت‌های موجود می‌شود، نشانه‌ی بازگشت به امری بیولوژیک یا درونی، تاریک یا دیرینی نیست. پس ما باید چه درکی از این شهوت خون‌ریزی احیاشده به نام ملت داشته باشیم؟» (آپادورای:

آپادورای در ادامه تشریح می‌کند که دراکثر نمونه‌های ضدملی‌گرایی، تجزیه‌طلبی، فراملی‌گرایی یا تجدید حیات قومی در مقیاسی بزرگ، این حق تعیین سرنوشت است - و نه صرفاً حاکمیت ارضی - که زمینه‌ای مشترک فراهم آورده. او حتی در مواردی که سرزمین، مساله‌ای اساسی به‌نظر می‌رسد (نظیر فلسطین) استدلال می‌کند که مباحث در مورد زمین و سرزمین، در حقیقت یکی از فرعیات کارکردی استدلال‌هایی است که ذاتاً درباره‌ی قدرت، عدالت، و حق تعیین سرنوشت هستند. در نظر آپادورای حاکمیت ارضی هنوز اصطلاحی پذیرفتنی برای آمال جنبش‌های ضدملی‌گرایی است، اما نباید تصور کرد که این همان منطق بنیادین یا دغدغه‌ی نهایی آن‌ها است. بنابراین هنوز سرزمین و قلمرو در بیان (اصطلاحاً) ملی‌گرایی‌های درون مرزهای دولت‌های ملی حاضر است اما حق تعیین سرنوشت، اصل اساسی این اصطلاحاً ملی‌گرایی‌ها است. (همان، ۲۱)

دوم، یک ایده‌ی عقل سلیمی در نگاه به نزاع‌های هویتی وجود دارد که به‌ویژه وقتی تقویت می‌شود که این نزاع‌ها مستقیماً درمقابل دولت نیستند بلکه بین جماعت‌های مردمی‌اند، اما حتی وقتی نزاع بر سر «تسخیر یا هم‌وندی با دولت‌ها» هم باشد این ایده به‌کار گرفته می‌شود. ایده این است که این نوع نزاع‌ها، نزاع‌هایی قبیله‌ای درک شوند؛ این ایده به‌ویژه در تحلیل جوامعی که کثرت هویتی بسیاری دارند و ملت‌سازی در آن‌ها نوپدید است به‌کار گرفته می‌شود. آپادورای می‌گوید: «رهبران ملت‌های تازه‌شکل‌گرفته در آسیا و آفریقا پس از جنگ جهانی دوم - ناصر، نهرو، سوکارنو- از دیدن درآمیختن متداوم ایده‌های قبیله‌گرایی و ملی‌گرایی در گفتمان عمومی متاخر غربی پریشان شده‌اند. این رهبران، همه‌ی انرژی بلاغی خود را صرف کردند تا به مردمشان بقبولانند که از به‌اصطلاح وفاداری‌های دیرینی - به خانواده، قبیله، کاست و مذهب - به نفع انتزاعات شکننده‌ای که آن‌ها «مصر»، «هند» و «اندونزی» می‌نامیدند، دست بردارند. آن‌ها دریافته بودند که ملت‌های جدید نیازمند انحلال و ضمیمه‌سازی وفاداری‌های اولیه‌ی وابسته به جمع‌های صمیمی‌ترند. آن‌ها ایده‌ی خود درمورد ملت‌های جدید را بر لبه‌های این تناقض متکی ساخته بودند که ملت‌های مدرن قرار است به‌واسطه‌ی فضیلت تعهد خاصشان به شهروندی، تاحدی گشوده، جهانشمول و رهایی‌بخش باشند؛ ملت‌های آن‌ها ضرورتاً متفاوت - و حتی - بهتر از دیگر ملت‌ها بودند. این

رهبران به طرق بسیار آن چه را ما می‌خواهیم فراموش کنیم درک می‌کردند، یعنی می‌دانستند ملت‌ها، به‌ویژه در موقعیت‌های چندقومیتی، پروژه‌های جمعی ضعیفی بودند و نه واقعیاتی طبیعی و دائمی. با این حال آن‌ها به ایجاد تقسیمی غلط بین تصنع ملت و آن واقعیاتی که به‌خطا امری دیرینی (قبیله، خانواده، منطقه) می‌نامیدند نیز کمک می‌کردند». (همان، ۱۶۲)

آپادورای به کار گرفتن مفاهیم قبیله‌گرایی و دیرینه‌گرایی را در فهم این موقعیت، غلط می‌داند: «آنچه به‌عنوان بازتولید جهانی تجزیه‌طلبی‌ها و ملی‌گرایی‌های قومی پدیدار می‌شود، واقعا «قبیله‌گرایی» مورد تاکید روزنامه‌نگاران و کارشناسان نیست که بر تاریخ‌های کهن، رقابت‌های محلی و کینه‌هایی عمیق دلالت داشته باشد». (همان، ۱۵)

او در رد مفهوم قبیله‌گرایی و دیرینه‌گرایی چنین استدلال می‌کند: «در این جا با بسط احساسات دیرینه و ایجاد واحدهای دیرینه‌گرایانه‌ی هرچه بزرگ‌تر طی فرایندی خاص و یک‌سویه مواجه نیستیم؛ به‌علاوه مرتکب خطای پذیرش این فرض نمی‌شویم که واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر به سادگی امتداد احساسات خانوادگی و خویشاوندی‌اند و نیروی عاطفی هویت‌های گروهی بزرگ-مقیاس از بسط آن احساسات فراهم می‌شود.» او در مردم‌نگاری از کریکت هندی نشان می‌دهد که چگونه فرایندهای کلان‌مقیاس موجب تکوین همبستگی هویتی حول یک ورزش در هند شده است، نه آن‌که احساسات خویشاوندی عامل آن باشد. (همان، ۱۴)

او کلید درک مساله را در مفهوم فرهنگ‌گرایی می‌یابد: «آن نوع از خشونت قومی که امروز در سطحی گسترده شاهدیم بخشی از تحول وسیع‌تری است که می‌توان تحت نام فرهنگ‌گرایی توضیح داد». (همان، ۱۵)

با این دو مقدمه وقت آن رسیده که مفهوم فرهنگ‌گرایی برای فهم بهتر تحولات ملی‌گرایی و نزاع‌های هویتی تشریح شود. آپادورای در تعریف مفهوم فرهنگ‌گرایی می‌نویسد: «فرهنگ‌گرایی، آن‌گونه که در این جا مدنظر است، بسیج آگاهانه‌ی تفاوت‌های فرهنگی در خدمت نوعی سیاست‌گذاری ملی یا فراملی است. فرهنگ‌گرایی غالبا با خاطرات و تاریخ‌های فراسرزمینی، گاهی با وضعیت پناهجویی و تبعید و تقریبا همیشه

با تنازعاتی برای به رسمیت شناخته شدن بیشتر توسط دولت-ملت‌های موجود یا گروه‌های فراملی مختلف گره خورده است.» (همان)

بنابراین ما در توضیح نسبت‌ها و نزاع‌های هویتی، علاوه بر مفهوم ملی‌گرایی، مفهوم «فرهنگ‌گرایی» را هم لحاظ می‌کنیم. فرهنگ‌گرایی مفهومی است که کمک می‌کند نزاع هویتی نه به سادگی به قبیله‌گرایی تقلیل داده شود و نه مشخصاً معادل با ملی‌گرایی جدایی‌طلبانه قرار گیرد. با این مفهوم، لحاظ پیچیدگی‌ها و تحولات ملی‌گرایی، بیشتر ممکن است. به‌ویژه کارایی این مفهوم وقتی بیشتر به چشم می‌آید که لحاظ کنیم: «هنوز هیچ اصطلاحی برای فهم منافع جمعی بسیاری از گروه‌ها با همبستگی‌های فراملی، بسیج‌های بین‌مرزی و هویت‌های پساملی به‌وجود نیامده است. چنین منافعی بسیار و پرطنین‌اند اما هنوز در تصور زبانی دولت سرزمینی گیر افتاده‌اند. ناتوانی بسیاری از گروه‌های سرزمین‌زدوده برای تفکر به شیوه‌ی خودشان و خارج از تصور دولت-ملت، به‌خودی خود خشونت جهانی زیادی را برمی‌انگیزد، به این دلیل که بسیاری از جنبش‌های معطوف به رهایی و هویت مجبورند در درگیری‌های خود با دولت-ملت‌های موجود همان تصویری را بپذیرند که به دنبال فرار از آن هستند. جنبش‌های پساملی یا غیرملی تحت فشار منطق دولت-ملت‌های موجود قرار می‌گیرند و با تن‌دادن به آن تبدیل به جنبش‌هایی ضدملی یا ضددولتی می‌شوند؛ بدین ترتیب به همان قدرت دولتی‌ای دل می‌بندند که آن‌ها را مجبور می‌کند با زبانی ضدملی‌گرایانه واکنش نشان دهند. صرفاً زمانی می‌توان از این دور باطل رها شد که زبانی برای فهم فرم‌های پیچیده، غیرسرزمینی و پساملی وفاداری یافت شود.» (همان، ۱۶۶)

بدین ترتیب اگرچه «اگر بخواهیم منصفانه بگوییم تا آن‌جا که بسیج قومی مدنظر است، اشکال آگاهی عمومی و عاملیت فرودستی به‌شدت اندکی توانسته‌اند آزاد از فرم‌های تفکر و میدان‌های سیاسی تولیدشده به‌دست کنش‌ها و گفتمان‌های دولت-ملت‌ها عمل کنند.» (همان، ۱۶۳) اما در عین حال باید این نکته‌ی بسیار اساسی را لحاظ کنیم که بخشی از انسجام‌یابی هویتی و مواجهه‌ی نزاع‌آمیز با جماعت‌های دیگر و دولت‌ها، «ملی‌گرایی» در معنای کلاسیک آن نیست، یعنی ضرورتاً حتی خواست تشکیل دولت جدید بر

اساس قلمروی سرزمینی مشخص پیگیری نمی‌شود بلکه خواست رهایی و حق تعیین سرنوشت به‌نحوی عمل می‌کند که هنوز زبان و آگاهی لازم برای فرارفتن از نظم و فرماسیون دولت-ملت را ندارد.

بر این اساس به‌کارگرفتن مفهوم «فرهنگ‌گرایی» می‌تواند به لحاظ بیشتر پیچیدگی‌ها و جلوگیری از تقلیل نسبت‌ها و نزاع‌های هویتی به ملی‌گرایی در معنای کلاسیک آن کمک کند.

با استفاده از این مفاهیم که تلاش شد تعریف آن‌ها روشن شود، به سراغ فهم روابط هویتی دو گروه کورد و تورک در نقده می‌رویم. در تلاش برای شکل‌دادن به فهمی عمیق در این راستا چنان‌چه مشاهده شد بیش از همه بر مفهوم‌پردازی‌های آرجون آپادورای و کامران متین تکیه داریم. آپادورای با مجموعه نظراتی که در کتاب مدرنیته‌ی بدون مرز درمورد وجه فرهنگی نظم جهانی دولت-ملت‌ها از منظر انسان‌شناختی پرورانده یاریگر ما در تکوین روش پژوهش، به‌کارگیری مفاهیم تشریح‌کننده و پایبندی به عینک انسان‌شناسی در نگاه به موضوع است. نظریات کامران متین که به‌طرز موفقیت‌آمیزی سازوکارهای کلان اقتصادی-سیاسی در تکوین دولت-ملت در سطح جهانی و منطقه را تشریح کرده، در مطالعه‌ی پس‌زمینه و روندهای بزرگ-مقیاس که بر روابط خرد هویتی در نقده موثرند مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این میان تعلق این هردو متفکر به جنوب جهانی و تسلطشان بر روندها و تاریخی که در این گوشه از جهان رقم خورده، احتمالاً کمک خواهد کرد تا عینک نظری، چارچوب مفهومی و رویکرد کلان این پژوهش به تاریخ و سازوکارهای اجتماعی، اروپامدارانه و شرق‌شناسانه نباشد.

فصل سوم: روش شناسی پژوهش

اصول کلاسیک روش‌شناختی در پژوهش انسان‌شناسی شامل عناصر ثابت و مشخصی می‌شود:

۱. کار در میدان خرد و مشخص

۲. تاکید بر مشاهده به‌عنوان اصل گردآوری داده که با پیشبرد روش مردم‌نگارانه توسط مالینوفسکی به

مشاهده‌ی مشارکتی بسط یافته و مالینوفسکی در مورد آن می‌گوید:

«یک انسان‌شناس باید موقعیت آسوده‌اش را در صندلی ایوان محوطه میسیونری، ایستگاه دولتی یا ویلای مستعمراتی را رها کند، جایی که مجهز به مداد و دفتر یادداشت است و عادت کرده است از اطلاع‌دهندگان بومی، گفته‌هایی را ثبت کند، داستانهایی را بنویسد و با متون ابتدایی، صفحات کاغذ را پر سازد. او باید به دهکده‌ها برود و بومیان را ضمن کار در مزارع، ساحل و جنگل مشاهده کند... اطلاعات باید از طریق مشاهدات شخصی‌اش از زندگی بومیان با همه جزئیاتش به دست آید، نه از طریق اطلاعات جسته و گریخته و سهل‌انگارانه‌ای که اطلاع‌دهندگان در یک گپ کوتاه به او می‌دهند. کار میدانی را می‌توان به گونه‌ای دست اول یا دست دوم حتی در میان وحشی‌هایی که در اقامتگاههای دسته جمعی زندگی می‌کنند و از آدمخواری و شکار سر انسان نیز دریغ ندارند انجام داد. انسان‌شناسی در فضای باز که با یادداشت‌برداری جسته و گریخته از گفته‌های دیگران تفاوت دارد، کار سختی است که در عین حال بسیار لذت دارد. تنها یک چنین انسان‌شناسی است که تصویر همه جانبه‌ای از فرهنگ ابتدایی به دست می‌دهد» (مک نیل

1378:82)

۳. اولویت‌دهی به «توصیف» در روش ارایه‌ی داده که در روش‌شناسی گیرتر به «توصیف فریه» ارتقا یافته

است.

این موارد، عناصر اصلی روش تحقیق کلاسیک مردم‌نگاری را تشکیل می‌دهند که در محیط دانشگاهی ایران مورد تاکید است. در پژوهش حاضر از این اصول روش‌شناختی تخطی نمی‌شود، بلکه این اصول در یک منظومه‌ی روش‌شناسی مشخص استحاله می‌گردد. روش‌شناسی ما باید پاسخگوی مسأله‌ی پژوهش باشد، بنابراین باتوجه به این که به‌ویژه به مطالعه‌ی مسأله‌ای مدرن و فرارونده از یک میدان خاص می‌پردازیم که در

بررسی آن به‌ناگزیر باید گستره‌ی جغرافیایی فراتر از یک شهر و گستره‌ی زمانی وسیع‌تر لحظه‌ی مشاهده را مدنظر قرار داد، باید به‌سراغ منظومه‌ی روش‌شناسی‌ای برویم که پاسخگوی چنین مطالعه‌ای باشد. در ادامه به توضیح منظومه‌ی مدنظر می‌پردازیم.

آپادورای برای امکان‌پذیر کردن شناخت در وضعیتی که آن‌را جهانی‌شدن می‌نامد و برای آن مختصات ویژه‌ای قایل است، منظومه‌ای روش‌شناسی تدارک می‌بیند. آپادورای در بدو امر به‌دنبال آن روش مردم‌نگاری است که قادر باشد جهان کنونی و مدرن را - به‌جای میدان مربوط به گذشته - مورد مطالعه قرار دهد؛ از این منظر است که به سراغ نقد روش کلاسیک مردم‌نگاری به‌ویژه در اتکای صرف آن به میدان و محلیت می‌رود:

«پروژه‌های مردم‌نگارانه و پروژه‌های اجتماعی مورد توصیفشان، هر دو تولید محلیت را بعنوان غایت خود مد نظر دارند. با سوءتشخیص این واقعیت در هر دو پروژه و در نظر گرفتن صرفاً شرایط و کنش‌های یکنواخت و مجزا (همچون ساخت منزل، نامیدن کودک، مناسک مرز، مناسک پیشواز و تصفیه‌های فضایی) در کار مردم‌نگاری، ما با انواع خاصی از توصیف در فضای مردم‌نگاری مواجه می‌شویم و فقدان بازتاب مردم‌نگاری به‌عنوان پروژه‌ی دانش و بازتولید را شاهدیم. اکثر توصیفات مردم‌نگاری به درون همان محلی‌سازی‌ای کشیده می‌شوند که به‌دنبال مستندسازی‌اش هستند؛ نتیجه در چنین توصیفات محلیت به‌عنوان امری از پیش موجود - و نه شکل‌گرفته - تلقی می‌شود؛ بدین ترتیب شکنندگی محلیت و ماهیت آن به‌عنوان ویژگی زندگی اجتماعی اساساً نادیده انگاشته می‌شود. این نگاه نسبت به معنای لختی (که یکی از بنیادهای اصلی محلیت به‌عنوان ساختار احساسات شمرده می‌شود) دید انتقادی ندارد». (آپادورای، ۱۹۹۶: ۱۸۲)

او حساسیت به فرایندهای تکوین و تولید محلیت را راهی برای حفاظت مردم‌نگاری در مقابل استفاده‌ی کورکورانه از استعاره‌های متضاد (بعدا و اکنون، قبل و بعد، کوچک و بزرگ، محدود و نامحدود، با ثبات و سیال، گرم و سرد) می‌داند. آپادورای می‌گوید: «این دوگانه‌های استعاری بطور تلویحی، مردم‌نگاری در - و مربوط به - زمان اکنون را در مقابل مردم‌نگاری در - و مربوط به - گذشته قرار می‌دهند». (همان)

به‌علاوه او تشریح می‌کند که امر محلی چگونه به فرایندهای پیچیده‌ی جهانی گره می‌خورد و این پیوند را متکی به عنصر اساسی «تصور» در جهان مدرن می‌داند؛ از این رو به بازنگری در روش مردم‌نگاری می‌پردازد:

«بنابراین مساله این نیست که نوشتار مردم‌نگارانه چگونه می‌تواند طیف وسیع‌تری از مدل‌های ادبی را مبنا قرار دهد؛ مدل‌هایی که اغلب تمایز بین زندگی قصه‌ها و قصه‌سازی از زندگی‌ها را حذف می‌کنند. مساله این است که چطور می‌توان نقش تصور در زندگی اجتماعی را درون نوع جدیدی از مردم‌نگاری توصیف نمود؛ نوعی مردم‌نگاری که آن‌چنان قاطعانه دست به محلی‌سازی امور نمی‌زند. البته از امر محلی، امر خاص و امر محتمل سخن بسیار می‌توان گفت و تمرکز بر این امور، همیشه نقطه‌ی قوت بهترین نوشتارهای مردم‌نگارانه به حساب می‌آمده است. اما آن‌جا که زندگی‌ها تا حدی درون - و از طریق - رئالیسم‌های رسمی و بزرگ‌مقیاس تصور می‌شوند، مردم‌نگار لاجرم باید روش‌های جدیدی برای بازنمایی پیوندهای میان تصور و زندگی اجتماعی پیدا کند. البته مساله‌ی بازنمایی در این‌جا از سنخ همان مسائل آشنای دیدگاه خرد و کلان یا کوچک و بزرگ‌مقیاس نیست، گرچه پیوندهای مهمی با آن دارد. {...} هم من و هم ارتنر به جای دادن واقعیت‌های بزرگ-مقیاس در دل زیست-جهان‌های انضمامی اهمیت ویژه‌ای می‌دهیم؛ هرچند بحث ما نسبت به امکان تفسیرهای متفاوت از آن‌چه محلّیت خوانده می‌شود نیز گشوده است». (همان، ۵۵)

آپادورای در تشریح بیشتر نسبت بین واقعیت بزرگ‌مقیاس و زیست‌جهان خرد به‌ویژه درخصوص «قوم‌ملی‌گرایی‌ها» می‌نویسد:

«بسیاری از قوم‌ملی‌گرایی‌های خشونت‌آمیز اخیر بیش از آن‌که برون‌انفجاری باشند درون‌انفجاری‌اند. یعنی ریشه در زیرلایه‌ی دیرینی عاطفه‌ای عمیق درون ما ندارند که در ادامه به درگیری‌های وسیع‌تر اجتماعی و کنش گروهی کشیده شود، بلکه اغلب روند معکوس آن اتفاق

می‌افتد. تاثیرات تعاملات بزرگ‌مقیاس میان - و درون - دولت-ملت‌ها که خود اغلب تحت تاثیر اخبار رخدادها در محل‌هایی دورترند، آبشار (روزنا¹، 1990) را در سراسر پیچیدگی سیاست‌های منطقه‌ای، محلی و محله‌ای به جریان می‌اندازد تا [در پایین‌ترین سطوح] به مسائل محلی انرژی مضاعفی بخشد و موجب درون‌انفجاری آن‌ها در فرم‌های مختلف خشونت - شامل بی‌رحمانه‌ترین فرم‌ها- شود. بدین ترتیب محلیت‌ها تحت فشار رخدادها و فرایندهایی که از نظر فضایی و زمانی دورند، دچار درون‌انفجاری می‌گردند و درعین حال آن‌چه در گذشته می‌شد هویت‌های قومی سرد نامید (سیک و هندو، ارمنی و آذربایجانی، صرب و کروات) به هویتی گرم بدل می‌شوند». (همان، ۱۶۴)

و دوباره تاکید می‌کند:

«ساختارهای قومی احساسات، خود محصولات پیچیده‌ی تصور محلی‌اند (که تنوع گیج‌کننده‌ای از حرکت آبشارهای جهانی درمیان محلیت‌ها را میانجی‌گری می‌کنند). بدین ترتیب شاید بتوان خشونت‌های قومی را در دو معنا درون‌انفجاری در نظر گرفت: در معنای ساختاری به جمع‌شدن فرایندهای سطوح وسیع‌تر سیاسی درون سیاست‌های محلی فشارها و لرزه‌ها اشاره دارد؛ درمعنایی تاریخی بدین معناست که تصور سیاسی محلی به‌طور فزاینده جریان رخدادهای بزرگ (آبشارها) را در طول زمان جذب می‌کنند و بدان‌ها مقید می‌شوند، رخدادهایی که بر تفسیر وقایع روزمره موثرند و به‌تدریج به رپرتواری از احساسات قومی خصمانه شکل می‌دهند. این مسائل می‌توانند در نگاه نخست، دیرینی به‌نظر برسند اما مطمئناً محصول فرایندهای طولانی‌مدت کنش، ارتباطات، تفسیر و اظهارنظرند. با این حال وقتی این رخدادها وقوع یافتند می‌توان به‌سادگی ابعاد برون‌انفجاری آن‌ها را نیز مشاهده کرد؛ آن‌ها به بیرون می‌گسترند، دیگر بخش‌ها را برمی‌افروزند و دیگر مسائل را به درون گرداب خشم قومی می‌کشانند. اما این بُعد برون‌انفجاری که از طریق فرایندهای کانونی‌کردن و فراسنجش تقویت می‌شود، نباید ما را نسبت به شرایط اولیه‌ی وضعیت،

¹. James N. Rosenau

کور کند. این شرایط اولیه بیشتر با ایده‌ی درون‌انفجاری مطرح در این فصل قابل تشریحند تا با نسخه‌های فراوان دیدگاه دیرینه‌گرایی، نسخه‌هایی که تشنگی ما را برای توضیحاتی قطعی و غیرتاریخی به‌ویژه در مورد رفتار ظاهراً غیرعقلانی برطرف می‌نمایند.» (همان، ۱۵۶-۱۵۷)

از این تشریح، نتایجی اساسی بلحاظ روش‌شناسی حاصل می‌شود؛ توصیف و توصیف فریه از مشاهده‌ی مشارکتی محدود به میدان، فراتر می‌رود و هدف بازنمایی زندگی‌های تصویری را که واقعیت‌های بزرگ‌مقیاس را در دل زیست‌جهان‌های انضمامی قرار می‌دهد دنبال می‌کند؛ آپادورای می‌گوید:

«بدین ترتیب کسانی که قصد بازنمایی زندگی‌های واقعی و روزمره را دارند، نمی‌توانند ادعای برتری معرفت‌شناختی زیست‌های خاص اجتماعی را داشته باشند. در عوض، مردم‌نگاری باید دست به تعریف مجدد خود زده و به شکلی از عمل بازنمایی ارتقا یابد. عملی که برای هر زندگی مشخص، قدرت نهفته در امکان‌های زندگی تصویری بزرگ‌مقیاس را آشکار می‌سازد. این نوع بازنمایی، مستلزم فریه‌گی توصیفی ویژه‌ای است. می‌بایست برای رسیدن به فرم جدید مردم‌نگاری، هوشیاری جدیدی در مورد واقعیات به خرج دهیم و بدانیم که زندگی‌های روزمره‌ی کنونی تحت استیلای قطعیت مسلم چیزها قرار ندارند، بلکه غالباً با امکان‌هایی که رسانه‌ها (مستقیم یا غیرمستقیم) دسترس‌پذیری‌شان را در معرض دید قرار می‌دهند، قدرت بیشتری یافته‌اند.» (همان،

(۵۵)

این هوشیاری جدید، فقط به لحاظ کردن اثر امر بزرگ‌مقیاس در امر خرد روزمره به‌واسطه‌ی عمل تصور که به میانجی رسانه‌ها شدت گرفته محدود نمی‌شود؛ بلکه لحاظ پیچیدگی‌های بیشتری را در بر می‌گیرد؛ از نظر آپادورای مهم است که «اکنون» مورد مشاهده و مطالعه قرار گیرد ولی این اکنون باید تاریخی باشد: «توجه به اکنون جهان به‌عنوان لحظه‌ای تاریخی و به‌کارگیری درک حاصل از آن برای توضیح و فرمول‌بندی مسائل تاریخی مناسب به نظر می‌رسد. این پیشنهاد، مواجهه‌ای انحرافی و تکامل‌گرایانه نیست؛ بلکه واکنشی به مسأله‌ای عملی است، چرا که در بسیاری از موارد صراحتاً مشخص نیست که مبنای زمانی برای مطالعه‌ی

پدیده‌های مورد نظر ما باید کجا قرار گیرد. {...} پس بگذارید صراحتاً اذعان کنیم که نیازمند نوعی مردم‌نگاری حساس به ماهیت تاریخی مسائل امروز هستیم (یک مردم‌نگاری با مقایسه‌ها و مطابقت‌های دقیق، درست مثل یک مورخ مجرب)؛ به عبارت دیگر پیشنهاد قاطع من این است که مشکلاتمان را با مراجعه به اکنون تاریخی تخفیف دهیم». (همان، ۶۴)

بنابراین آپادورای نه فقط در روش مردم‌نگاری، درهم‌تنیدگی فضایی را لحاظ می‌کند بلکه پیوستار زمانی را به میان می‌کشد و بر مردم‌نگاری حساس به ماهیت تاریخی مسایل امروز تأکید می‌کند. او عملیاتی کردن این حساسیت تاریخی در پژوهش را مبتنی بر درهم‌تنیدگی فضایی چنین تشریح می‌کند: «درحالی که تبارشناسی‌ها بر فضاها بی فرهنگی تمرکز دارد که بومی‌سازی فرم‌های جدید می‌تواند درون این فضاها انجام شود (برای مثال همان‌طور که گردشگری به تدریج در فضای زیارتی هند جای می‌گیرد)، تاریخ‌های این فرم‌ها می‌تواند ما را به بیرون و به ساختارها و مراجع فراملی هدایت کند. بدین ترتیب مناسب‌ترین قوم-منظرها (یا معادل موازی آن یعنی مدرنیته‌های متعامل) در جهان امروز باید امکان مواجهه‌ی تبارشناسی و تاریخ‌نگاری را با یکدیگر فراهم سازند». (همان، ۶۵-۶۴)

بنابراین یک مساله مهم که روش مردم‌نگاری در مطالعه‌ی میدانی مدرن با آن مواجه است این است که: «به چه طریق میان تاریخ و تبارشناسی همپوشانی رخ می‌دهد و نیز چگونه واقعیت‌های جهانی شکلی محلی به خود می‌گیرند». (همان، ۱۸)

بدین ترتیب اگر بخواهیم در بیان مرسوم آکادمیک عناصر منظومه‌ی روش‌شناسی که از کار آپادورای استخراج می‌شود را توضیح دهیم به شرح زیر خواهد بود:

اول: میدان مورد مشاهده و مطالعه قرار می‌گیرد، اما میدان و محلّیت نه منزوی، از پیش موجود و لخت بلکه درهم‌تنیده با وضعیت کلان، تولیدشده و شکننده مورد کاوش قرار می‌گیرد؛ این به منزله‌ی آن است که مطالعه‌ی برهم‌کنش‌های امر خرد روزمره با امر کلان بزرگ‌مقیاس بخشی از پژوهش خواهد بود.

دوم: مشاهده‌ی مشارکتی به‌عنوان بخشی از پژوهش اهمیت خود را حفظ می‌کند (از طریق حضور و مشارکت در میدان، مصاحبه با مطلع و مشاهدات مرسوم مردم‌نگاری)، اما همه پژوهش بر این مبنا پیش

نمی‌رود؛ مطالعات اسنادی و دیگر اشکال مصاحبه به کمک خواهند آمد تا اثری که امر کلان از طریق عمل تصور بر امر خرد دارد، مورد بررسی قرار گیرد.

سوم: توصیف و فریگی توصیف مبنای این نوشتار مردم‌نگارانه هستند؛ اما تبارشناسی و تاریخ، در کنار توصیفات حاصل از مطالعه‌ی میدان فراخوانده می‌شوند تا فریگی توصیفی را به سطح مورد قبولی در موضوع مورد بررسی برسانند.

بر این مبنا در این پژوهش از روش‌های مشاهده مشارکتی، مصاحبه و مطالعه اسنادی استفاده می‌شود و روند بررسی موضوع به شکل زیر خواهد بود:

ابتدا زمینه‌ی کلان موضوع مورد بررسی قرار می‌گیرد، یعنی روند تکوین و منطق دولت-ملت در ایران با اثرات وضعیت بین‌المللی واکاوی می‌شود تا به بیان آپادورای خطوط کلی آبشارها که از بزرگ‌مقیاس‌ترین واقعیت به درون میدان زیست روزمره سرازیر شده‌اند و به درون انفجاری انجامیده‌اند تشریح گردد؛ سپس نگاهی تاریخی به تکوین هویت مدرن کورد و تورک می‌شود. بعد از آن میدان مورد مطالعه قرار می‌گیرد، مطالعه‌ای که علاوه بر کار مردم‌نگاری، اسناد را مدنظر قرار می‌دهد تا بدین طریق خود آنچه درون انفجاری قومی نامیده می‌شود مورد بررسی قرار گیرد. در دل مطالعه‌ی میدانی با تبارشناسی، روندهایی که در طول زمان در خود میدان مورد بررسی یعنی نقده بلحاظ روابط هویت ملی رخ داده تا به امروز رسیده تشریح می‌شود؛ تبارشناسی ما در این‌جا محدود به سیر زمانی وقایع و سنجش انباشت اثرات آن‌ها باقی می‌ماند و وارد عرصه‌ی تحلیل نمی‌شود. امید است که حاصل این کار به توصیفی فربه از وضعیت کنونی روابط تورک و کورد در نقده منجر شود.

فصل چهارم: گردآوری داده

4.1 زمینه و تاریخ

در این بخش تاریخ تکوین ناسیونالیسم ایرانی و دولت-ملت ایران و از سوی دیگر تکوین ناسیونالیسم کورد و ناسیونالیسم تورک را در ارتباط با دولت-ملت ایران تشریح می‌کنیم.

4.1.1 تکوین ناسیونالیسم ایرانی

نخستین بار در جنگ‌های بین حکومت قاجار و حکومت روس در اوایل قرن نوزدهم میلادی (۱۸۰۳-۱۸۱۵) بود که توسعه‌ی ناموزون برای حاکمان قاجار با احساس اصطلاحاً «عقب‌ماندگی» و نیز احساس فشار از جانب کشورهای توسعه‌یافته‌تر رخ نمود. مواجهه با تجهیزات و قوای نظامی مدرن در جنگ بود که توسعه‌ی ناموزون را به چشم آورد. عباس میرزا پس از شکست سخت در این جنگ‌ها در دربارش در تبریز به ژوبر (شرق‌شناس و مامور ناپلئون) گفت: «این چه قدرتی است که به شما اروپاییان برتری بخشیده و سبب پیشرفت شما و ضعف ما گشته؟ شما هنر فرمانروایی، هنر کشورگشایی، هنر فعلیت‌بخشی به تمامی توانایی‌های انسان را می‌دانید، در حالیکه به نظر می‌رسد که ما محکوم به زندگی در جهل و بی‌خبری شرم‌آوری هستیم» (علی مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۲)

اولین واکنش‌های تدافعی در حکومت قاجار، تلاش برای پیاده‌کردن بخشی از قواعد مدرن در سازوکارهای حکمرانی بود. امیرکبیر برای اصلاح پایه‌های حکمرانی در جهت نوسازی آن، به تاسیس دارالفنون و انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه و شتاب بخشیدن به روند ایجاد تاسیسات مدرن نظامی پرداخت. مدرسه، روزنامه، و انسجام نظامی از نخستین اقدامات اجتماعی در جهت نوسازی دولت بودند.

اولین آشنایی با ساخت سیاسی دولت-ملت در گزارش میرزا صالح شیرازی تحت عنوان «بعضی از طریقه و قواعد و قوانین انگلند» ثبت شده است. (محمدعلی اکبری، ۱۳۹۳: ۵۸) آنچه تا دوره ناصرالدین‌شاه مورد تمرکز قرار گرفت، وضع دولت و دستاوردهای آموزشی و تسلیحاتی بود.

میرزا ملکم خان به‌عنوان مهم‌ترین شارح «فرنگ» در آن دوره بیشترین تمرکز خود را بر تجدید بنای دولت ایران به سبک مدرن قرار داد؛ دولت مدنظر ملکم‌خان یک دولت مطلقه به سبک روسیه، عثمانی و اتریش بود، نه یک دولت دموکراتیک که در آن ملت نقشی داشته باشد. در رساله‌ی کتابچه‌ی غیبی میرزا

ملکم، هیچ اثری از کلماتی با مضامین «ملت» نیست و همچنان از کلمه‌ی «رعایا» برای حکومت‌شوندگان استفاده می‌شود. (همان، ۶۰)

اصطلاح «ملت» اول بار در رساله‌ی معروف «یک کلمه» میرزا یوسف مستشارالدوله در معنای مدرن آن به کار رفت. مستشارالدوله با ارجاع به قانون اساسی فرانسه از «قانون به قبول ملت و دولت» نوشته است و ملت را جماعتی دارای حقوق طبیعی می‌داند که عبارتند از: آزادی شخصی، امنیت جان و مال، آزادی نشر عقاید، آزادی اجتماعات، اختیار و قبول ملت به عنوان اساس همه‌ی تدابیر حکومت و حق انتخاب و کلا در مقابل دیوان دولت. بنابراین اول بار ژانوس «ملت» صرفاً با اتکا به سوبه‌ی مدرن آن طرح شد. (همان، ۶۱-۶۲)

میرزا عبدالرحیم طالبوف، شاید از نخستین کسانی است که ماهیت ژانوس‌وار ملت را درک می‌کند و تقلایی ابتدایی در تکوین ناسیونالیسم ایرانی دارد. در ادبیات او و سایرین در آن دوران، هویت ایرانی در بنیاد هویتی اسلامی است. در واقع ناسیونالیسم ایرانی در ابتدای طرح و تکوین بر دو پایه‌ی قلمرو سرزمینی دولت ایران و هویت ملی اسلامی استوار می‌شود. در روزنامه‌ی اختر در چند شماره به تفسیر «حب‌الوطن من‌الایمان» پرداخته می‌شود. (همان، ۶۳)

در آستانه‌ی انقلاب مشروطه، تلاش برای انسجام هویت ایرانی و تثبیت مفهوم ملت در ادبیات سیاسی در نشریات مختلف فزونی می‌گیرد. همچنین به مرور رویکردهای مختلفی در برکشیدن هویتی مشترک تحت عنوان «ایرانی» به وجود می‌آید که ایرانیت را بی‌واسطه به اسلام گره نمی‌زنند.

جلال‌الدین میرزای قاجاری در «نامه‌ی خسروان» تلاش می‌کند با تکیه بر دو عنصر زبان و تاریخ ملی، به نوسازی مفهومی «ملت» پردازد. او در مقدمه‌ی اثر خود تاکید می‌کند که در بازسازی مفهوم ملت باید به زبان فارسی به عنوان زبان ملی و تاریخ یکپارچه‌ای به نام تاریخ ایران توجه خاصی داشت. (همان، ۶۵)

او می‌نویسد: «اندکی بر نابودی زبان ایرانیان دریغ خوردم و پس از آن خواستم آغاز نامه‌ی پارسی کنم سزاوارتر از داستان پادشاهان پارس نیافتم، از این رو این نگارش را نامه‌ی خسروان نام نهادم» (همان، ۶۶).

کار جلال‌الدوله نخستین کوشش برای تعریف «خود» و «دیگری» ملی از راه بازشناسی زبان قلمداد می‌شود و در کار او «خود» آن است که به زبان پارسی یعنی زبان ملت ایران سخن می‌گوید، و «غیر» شامل کسانی است که به ترکی و عربی حرف می‌زنند و از دایره‌ی ایرانیت بیرون گذاشته می‌شوند. (همان، ۶۶)

میرزا فتحعلی آخوندزاده یکی از منورالفکران مهم عصر ناصری است که بر تعریف هویت ملی تاثیر داشته است. او ضمن ستایش از کار جلال‌الدوله که آن را گامی برای «حس وطن‌پرستی و وطن‌دوستی، بازگشت به فارسی سره، و برانداختن کلمات بیگانگان» می‌دانست، تلاش برای تصور ایرانی‌تی سکولار و باستان‌گرا می‌کند. او می‌نویسد: «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت تو که در عید کیومرث و جمشید و گشتاسب و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود» (همان، ۶۷)

آخوندزاده عناصر هویت ایرانی را از لاقل هزار سال قبل از آن برمی‌کشد: «ایرانیان هزار سال پیش در بهشت طلایی زندگی می‌کردند...» (همان، ۶۷). آن روزگار طلایی به ناگاه توسط «عرب‌های برهنه و گرسنه» به روزگار سیاهی و تاریکی بدل شد. (همان، ۶۸)

آخوندزاده می‌گوید: «به تکلیف سعد وقاص دین اسلام را قبول کردیم ... بیاییم به عالم دنیا، از هجرت تا این زمان به ایرانیان مصیبت‌هایی رسیده است که در هیچ یک از صفحات دنیا خلق بدان‌گونه مصایب گرفتار نگردیده است... نتیجه بشارتی که سعد وقاص خبر داده بود این شد» (همان، ۶۹)

در بیان آخوندزاده، خود ایرانی از طریق غیریت عرب برساخته شد که باید از آن زدوده شود. او می‌گوید در تجدید بنای هویت ایرانی باید اسلام و تشیع را کنار گذاشت و به‌جای آن بر زرتشتی به‌عنوان دین ایرانی تاکید می‌کند.

در عین حال در بیان آخوندزاده باید برای برساختن خود ایرانی به «غیر» دیگری پناه برد که همان «فرنگ» است و بر خلاف «خود ارتجاعی» اسلامی، باید درونی شود. این منطق را میرزا آقاخان کرمانی نیز به کار برد. او علاوه بر باستان‌گرایی آخوندزاده بر عنصر قومیت نیز تاکید کرد و بر تخمه‌ی آریایی و نژاد ایرانی تاکید نمود. او شاهنامه را مظهر روح ایرانی دانست. ضمناً بر حکومت ملی در بازیابی هویت ایرانی تاکید کرد. بنابراین ناسیونالیسم در بیان کرمانی شامل همه‌ی عناصر آن (دولت و ملت) بود (همان، ۷۳-۷۴)

بنابراین ما تا دوران مشروطه شاهدیم که ناسیونالیسم ایرانی در شرایط توسعه‌ی ناموزون به‌صورت مرکب شروع به تکوین می‌کند، این ناسیونالیسم مقدم بر تکوین برساخت ملت و حتی نوسازی دولت است گرچه رانه‌ی اولیه آن حکومت مستقری است که با توسعه‌ی ناموزون تحت فشار قرار گرفته.

جنبش مشروطه، جنبشی برای نوسازی ساختار حاکمیت در ایران بود. واقعیت عینی تلاش برای ملت‌سازی در خلال این جنبش متناسب با ناسیونالیسم‌های در حال تکوین نبود؛ شاید به این دلیل که هیچ دست برتری برای هژمون‌سازی یک گونه‌ی ناسیونالیسم هنوز موجود نبود. پیگیری پروژه‌ی مدرنیزاسیون اگرچه اکثریت ساکنان سرزمین را درگیر نکرد، اما شیوه‌ای درون‌زا و متناسب با موقعیت جمعیتی خاص ایران به خود گرفت. اگرچه در قواعد و قوانین، شرع اسلامی تعیین‌کننده باقی ماند، اما تعریفی شهروندمحور از ملت در قوانین مشروطه ارایه شد. در قانون اساسی مشروطه و متمم آن نظامنامه‌ی حقوق ملت، که توسط مظفرالدین شاه و سپس محمدعلی شاه امضا شد تقلا برای تاسیس دولت ملی به وضوح مشهود است. «اصل سوم متمم قانون اساسی حدود مملکت ایران و ایالات و ولایات و بلوکات آن را تغییرناپذیر اعلام می‌کند. اصل پنجم، به پرچم ملی اشاره دارد و نماد ملی دولت-ملت ایران را بیرقی با الوان سبز، سفید و سرخ و علامت شیر و خورشید می‌داند. اصول هشتم تا بیست و ششم تحت عنوان حقوق ملت نامگذاری شده است. {...} در اصل هشتم با پذیرش برخورداری اهالی مملکت ایران از حقوق مساوی در برابر قانون، شهروند به معنای مدرن شناخته می‌شوند. بدین ترتیب آحاد اقشار مختلف _فارغ از تفاوت‌های قومی، نژادی، مذهبی، دینی و زبانی و نحوه‌ی زیست اجتماعی_ شهروندان جامعه‌ی سیاسی را تشکیل می‌دهند و همه‌ی حقوق و مزایای اشرافی نفی می‌شود. {...} در اصل نهم تصریح می‌شود که ملت و دولت دو جزء دولت ملی هستند و هر دو ارزش ذاتی واحدی دارند. اصل سی و پنجم که اشعار می‌دارد سلطنت ودیعه‌ای است که از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده، ناظر بر این امر می‌باشد و موید اصل حاکمیت ملی است.» (همان، ۹۱)

درواقع در دوره‌ی مجلس اول مشروطه، بیشترین چیزی که ملت را از غیر ملت متمایز می‌کرد عنصر مشروطه‌خواهی بود. در هشتم ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ قمری اعلانی به دیوارهای شهر رشت چسبانده شد که در بخشی از آن آمده بود: «دیروز اعلانی درخصوص ارامنه و یهودی‌ها چسبانیده بودند که اولاً (معلوم) خدمت

هموطنان عزیز بوده باشد که [...] اعلان از طرف مجاهدین ملت نمی‌باشد [...] باید از اهل غرض و خیال باشد که می‌خواهد با این اعلانات مابین هموطنان عزیز نفاق بیندازد [...] آرامنه و یهود و غیره در مذهب با ما مغایرت دارند حدود ملتی و حقوق وطنی در تحت آن قانون مقدس خواهند بود». (همان، ۹۴-۹۵)

همچنین «در بررسی گزارش‌های موجود از مذاکرات جلسه یکشنبه چهاردهم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۴ قمری، از نامه کردستان شیعیان یاد شده است که در آن، شیعیان به این دلیل که شافعی‌مذهب‌ها اکثریت افراد را در این ناحیه تشکیل می‌دادند، خواستار تعیین وکیل شیعه بودند. مجلس در قبال این درخواست بر یکپارچگی ملت و حقوق مساوی آن‌ها پافشاری کرد، و در پاسخ به شیعیان کردستان گفته شد که: «در سر کوجه‌ها و بازارها قرعه می‌کشند، اکثریت آرا به هرکدام شد او معین خواهد بود. ملت عبارت از طبقات مختلفی است که اهل یک مملکت و یک دولت شمرده شوند»». (همان، ۹۵)

این اسناد گواهی می‌دهند که یک‌سویه‌ی مهم جنبش مشروطه به سمت تعریف شهروندمحور از ملت متمرکز داشته است. این سویه باوجود انجمن‌های ایالتی و ولایتی تشدید هم می‌شد. این انجمن‌ها که با مقاومت محلی در ایالت‌ها و ولایت‌های مختلف شکل گرفتند و سپس وجود خودشان را به قوانین مشروطه تحمیل کردند، از یک منظر مکانیزم درون‌زا برای نوسازی سازوکارهای حکمرانی بودند. از این منظر درون‌زا که در سلسله‌مراتب حکمرانی سطحی از خودگردانی محلی برای ایالت‌ها و ولایت‌ها با زبان و هویت قومی مذهبی خاص خود پذیرفته می‌شد. در اصل ۲۹ متمم قانون اساسی مشروطه آمده است: «منافع مخصوصه‌ی هر ایالت و ولایت و بلوک به تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی به موجب قوانین مخصوصه‌ی آن مرتب و تسویه می‌شود» و «به این ترتیب در کنار قوای سه‌گانه، قوه‌ی مکمل دیگری ایجاد شده که صلاحیت آن محدود بود به منافع مخصوصه هر ایالت، ولایت و بلوک» (علی مرادی مراغه‌ای، ۱۳۸۴: ۱۱۵).

اعطای سطحی از خودگردانی، روابط قلمروهای زبانی، قومی، مذهبی را در اکثر بخش‌های جغرافیای ایران روابط برابانه‌تری می‌کرد و مانع از استیلای هویتی مرکزگرا می‌شد. همین انجمن‌ها در در تضعیف قدرت حکام و روحانیون محلی به‌شدت موثر بودند.

با وجود این در خلال جنبش مشروطه، آنانی که پروژه‌ی دولت-ملت‌سازی را دنبال می‌کردند « اذعان داشتند که این فرایند در صورتی تکمیل خواهد شد، و زمانی این پروژه به نهایت خویش می‌رسد، که گروه‌های اجتماعی ساکن در کشور از همبستگی اجتماعی لازم برخوردار باشند» (محمدعلی اکبری، ۱۳۹۳: ۹۳). از جمله در نشریات روح‌القدس و حبل‌المتین بحث در این خصوص جریان داشت. بنابراین در این زمان «کوشش در خور توجهی نیز در امر تاسیس هویت ملی به‌عنوان جزء لازم در پروژه‌ی ایجاد دولت ملی به عمل آمد» (همان، ۹۳). بنابراین روند پیش‌روی ناسیونالیسم‌های مختلف (متکی بر مذهب، زبان، نژاد و ارجاع باستان‌گرایانه) متوقف نماند. کسروی در شرح وقایع سیاسی پس از ترور میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم به دست عباس آقا صراف تبریزی شعری را نقل می‌کند که بیتی از آن این‌گونه است: «ترک ایرانی نژاد ای آن که همچون تهمتن، معلی فر فریدون محیی جام جمی» (همان، ۱۰۰). ترک ایرانی نژاد خواندن صراف تبریزی نشان‌گر عمل کردن ناسیونالیسم با هدف ادغام دارد.

ناسیونالیسم دوران مشروطه اغلب شامل درهم‌تنیدگی هویت اسلامی و ارجاعات باستان‌گرایانه می‌شود. این ابیات در جریده‌ی تبریز در سال ۱۳۲۹ قمری منتشر شده است:

« ما ز اولاد خاک ایرانیم / یادگار کیان و ساسانیم

حرف حب‌الوطن من‌الایمان / گفت بر ما که اهل ایمانیم» (همان، ۱۱۷)

البته در عین حال رقابت ناسیونالیسم‌های مختلف متکی بر ارجاع به هویت مذهبی یا ارجاع زبانی/قومی، نژادی/باستان‌گرایانه هم در جریان بود.

به هر حال جنبش مشروطه شکست خورد. شکست جنبش مشروطه هم دلایل درونی داشت و هم علل بین‌الجوامعی و مبتنی بر توسعه‌ی ناموزون.

کامران متین می‌گوید: «مشخصه‌ی ایران پس از انقلاب مشروطه محدود شدن حکمرانی خودکامه‌ی شاه از طریق قانون اساسی مکتوب و یک مجلس قانون‌گذاری اشرافی بود. حکومت اکنون روی یک ساختار نهادینه با قدرتی دوگانه استوار بود که به موجب آن مجلس وظیفه‌ی قانون‌گذاری و نظارت بر یک رژیم سلطنتی ضعیف را برعهده داشت. با این حال، اساساً تغییری در ساختار قدرت اجتماعی بازیگران سیاسی

اصلی روی نداده بود. ثروت و قدرت نیروهای حاکم بر مجلس یعنی اشرافیت زمین‌دار، بورژوازی بازار، و علمای عالی‌رتبه‌ی شیعه، عمدتاً از فعالیت‌های اقتصادی غیرسرمایه‌دارانه سرچشمه می‌گرفت. این مسئله در مورد نیروهای عشایری حامی شاه نیز، صادق بود. روشنفکران رادیکال در شهرهای اصلی در شمال کشور فعال بودند، اما طبقه‌ی کارگر مدرنی که از سیاست‌های آن‌ها حمایت کند تنها در بخش‌های کوچکی از منطقه‌ی دریای خزر در شمال و میادین نفتی نوپای تحت نفوذ بریتانیا در جنوب رشد محدودی داشت. بنابراین ساختار سیاسی جدیدی که انقلاب [مشروطه] ایجاد کرده بود فاقد حمایت و مشروعیت متقابل بین دولت مدرن و جامعه‌ی مدنی با نهادهایی بود که ریشه در یک ساختار طبقاتی سرمایه‌دارانه داشتند. وضعیت عقب‌ماندگی که به بروز یک انقلاب سیاسی مدرن انجامیده بود، بدون تغییر باقی مانده بود.»

از سویی دیگر، تشکیل مجلس مشروطه قدرت سلطنت را در اداره‌ی دولت کاهش داد و به سازماندهی وسیع‌تر بازاریان و علما امکان بخشید. این اقشار از طبقات پیشاسرمایه‌دارانه بودند که منافع و امتیازاتشان با نوسازی رادیکال به خطر می‌افتاد. (متین،) این خود تناقضی را در پیشبرد نوسازی حکمرانی در ایران به‌وجود آورده بود.

با حمل این تناقضات درونی و سپس شروع جنگ جهانی اول و اثرات ویرانگر آن بر ایران جنبش مشروطه شکست خورد: «کشور به میدان جنگ [برای ارتش‌های عثمانی، روسیه و بریتانیا] تبدیل شده بود. ... دهقانان از زمین‌ها کنده و مجبور به کار روی پروژه‌های نظامی شده بودند. مزارعی که به آبیاری و نگهداری دقیق نیاز داشتند، تخریب شده بودند و بسیاری از اراضی قابل کشت و چراگاه‌ها از بین رفته بودند» (همان)

تا سال ۱۳۰۴ سطح تولید کشور به پیش از جنگ نرسید. (فوران^۱، ۱۹۹۳:۱۹۵)

حکومت مرکزی به‌خاطر اشغال از جانب انگلستان، روسیه و مدتی هم عثمانی، تضعیف شد و نیروهای رادیکال جنبش مشروطه توانستند دور از تهران از جمله در آذربایجان، ناحیه‌ی خزر، خراسان و خوزستان حکومت‌های خودمختار محلی تاسیس کنند. (متین، ۲۰۱۳)

^۱ John F. Foran Jr.

به بیان فوران در طول جنگ جهانی اول وضعیت «بن‌بست اساسی» در نبرد سه‌گانه‌ی مابین دولت، جنبش‌های اجتماعی رادیکال، و قدرتهای استعماری رقم خورد. (فوران 1993:196)

وقتی انقلاب اکتبر روسیه رخ داد، شوروی ایران را که در آن زمان کشورهای خارجی هنوز به نام پریسا می‌شناختند، به عنوان کشوری مستقل به رسمیت شناخت و امتیازات و انحصارات روسیه‌ی تزاری را لغو کرد. این اتفاق منجر به محبوبیت کمونیست‌های ایران و جمهوری گیلان شد. در زمانی که جمهوری گیلان قصد اعزام نیرو به تهران را داشت، در میانه‌ی نگرانی طبقات مالک و نیروهای محافظه‌کار ایرانی، بریتانیا به قصد محافظت از هند در مقابل نیروهای کمونیست وارد عمل شد، تا یک دولت مطیع و یا وابسته اِبه بریتانیا] در ایران داشته باشد. طی معاهده‌ی ۱۹۱۹ ایران عملاً تحت‌الحمایگی بریتانیا را پذیرفت و در وضعیتی که به قول لرد کورزن در اوایل دهه‌ی 1920 (1299 خورشیدی) ایران در وضعیت «فرسودگی فراگیر، آشفتگی مالی و بدتر از همه در چنبره‌ی دسیسه‌ی بولشویکی» قرار داشت، رضا خان کودتای بدون خونریزی خود را در اسفند 1299 انجام داد. (متین، 2013)

در این شرایط و در پی بروز «بن‌بست اساسی»، از سویی ناسیونالیسم ایرانی بُعدی استقلال‌طلبانه و ضد وابستگی پیدا کرد، از سویی تمایل به درونی‌کردن سازوکارهای سیاسی-فرهنگی غربی در بین بخشی از روشنفکران ایرانی با هدف تحقق توسعه تشدید شد، از سویی دیگر تمایل به پیگیری مدرنیزاسیون به صورت آمرانه و از بالا در بخشی از فضای روشنفکری ایران تثبیت گشت.

زاینده‌رود نوشت: «امروز ایرانی، خواه مسلمان، خواه ارمنی، خواه زردشتی یا یهودی یا کلدانی باید در مقام حفظ این آب و خاک از تجاوز همسایگان جد وافی به خرج دهد [...] حکایت استقلال است، قومیت است، شرف است.» (محمدعلی اکبری، ۱۳۹۳:۱۱۷)

تازه‌بهار واکنش خراسانیان در زمان اشغال ایران را چنین توصیف کرد: «ملت خراسان _ یعنی طبقه‌ی رنجبر و کاسب و اسلام‌پرست _ نمی‌خواهد نان از دست روس خورده و مالیات به‌دست روس بدهد» (همان، ۱۱۹) البته نحوه‌ی به‌کار بردن مفهوم ملت در اینجا نشان می‌دهد که هنوز در آن زمان با ناسیونالیسمی هژمون و تثبیت‌شده و استقرار مفهوم ملت در چارچوب دولت ملی روبرو نیستیم.

از سویی دیگر علی‌اکبرخان داور در هفدهمین شماره‌ی مرد آزاد نوشت: «ایرانی باید کارگاه اجدادی را برچیند، سبک پدرانش را دور بیندازد و مثل آدم به انقلاب صنعتی ایمان بیاورد» (همان، ۱۳۰)

تقی‌زاده در سرمقاله‌ی نخستین شماره مجله کاوه نوشت: «ایران باید ظاهرا و باطنا، جسما و روحا فرنگی‌مآب شود و بس» (همان، ۱۳۸)

در روزنامه‌ی قانون نیز در شماره‌های متعدد این فکر تایید می‌شود که حکومت خوب حکومتی است که با: «مشت آهنین و فکر متین و بلند به اوضاع جنگل [قیام میرزا کوچک‌خان] و همه‌جا و پریشانی حال گیلانی و همه‌کس خاتمه دهد، یغماگرانی را که هفت سال است با لجام‌گسیختگی بین ما و روسیه حجاب سیاه شده‌اند، به پای میز عدالت و قانون انتقام و مجازات دعوت نماید» (همان، ۱۴۶).

این متون، موید شرایطی داخلی در کنار وضعیت بین‌المللی است که در دل آن ظهور رضا پهلوی در راس یک حکومت مرکزی مقتدر رقم خورد و پشتوانه‌ی ایدئولوژیک لاقبل بخشی از روشنفکران را کسب نمود.

به بیان متین: «انقلاب مشروطه که برخاسته از عقب‌ماندگی ایران و علیه آن بود، ملغمه‌ای اجتماعی-تاریخی ایجاد کرد که در رأس سیاسی کوچک و مدرن خود نسبتاً منسجم بود، در حالیکه در قاعده‌ی عظیم اجتماعی پیشامدرن خود به‌شدت ازهم‌گسیخته بود. رضا شاه پویایی دموکراتیک رأس [انقلاب مشروطه] را سرکوب، تکه‌های پیشاملی را منظم و مطیع یک دولت مرکزی سکولار کرد، و این دولت را با یک دستگاه بوروکراتیک-نظامی زره‌پوش کرد. این وضعیت مصداق کلاسیک «توسعه‌ی مرکب» بود که در آن اشکال و منابع سیاسی و بوروکراتیکِ مدرن برای تقویت ساختار اجتماعی پیشامدرن بسیج شدند. این امر تناقض میان تأسیس ارگان‌های حاکمیتی یک دولت-ملت در غیاب یک ملت مدرن را شامل می‌شد. بدین ترتیب ناسیونالیسم ایرانی کماکان پدیده‌ای مختص الیت بود.»

ناسیونالیسم ایرانی از لحظه‌ی تأسیس حکومت پهلوی اول، دیگر نه نامنسجم و پراکنده در بیان روشنفکرانه، بلکه بدل به بخشی از ایدئولوژی یک حکومت مقتدر بناپارتیستی شد که «چشم‌اندازی برای ایران داشت». از این لحظه مرآوده‌ی گروه‌های نخبگان و دست‌اندرکاران مشروطه در نشریات نبود که «ناسیونالیسم» و «ملت» را طرح می‌کرد، بلکه یک قدرت عینی متمرکز در دولت به‌صورت آمرانه و روی

زمین مادی در واکنش به توسعه‌ی ناموزون جهانی، به‌عنوان بخشی از آن روند و با توسل به توسعه‌ی مرکب بود که قصد داشت با نوسازی دولت، پروژه‌ی ملت‌سازی را بالاخره در عمل پیش برد. (قس محمد علی اکبری، ۱۳۹۳:۲۴۹) این دولت امکان عملی نوسازی دولت را داشت چرا که «با معضلی که رهبران مشروطه‌خواه متاخر با آن دست به گریبان بودند، روبرو نبود. این معضل همانا این بود که تاسیس یک دولت غیر قبیله‌ای با تبار قبیله‌ای خود مشروطه‌خواهان در تناقض بود (ارجمند 1988: 58)». در حالی که رضاخان به‌عنوان بریگاد قزاق، در سازوکار مدرن و غیرقبیله‌ای ارتش روسیه پرورش یافته بود.

ناسیونالیسم رسمی رضاشاه تا حد زیادی مبتنی بر مصادره به مطلوب میهن‌دوستی بیگانه‌هراس بود که با اشغال کشور رشد یافته بود و برنامه‌ی ناسیونالیستی او متکی بر استحاله‌ی فرهنگی و یکسان‌سازی اجباری زبانی بود. او فارسی را زبان رسمی کشور کرد. در دوره‌ی او رسوم و جشن‌های پیشااسلامی به‌صورت نظام‌مند ترویج شدند. همچنین پاسخ او به آن احساس ناسیونالیستی که بدل شدن به ملت و توسعه را مقارن با غربی شدن می‌دانست، گسترش برخی ظواهر غربی در پوشش و عناصر شهری بود.

«تأسیس یک دولت متمرکز، خدمت سربازی همگانی، و یکسان‌سازی زبانی در کشوری که از لحاظ اتنیکی-زبانی متکثر و از لحاظ سیاسی از هم گسیخته بود، مستلزم استفاده‌ی نظام‌مند از خشونت بود که پیامد ناخواسته‌ی آن تقویت جنبش‌های ناسیونالیستی اتنیکی قدرتمند در حال عروج به‌ویژه در آذربایجان و کردستان بود»

همچنین «در سال 1307، رضا شاه به‌صورت یک طرفه لایحه‌ی «کاپیتولاسیون» را ملغی کرد [...] اقدامات مشابه دیگری نیز در این زمینه انجام شد، نظیر: خارجی‌ها «از داشتن زمین در ایران، مدرسه‌سازی، ازدواج با ایرانیان، گرفتن سمت‌های اداری در دولت و حتی سفر آزادانه [در داخل کشور] منع شدند» این مکانیزم‌ها هم پاسخ‌هایی عملیاتی به ناسیونالیسم بیگانه‌هراس برآمده از جنگ اول جهانی بود.

با وجودی که ناسیونالیسم رضا شاه بیشتر متکی بر یکدست‌سازی زبانی و باستان‌گرایی بود و با وجود گرایش او به نوسازی سکولار دولت، باج‌های مهمی به ناسیونالیسم متکی بر هویت مذهبی داد. «مثالی برای روشن شدن این مسئله، رابطه‌ی رضاشاه با علمای بلندمرتبه‌ی شیعه بود (فغفوری [63] 1987). او در

نخستین سال‌های پس از کودتا و با الهام از آتاتورک ایده‌ی تأسیس جمهوری در ایران را مطرح کرد. اما در برابر مخالفت علما این ایده را رها کرد. رضا شاه در اثبات تعهد شیعی خویش، حتی علناً دسته‌ی عزاداران را در طول ماه محرم هدایت می‌کرد.»

ناسیونالیسم ایرانی از لحظه‌ی شکل‌گیری در دوره‌ی قاجار چند نقطه اتکای اساسی داشت: زبان، باستان‌گرایی، نژاد، مذهب و شهروندمحوری. در واقع بر اساس این نقاط اتکای مختلف می‌توان از ناسیونالیسم‌های ایرانی صحبت کرد؛ اما چنانچه دیدیم این نقاط اتکای متفاوت در بسیاری موارد درهم‌آمیخته‌اند و مکمل یکدیگر عمل کرده‌اند، اگرچه در رقابت با یکدیگر هم بوده‌اند. برای مثال ناسیونالیسم متکی بر مذهب و ناسیونالیسم متکی بر باستان‌گرایی نمونه‌ی خوبی از مراوده‌ی گاهی رقابت‌آمیز و تقابلی و گاهی مکمل به دست می‌دهد. به‌رحال بالاخره در دوره‌ی پهلوی اول ناسیونالیسم ایرانی خصلتی عملیاتی به‌خود گرفت و در این طرح عملیاتی عناصر مختلف مورد اتکای ناسیونالیسم ایرانی کم یا بیش سهمی بردند.

رضاشاه بدین ترتیب بانی توسعه‌ی مرکبی شد که از خلال آن توسعه‌ی صنعت هم پیش رفت اگرچه در قیاس با نمونه‌هایی همچون ژاپن و آلمان چندان موفق نبود. «تلاش‌های صنعتی‌سازی به منظور تولید اقلام اساسی برای ارتش نوین صورت گرفتند و بنابراین بافت اجتماعی-اقتصادی سنتی جامعه ایران را تنها اندکی تغییر داد. ساخت راه‌آهن سراسری ایران بزرگ‌ترین پروژه‌ی زیربنایی [رضاشاه] بود که بنابر استدلال‌های مختلف، به انگیزه‌های امنیتی و نظامی گره خورده بود. به‌عنوان نمونه، محمدعلی (هما) کاتوزیان، بر دو دلیل خاص برای این پروژه تأکید می‌کند: اولین دلیل نیاز به استقرار سریع‌تر سربازان در مقیاس بزرگ در جنوب بود. جایی که عشایر قدرتمند بختیاری و قشقایی موانعی برای توسعه و تحکیم قدرت نوظهور دولت مرکزی ایجاد می‌کردند؛ و دومین دلیل تسهیل کمک نظامی بریتانیا در صورت تعرض شوروی به ایران بود.»

با جنگ جهانی دوم و افزایش دوباره‌ی اهمیت ژئوپلیتیک ایران، «متفقین در 25 اوت 1941 (سوم شهریور 1320 خورشیدی) به ایران حمله کردند و پس از اندکی بطور رسمی ایران به عضوی از معاهده‌ی سه جانبه (با اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا) تبدیل گشت. بنابراین یک بار دیگر رویدادی بین‌المللی به

شکل رادیکالی محیط سیاسی داخلی ایران را متحول ساخت. تأثیر پنج سال اشغال ایران توسط متفقین ناموزون بود.» (همان)

اگرچه اثرات این اشغال به لحاظ اقتصادی فاجعه‌بار بود اما شکست و تحقیر ارتش، فضا را برای سربرآوردن صداهای دیگر گشود. با تضعیف قدرت حکومت مرکزی در روند انتقال قدرت از رضا خان به پسرش، دو حکومت خودمختار در گُردستان و آذربایجان با پشتیبانی غیررسمی اتحاد جماهیر شوروی، که ارتش سرخش تا ماه مه سال 1946 (اردیبهشت 1325 خورشیدی) در شمال ایران باقی ماند، تأسیس شدند.

ظهور دولت‌های محلی تورک و کورد با مطالبات ملی (و نه استقلال طلبانه) «احساسات ناسیونالیستی ایلت بوروکراتیک ایران، افسران ارشد ارتش و بخشی از روشنفکران سکولار- ناسیونالیست را برافروخت. این اقشار تأسیس این حکومت‌های خودمختار را طرح شوروی برای تقسیم ایران می‌پنداشتند. در این میان، مجلس به‌عنوان پلاتفرم اصلی برای سیاست ملی از نو ظهور کرد. همچنین احزاب زیادی با ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های سیاسی متنوعی پدیدار گشتند.»

از طرفی طبقه‌ی حرفه‌ای متوسط جدید در نتیجه توسعه‌ی بوروکراتیک دوران رضاشاه در مقیاس وسیعی ایجاد شده بود که مشارکت سیاسی از طریق نشریات و تشکل‌ها را پیش می‌بردند. در این بزنگاه حزب توده هم با آزادی روشنفکران کمونیست از زندان پهلوی اول، تاسیس شد.

«فضای سیاست‌های ضد امپریالیستی که پس از جنگ ایجاد شده بود و تحرکات حزب توده، مطالبه برای سهمی عادلانه‌تر از درآمد نفتی را به نبرد ضد استعماری تمام‌عیاری متحول کرده بود که هدف غایی آن احیای صنعت نفت جنوب تحت کنترل بریتانیا به‌عنوان مسئله‌ای حیاتی برای حق حاکمیت ملی و دموکراتیک ایران بود. به همین اندازه تحلیل نیروهای ناسیونالیستی مبنی بر اینکه کنترل صنعت نفت منبعی ضروری برای مدرنیزاسیون اجتماعی و اقتصادی ایران است حائز اهمیت بود.»

چرا نفت، اهمیتی اساسی برای ناسیونالیسم ایرانی یافت؟ اگر هدف آنی ایلت ناسیونالیسم در کشورهای غیرسرمایه‌داری و غیر مستعمره غلبه بر عقب‌ماندگی بود باید از طریق روابط پیشاسرمایه‌دارانه‌ی انسجام سیاسی، به روابط سرمایه‌دارانه‌ی «نباشت» نائل می‌شد (سازوکارهای اقتصاد سیاسی که طی آن استخراج

ارزش اضافه و شکل‌گیری «سود» ممکن باشد). امکان‌پذیر کردن این حرکت از طریق «انباشت اولیه» (جدا کردن تولیدکنندگان از ابزار تولید) ممکن بود که این کار موجب تضعیف قدرت و منافع همان الیت ناسیونالیستی در ایران می‌شد. آیا راهی برای رفع این تناقض وجود داشت که بتوان بدون دست زدن به ترکیب و منافع طبقات سنتی قدرتمند، انباشت اولیه را پیش برد؟ بله، نفت.

اما نفت عملاً در کنترل حاکمیت ایران نبود. جنبش ملی‌شدن صنعت نفت، بدین‌سان در آغاز ناسیونالیسم ایرانی را حول محمد مصدق بسیج کرد. مبارزات ضد استعماری حزب توده نیز، این حزب را به حمایت از جنبش کشاند. بازاریان، علما و بروکراسی دولتی نیز در آغاز «به‌دلیل کارکرد پیشگیرانه‌ی سیاست‌های مصدق در دفع خطر قریب‌الوقوع یک راه کمونیستی به‌سوی مدرنیزاسیون، پشت مصدق و جبهه ملی تجمع کردند. چرا؟ چون طی چنین مسیری [مدرنیزاسیون کمونیستی] مبانی اجتماعی قدرت آن‌ها [حامیان محافظه‌کار مصدق]، یعنی تجارت انحصاری مبتنی بر بازار، رانت‌های دولتی توزیع‌شده بر اساس ملاحظات سیاسی و روابط کشاورزی نیمه‌فئودالی را نابود و یا حداقل آن را تضعیف می‌کرد.»

اما وقتی روشن شد تحولاتی که دولت مصدق در سطح اجتماعی از طریق به‌کارانداختن مکانیزم‌های انباشت اولیه ایجاد می‌کند می‌تواند راه را برای انقلابی از پایین هموار کند، «حامیان محافظه‌کار مصدق که از لحاظ مادی قدرتمند بودند، صف خود را از مصدق جدا کردند و فعالانه علیه او دسیسه چیدند و به کودتای انگلیسی-آمریکایی یاری رساندند.»

مصدق در طول قدرت خود به نمایندگی از ملت صحبت می‌کرد، اما او فقط ایده‌ی یک ملت را نمایندگی می‌کرد. چرا که ملت

«در یک فرماسیون اجتماعی حاصل می‌شود [که] از خلال یک درهم‌تنیدگی اجتماعی تشکیل شده باشد که [دربرگیرنده‌ی] شکل‌گیری درجه‌ی معینی از انتزاع روابط خاص مردم با سایرین است»

ناسیونالیسم مصدق هنوز نتوانسته بود پیوندهای پیشینی اجتماعی را چنان بگسلد که شهروندان از طریق مکانیزم تصور خود را هم‌پیوند در جامعه‌ای وسیع‌تر ببینند. «در نهایت، هواداران فعال، هوشیار و وفادار مصدق یک قشر اجتماعی ضعیف از روشنفکران مدرنیست- ناسیونالیست بود که هر چند به لحاظ

سیاسی پر سروصدا بودند اما پایگاه اجتماعی قدرتشان ضعیف بود. مصدق به مثابه یک رهبر ملی عمل می‌کرد، اما ملتی پشت سر خود نداشت.»

جمع‌بندی وضعیت کلان اقتصادی سیاسی و روابط بین‌الملل تا پایان دوره‌ی مصدق بدین صورت است: «نهادهای سیاسی اساسی دولت-ملت ایران بر سندان سه شرایط درهم‌تنیده شکل گرفته‌اند: عقب‌ماندگی از پیش موجود که با انقلاب مشروطه از لحاظ سیاسی جهش یافته بود، یک محیط بین‌المللی که به شکلی بنیادی تغییر کرده بود و مشخصه‌ی آن ظهور اتحاد جماهیر شوروی و پایان انزوای آمریکایی بود، و در نهایت بازترکیب نیروهای سیاسی داخل ایران به‌عنوان پیامد مستقیم پیگیری استراتژی‌های متناقض و منحصر به فرد این نیروها برای فایق آمدن بر عقب‌ماندگی اجتماعی-اقتصادی ایران. مدرنیزاسیون تدافعی نافرجام رضاشاه و جنبش ملی شدن صنعت نفت در این بستر ظهور کردند. اولی چارچوب سیاسی، اما نه محتوای اجتماعی، دولت-ملت ایرانی را بر ساخت، و دومی یک بیان با تبعات زیاد از حسادت بین‌الجوامعی بود که برای ناسیونالیسم الیت لیبرال در دوری متعاقب نمادی قدرتمند فراهم کرد.

هر دوی این اپیزودها تبعات اشکال معینی از جابجایی لحظات اجتماعی و سیاسی در فرایند اولیه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌دارانه [آن‌گونه که در انگلستان رخ داد] بودند. این امر به‌صورت عمده در تشدید نقش دولت در فرایندهای توسعه‌ی داخلی بازتاب پیدا کرد که هم پیش‌فرض مدرنیزاسیون دستگاه‌ها و نهادهای دولت بود و هم به شکلی انضمامی این مدرنیزاسیون را در پی داشت. و نکته‌ی اساسی اینکه این روند در غیاب روابط اجتماعی مدرن سرمایه‌دارانه به وقوع می‌پیوست. [...] شکل بنیادین حکومت رضا شاه تا حد زیادی محصول تعیین‌یافتگی سیاست داخلی ایران توسط پویایی‌های ژئوپولیتیک بود. به همان سیاق، شکست مصدق تا حد زیادی از این واقعیت منتج شد که پروژه‌ی ناسیونالیستی او مجبور به اتکا به یک بنیان اجتماعی-اقتصادی ضعیف پیشاملی بود که ایران از مدرنیزاسیون تدافعی پیچیده رضاشاه به ارث برده بود و شامل ادغام نامتقارن ابزارهای رسمی دولت-ملت مدرن با عقب‌ماندگی ماهوی پیشاملی بود. به قول ایزاک

دویچر^۱ «شکل [دولت مدرن] پیش از آنکه محتوا در دسترس باشد، شکل گرفته بود» (دویچر 1967: 38).» (همان)

اما مسأله‌ی اساسی شکست پروژه‌ی مصدق یا رضاشاه نیست؛ بلکه تکوین روندی است که از دل این شکست‌ها پیش رفته. دولت، نقش کانونی در بسط ناسیونالیسم و ملت‌سازی را به‌عهده گرفت. نفت، بدل به عنصری اساسی برای پشتیبانی دولت و فرایند انباشت اولیه شد.

در ادامه و با عملکرد پهلوی دوم، بورژوازی صنعتی در ایران با دستان دولت و به‌صورت انحصاری شکل گرفت؛ شرایط بین‌المللی که در التهاب جنگ سرد بود و ترس از قدرت‌گیری آلترناتیو کمونیستی، پهلوی دوم را به انجام اصلاحات ارضی کشاند. «در پایان مرحله اول اصلاحات ارضی تحت هدایت ارسنجانی، سرنوشت سیاسی طبقه زمین‌دار بزرگ مختومه شده بود. تا پایان دهه ۱۹۶۰ و با مراحل دوم و سوم اصلاحات ارضی شاه عملاً پدیده عمده مالکی را برجیده بود. پس از پایان دادن به تسلط ملاکان بر مجلس، ابتکار عمل سیاسی را از جبهه ملی و حزب توده گرفتن، و سرکوب قیام ۱۹۶۳ به رهبری خمینی، شاه بر آن شد تا درآمدهای فزاینده نفتی را برای صنعتی‌سازی فوق سریع ایران به کار گیرد. او پیوسته می‌گفت که ایران را تا پایان قرن بیستم به «ابرقدرت پنجم» و یک ژاپن دوم تبدیل می‌کند.» (ص ۱۱۰)

صنعتی‌سازی، نوسازی تدافعی دولتی را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد: «ویژگی برجسته توسعه سرمایه‌داری در ایران آن بود که صنایع سرمایه‌داری به طور ناگهانی و فله‌ای (wholesale) داخل اقتصادی عمدتاً غیرسرمایه‌دارانه کاشته شدند. توزیع رانت نفتی میان طبقه جدید سرمایه‌دار مدرن، که تقریباً از غیب و خلق‌الساعه و به واسطه توسعه صنعتی از طرف دولت آفریده شدند، آن‌ها را از همان نطفه بستنشان وابسته به اقتدار سیاسی دولت می‌کرد. «بورژوازی سلطنتی» کوچک ایران، یعنی طبقه سرمایه‌دار «مدرن» ایران و بورژوازی کمپرادور، که روی هم رفته نزدیک به دو هزار خانواده را شامل می‌شدند، کاملاً به این واقف بودند که چه قدر توانایی و فرصت‌هایشان برای انباشت ثروت نه نتیجه مزیت رقابتی خودشان در سازماندهی سرمایه‌دارانه تولید، بلکه وابسته به تخصیص گزینشی رانت نفتی است. وجود چنین روندی به خودی خود

¹ Isaac Deutscher

تضاد با منافع سنتی، به خصوص بازار و علما را برمی‌انگیخت، چرا که آن‌ها نه بخشی از صورتبندی جدید بودند و نه به شکلی قاطعانه در هم شکسته شدند.» (صص ۱۱۷ و ۱۱۸)

بدین ترتیب «اصلاحات ارضی و توسعه صنعتی متکی به نفت شکاف میان دولت و جامعه را عمیق‌تر کردند.» (ص ۱۱۰)

«در مجموع، انقلاب سفید پیامدهای بسیار متناقضی داشت. انقلاب سفید قاطعانه مصالحه طبقاتی را که شاه از پدرش به ارث برده بود از بین برد، مصالحه‌ای که به موجب آن یک سلطنت فاقد پایگاه اجتماعی حکومتش را به واسطه تامین نظر زمین‌داران بزرگ و بلوک بازار-علما حفظ می‌کرد. این گسست از وضع موجود سیاسی نیروهای متمرکزکننده و کلیت‌سازی را آزاد کرد که با سقوط شاه در پی تنش انقلابی ۱۹۷۸-۷۹ به نتیجه منطقی خود رسیدند.» (ص ۱۱۴)

آن طبقات قدرتمند سنتی (یعنی علما، زمین‌داران بزرگ و بازار) که در مشروطه همچنان که خود در راس تحولات قرار داشتند به خاطر حفاظت از منافعشان از تحولات رادیکال جلوگیری می‌کردند، پهلوی اول برای پیش‌بردن سطحی از نوسازی دولت با آن‌ها به مصالحه پرداخت و به‌عنوان پشتیبانان مصدق با احساس خطری که داشتند در توطئه‌ی پهلوی دوم و نظم جهانی علیه او شریک شدند، این طبقات بالاخره زیر پایشان از جانب شریک‌شان (پهلوی دوم) با اصلاحات ارضی و کلیت انقلاب سفید خالی شد. آن‌هم در شرایطی که علاوه بر پایگاه قدرت پیشینی، سازمانمندی و هماهنگی‌شان طی این سال‌ها افزایش یافته بود.

به‌رحال باید توجه داشت که در این کشاکش اگرچه «دولت ایران پیش از هر چیز در پی بقا و بازتولید خود بود. شکی که نیست که دولت در نهایت روابط کهن وابستگی شخصی را از بین برد.»

توسعه‌ی ناموزون و مرکب، در نهایت تا دوره‌ی پهلوی دوم مهم‌ترین عناصر برساختن ملت ایران را متعین کرد. دولت مرکزی اقتدارگرا، بورژوازی انحصاری دولت‌ساخته با اتکا به انباشت بدوی از طریق نفت، شکستن پیوندهای طبقاتی پیشامدرن بی‌آن‌که جایگیری در صورتبندی جدید داشته باشند، و در نهایت تکوین طبقات شهری مدرن که از رعیت، «شهروند-رعیت» ساخته بود مختصات تعیین‌کننده در تکوین دولت-ملت بودند. در دل این مختصات بود که دولت پهلوی، ناسیونالیسم خود را با اتکا به رسمی‌کردن زبان

فارسی، سرکوب زبانی و هویتی جماعت‌های غیرفارسی، سرکوب قلمروهای خودگردان غیرفارسی و سپس به‌ویژه در دوره‌ی پهلوی دوم از طریق باستان‌گرایی عملیاتی می‌کرد و هرکجا لازم بود به ناسیونالیسم مذهبی باج می‌داد در عین حال که در رقابت با آن بود.

تعارض نیروهای اجتماعی سیاسی برآمده از اصلاحات ارضی و صنعتی‌سازی منجر به عدم هژمونی ناسیونالیسم مدل پهلوی می‌شد. این واقعیت که خواست «غربی‌شدن» از زمان جنگ جهانی اول بدل به یکی از عناصر ناسیونالیسم ایرانی شده بود و همچنین با وابستگی سیاسی-اقتصادی حکومت پهلوی- به‌طور ویژه پهلوی دوم- همساز بود در تناقض با عنصر دیگر ناسیونالیسم ایرانی یعنی بیگانه‌هراسی قرار می‌گرفت که آن هم پس از شکست مشروطه و جنگ جهانی اول بدل به بخشی از ناسیونالیسم ایرانی شده بود. فقدان پایگاه اجتماعی دولت نوسازی‌شده‌ی پهلوی دوم با ایدئولوژی باستان‌گرایانه به‌ویژه در غیاب بلوک بازار-علما و زمین‌داران بزرگ رفع نشدنی بود. هرچند محمدرضا پهلوی به نوبه‌ی خود تلاش کرد به ناسیونالیسم اسلامی باج بدهد. شاهد آن بازگرداندن سیدحسین طباطبایی قمی از نجف به ایران؛ رشد تعداد طلبه‌ها در قم از 6 هزار در سال 40 به 18 هزار در سال 54 که با باز گذاشتن دست آیت الله بروجردی از جانب حکومت بود؛ اهدای جایزه به آیت الله مکارم شیرازی بخاطر کتاب "فیلسوف نماها"؛ اهدای جایزه سلطنتی کتاب به مرتضی مطهری در سال 39 برای کتاب داستان راستان؛ مجوز دادن به مطهری برای تاسیس انجمن ماهنامه دینی؛ تاسیس مجوزدار حسینیه ارشاد از سوی مطهری؛ افزایش تعداد مساجد از 3600 باب در سال 41 به 5389 باب فقط در 233 شهر در سال 52؛ شکل‌گیری بیش از 12 هزار هیات مذهبی از سال 44 تا 53 و موردهای فراوان دیگری از این دست فقط مثالهایی از رویکرد کلان حکومت پهلوی در ارتباط با هویت اسلامی بود.

این سیاست‌ها که متأثر از جنگ سرد و برای تقابل با آلترناتیو سوسیالیستی اخذ شدند، همراه با وضعیت عینی نیروهای اجتماعی راه را بر تقویت یک ناسیونالیسم آلترناتیو گشودند.

هژمونی گفتمان ضد استعماری در اعتراض به وضع موجود در کنار ناسیونالیسم بیگانه‌هراس با نقطه‌اتکای هویتی مذهبی در ناسیونالیسم مذهبی آمیخت. جلال آل احمد و سپس علی شریعتی با طرح

مفهوم «بازگشت به خویش» برآیندی ایدئولوژیک از این موقعیت ارایه دادند ضمن این‌که در تداوم ناسیونالیسم اسلامی ضد استعماری در سطح بین‌المللی عمل کردند. با اخذ و تحویل نظرات چنین روشنفکرانی بلوک روحانیت-بازار علاوه بر موقعیت عینی تزلزل‌یافته، دارا بودن پایگاه اجتماعی موثر، میدان عمل وسیع در سطح کنش سیاسی ایدئولوژیک، به انسجام ناسیونالیستی هم دست یافت.

در چنین زمینه‌ای بود که تنش انقلابی در سال ۵۷ با توافق قدرت‌های غربی در کنفرانس گودالوپ (در ادامه منطق جنگ سرد) به تحویل قدرت به این بلوک انجامید.

جمهوری اسلامی همه‌ی مختصاتی که تا دوره‌ی پهلوی دوم در تکوین دولت-ملت ایران شکل گرفته بود را حفظ کرد و ناسیونالیسم اسلامی بیگانه‌هراس را به آن افزود. بدین ترتیب بالاخره ملت ایران برساخته شده بود.

در سال ۵۷، بیش از ۵۰ درصد تولید ناخالص از نفت بود و بیش از ۶۰ درصد تولید ناخالص در دست دولت (یعنی سرمایه انحصاری بروکراتیک) متمرکز بود. زبان فارسی، زبان ملی و رسمی دولت ملی شده بود. ملت ایران با یک ارجاع باستان‌گرایانه به صورت یک جماعت ۲۵۰۰ ساله تصور می‌شد و اکنون چسب اسلامی این جماعت را بیشتر به هم متصل می‌کرد و بیگانه‌هراسی، ناسیونالیسم برآمده از استقلال‌خواهی و ضدیت با استعمار را متعین می‌نمود.

دولت مقتدر مرکزی، انحصار اقتصادی در تکوین مناسبات سرمایه‌داری را شکل داده بود و اکنون خود این انحصار پشتیبان اقتدار دولت مرکزی بود. آن طبقاتی که منافعی با اصلاحات ارضی متحول شده بود، اکنون با به دست گرفتن قدرت سیاسی و با در اختیار گرفتن انحصار انباشت از طریق دولت منافع خود را در سطحی دیگر به دست آوردند و از طبقات قدرتمند سنتی بدل به طبقه‌ی حاکم در نظم سرمایه‌دارانه‌ی مدرن ایران شدند.

از سویی تکیه بر هویت اسلامی در ادامه‌ی تکوین ملت برساخته‌ی ایران، اگرچه نهایتاً به تاسیس این ملت انجامید اما تبعات اجتماعی پایداری را به همراه داشت. در گام نخست، زنان و جماعت‌های غیرشیعه تحت قوانین سلسله‌مراتبی بدل به شهروندان درجه‌ی دو شدند. تبدیل شهروند-رعیت به شهروند-امت،

برابری صوری شهروندان ملت را نشانه گرفت. مقابله‌ی دولت مرکزی با قلمروهای انقلابی غیرفارس که از دل تنش انقلابی سال ۵۷ برای تحقق خواست خودگردانی صف‌آرایی کرده بودند، یک تقسیم‌بندی دیگر را به سلسله‌مراتب ملت اسلامی ایران در عمل افزود. قلمروهای غیرفارس مرزی بدل به صحنه‌ی جنگ و سرکوب برای استقرار و تثبیت دولت مرکزی شدند. خوزستان، کردستان، ترکمن‌صحرا، بلوچستان از آن جمله بودند. سرکوب این قلمروهای جغرافیایی کارکردی دوگانه برای دولت مستقر یافت: اول، انقیاد هویتی جماعت‌هایی که ذیل هویت مشترک ملت اسلامی با زبان فارسی نمی‌گنجند. دوم، بدل کردن بخشی از جغرافیای کشور به عرصه‌ای برای تضمین انباشت اولیه در بازسازی انحصار بورژوازی که با تاسیس جمهوری اسلامی، بخش کمپرادور آن تخریب شده بود. این عرصه از این رو اهمیت داشت که مناسبات بین‌المللی جمهوری اسلامی در وضعیتی بی‌ثبات قرار گرفت و قدرت تضمین‌کننده‌ی نفت به نسبت کمتر شد. دیگری‌سازی از بخشی از جغرافیای درونی دولت ملی، همزمان که فرایندی در جهت انقیاد، یکدست‌سازی و ادغام هویتی بود، عملیاتی‌کردن تضمین انباشت برای انحصار سرمایه‌داری نیز محسوب می‌شد. استخراج بی‌حد منابع بدون بازتوزیع در این قلمروها، بیکارسازی گسترده، ایجاد سلسله‌مراتب هویتی در جهت پایین‌نگه‌داشتن دستمزدها همگی سازوکارهایی برای تضمین روند انباشت بودند که با ایجاد سلسله‌مراتب هویتی گره خوردند. در این خصوص آمارهای اقتصادی مشخص، بیش از همه شرایط را تصریح می‌کند.

اکنون ادراک کافی از مختصات ناسیونالیسم ایرانی و ساخت دولت-ملت ایران در دل مناسبات جهانی و در روند توسعه‌ی ناموزون و مرکب داریم. در ادامه به وضعیت جماعت‌های کورد و تورک و ناسیونالیسم تورک و کورد می‌پردازیم.

۴.۱.۲. ناسیونالیسم کورد

مسأله ملی کورد از زمان فروپاشی امپراتوری عثمانی پس از جنگ جهانی اول و در پی تقسیم مجدد خاورمیانه، مدام «مطرح» بوده است. از آن زمان مردم کرد بین چهار کشور ترکیه و ایران و عراق و سوریه تقسیم شده‌اند. (کندال^۱، ۳۶: ۱۳۷۰) البته پیش از این تقسیم کردها بخشی ذیل حکمرانی ایران و بخشی

ذیل حکمرانی عثمانی بودند و این تقسیم‌بندی چهارگانه پس از فروپاشی عثمانی به تقسیم کوردها در سه کشور دیگر یعنی ترکیه، عراق و سوریه ارجاع دارد.

به هر صورت نخستین نطفه‌های ناسیونالیسم کورد در عثمانی بسته شد؛ بنابراین ابتدا تکوین این ناسیونالیسم در عثمانی به‌طور خلاصه و تا جایی که بر ناسیونالیسم کورد در کل و در ایران اثرگذار بوده، بررسی می‌شود و سپس به سراغ وضعیت ناسیونالیسم کورد در ایران خواهیم رفت.

به استثنای نوشته‌ی احمد خانی، شاعر سده‌ی هفدهم، سند و مدرکی در دست نیست تا نشان دهد کوردها تا سال‌های آخر سده‌ی نوزدهم به‌عنوان «مردم کورد» به خود اندیشیده باشند. (دیوید مک‌داول، ۱۳۹۳: ۴۰) منظور اثر «موزین» است.

به‌طور ویژه ارتباط کوردها با تورک‌های حاکم بر عثمانی در طول تاریخ نه ارتباطی مبتنی بر تخصص هویتی، بلکه در بسیاری موارد به‌دلیل مذهب واحد ارتباطی مبتنی بر همکاری بوده است.

از سده یازدهم به بعد، در پی افول قدرت خلفا، امارت‌های کورد متعددی در وجود آمدند [کندال، ۱۳۷۰:

[۳۷

با شکل‌گیری امپراطوری صفوی در ایران، کوردها در حدود مرزی دو امپراطوری بدل به نیروی سیاسی مهمی شدند که منجر به تنش‌ها و توافقاتی بین آن‌ها و دو امپراتوری در زمان‌های مختلف شد.

در آغاز سده شانزدهم، آنگاه که امپراتوری عثمانی می‌کوشید در قبال قدرت رو به افزایش ایران شیعی مذهب، مقاومت کند، موفق به جلب پشتیبانی امارات کورد شد. ارتش‌های ایران شکست خوردند و امرای کورد طبق پیمانی که با «باب عالی» بسته بودند، همچنان به حکومت بر کردستان ادامه دادند و مرزهای خاوری امپراتوری را حراست کردند. در حقیقت، امارات کورد تا آغاز سده نوزدهم، حقوق و امتیازات خود را حفظ کردند. (همان، ۳۸)

درواقع الگوی تمکین صوری به حکومت مرکزی، خواه عرب یا بعدها تورک، همراه با تأمین حد ممکن استقلال محلی به مضمون سیاسی مستمر کوردها بدل گردید. قبایل کورد در مواردی از حکومت در قبال شورشیان و ارتش‌های خارجی حمایت می‌کردند. (مک‌دوال^۱، ۱۳۹۳: ۶۹)

طی سده نوزدهم، باب‌عالی بر آن شد به امپراتوری رو به‌زوال عثمانی که مورد تهدید بود، مرکزیت دهد و برای تأمین حداکثر نظارت بر قلمروهای خود، در صدد بر آمد امارات کورد را مطیع و مُنقاد سازد. واکنش کوردها در قبال سلطان، یک رشته شورش به رهبری رؤسای سنتی قبایل بود (۱۸۲۶، ۱۸۳۴، ۱۸۵۵-۱۸۵۳ و ۱۸۸۰). این شورش‌ها از الگوی سنتی پیروی می‌کردند: شورش‌هایی بودند در قبال اقتدار و حکم حکومت که بر حقوق مقرر دست می‌انداخت و شباهت یا قرابتی با جنبش‌های مُلهم از ایدئولوژی بزرگ سده هجدهم اروپا، یعنی ناسیونالیسم، نداشتند [کندال، ۱۳۷۰: ۳۷].

مشارکت مبارزان کورد در مقابل استبداد حکومت عثمانی گرچه در ابتدا با تأکید بر هویت کوردی نبود اما راه را بر بروز سیاسی کوردها در تحولات عثمانی رو به فروپاشی گشود. سیاست «تنظیمات» عثمانی، گرچه سیاستی ضد کورد نبود اما با پیاده‌سازی نظام حقوقی یکدست و سراسری کردن سازوکارهای اداره‌ی کشور، خودمختاری کوردها و سلسله‌مراتب اداره‌ی داخلی آن‌ها مبتنی بر «آغا» را هدف گرفت. در چنین شرایطی، کوردها توان سازمانندی خود را به طریقت‌های مذهبی همچون نقشبندی و قادری منتقل کردند. به‌جز آن کوردها به‌تدریج لاقلاً در سطح روشنفکری در شبکه‌سازی‌های سیاسی مدرن مداخله کردند. از هسته‌ی مخفی اولیه‌ی کمیته‌ی «اتحاد و ترقی» تا مشارکت در اتحاد «ترکان جوان» مسیری از مشارکت سیاسی برای کوردها گشود که طی آن هویت سیاسی خود را به‌عنوان کورد پیدا کردند. در آوریل ۱۸۹۸ مدحت بدرخان بیگ نخستین مجله‌ی کوردی به نام کردستان را بنیاد گذاشت. زمینه و لحن این مجله که به دو زبان کوردی و تورکی منتشر می‌شد عمدتاً فرهنگی و آموزشی بود اما برای جنبش ملی کورد نیز در مقام واسطه‌ی فعل عمل می‌کرد و صفحات آن تریبونی برای ملی‌گرایان کورد بود.

^۱ David McDowall

نخستین طرح و شکل سازمانی مساله‌ی کورد، در دوران پس از قبضه کردن قدرت از سوی تورک‌های جوان ظهور کرد. جمعیتی به نام «تعالی و ترقی کردستان» بنیاد گذاشته شد. در ادامه (پاییز ۱۹۰۸) کمیته‌ای موسوم به کمیته‌ی کورد برای نشر دانش، مدرسه‌ای کوردی را در مرحله‌ی چندبرلی استانبول تاسیس کرد. این جمعیت در معنا هنوز یک سازمان سیاسی با ساختار و برنامه و استراتژی مشخص و معین نبود و عده‌ای از درس‌خواندگان ناسیونالیست کورد را به دور هم گردآورده بود که افکار و اندیشه‌ها و ارزش‌هایشان کاملاً نامتجانس بود. (همان، ۷۰)

در همان زمان در مراکز شهری همچون دیاربکر، بتلیس، موش، ارزنجان، موصل باشگاه‌های کوردی تاسیس شد که ظرف چندماه چند هزار نفر عضو گرفت. این باشگاه‌ها خبر از آغاز مبارزه‌ای سیاسی و سازمان‌یافته در کردستان می‌دادند و نخستین کوشش در تاسیس سازمان‌های سیاسی به اسلوب امروزی بودند. (همان، ۷۱)

با قدرت‌گرفتن تورک‌های جوان آن‌ها خود را بی‌نیاز از درس‌خواندگان غیرتورک دیدند، بنابراین کلیه مدارس و نشریات و جمعیت‌های غیر تورک (از جمله برای کوردها) را تعطیل کردند. متعاقب این شرایط، سلسله‌شورش‌هایی روی داد که مهم‌ترین آن در موصل بود، آنجا که شیخ محمود برزنجی، که ده سال بعد خود را پادشاه کردستان خواند، به چیزی کمتر از تخلیه کامل قوا و دستگاه اداری عثمانی راضی نبود. (همان، ۷۱-۷۲)

در این زمان اتحادهایی میان کوردها با جمعیت‌های عرب و ارمنی علیه دیکتاتوری عثمانی نیز شکل گرفت. در سال ۱۹۱۰ جمعیت مخفی هیویای کورد تاسیس شد و در ۱۹۱۲ انجمن دوستداران کردستان شکل گرفت. به‌طورکلی وقایع قبل از جنگ جهانی اول برای روشنفکران کورد عثمانی شکلی از جستجوگری و کارآموزی بود که با وقوع جنگ جهانی اول امکاناتشان از دست رفت، اما هویت سیاسی کورد در عثمانی طی این سالها چنان شکل گرفت که پس از پایان جنگ و فروپاشی عثمانی و طرح تقسیم عثمانی به چند کشور، مساله‌ی دولت-ملت کردستان در میان باشد.

وعده‌ی اعطای حق استقلال به کردستان در قرارداد «سور» در سال ۱۹۲۰ مندرج بود. عملی نشدن این وعده و حذف آن در قرارداد «لوزان» در سال ۱۹۲۳، که جایگزین قرارداد سور شد، دلایل ژئوپولیتیک داشت و به اهمیت یافتن بیش از پیش آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در عرصه‌ی جهانی مرتبط بود.

در جریان جنگ جهانی اول آمریکا به عنوان قدرت برتر سرمایه‌داری جهانی به نفع بریتانیا و فرانسه وارد جنگ شد اما در عین حال استراتژی صلح آمریکا برای دوره‌ی پس از پایان جنگ مبتنی بر بازآرایی روابط بین‌الملل به گونه‌ای بود که به سلطه‌ی جهانی امپراتوری بریتانیا پایان دهد، امپراتوری‌های اتریش-مجارستان، عثمانی و روسیه را تجزیه کند، و همچنین مانع از نفوذ کمونیسم به بیرون از مرزهای اتحاد جماهیر شوروی شود. یکی از ابزارهای مهم سیاسی ایدئولوژیک ایالات متحده برای نیل به این هدف استفاده‌ی ابزاری و گزینشی از ایده‌ی «حق تعیین سرنوشت ملل» بود. هدف آمریکا این بود که در میان مدت مناطق تحت سلطه‌ی این امپراتوری‌ها را به روی تولیدات سرمایه‌داری صنعتی خود بگشاید و به مواد خام آن‌ها نیز دست یابد و از این طریق «مرکانتالیسم» بریتانیا را با منطق «اقتصاد بازار آزاد» جایگزین کند. در عین حال آمریکا تلاش می‌کرد با تقسیم امپراتوری‌های اتریش-مجارستان و عثمانی کمر بند حائلی متشکل از دولت‌های متعدد کوچک دور اتحاد شوروی ایجاد کند تا از گسترش کمونیسم جلوگیری کند. این برنامه باب طبع کشورهای اروپایی هم بود.

از سوی دیگر لنین اصل حق تعیین سرنوشت ملل را به عنوان یک اصل مهم کمونیستی چند سال پیش از آن اعلام کرده بود و یکی از دلایل اینکه وودرو ویلسون، رئیس جمهوری وقت آمریکا، حق تعیین سرنوشت ملل را، در طرح ۱۴ ماده‌ای خود برای بازسازی جهان پس از جنگ، گنجانده، این بود که در جلب دوستی ملل مستعمره و جنبش‌های ضداستعماری از لنین عقب نماند. این اصل علاوه بر ماهیت دموکراتیک‌اش، برای لنین کارکردی استراتژیک هم داشت چون می‌توانست امپراتوری‌های بریتانیا و روسیه‌ی تزاری را، که در آن مقطع دشمنان اصلی جنبش کمونیستی بودند، تضعیف کند. ملل تحت انقیاد این امپراتوری‌ها، با استفاده از این اصل به استقلال می‌رسیدند و این امپراتوری‌ها تضعیف می‌شدند.

به این ترتیب، امپراتوری‌های اروپایی از دو سو، یعنی هم از سوی آمریکای لیبرال و هم از سوی شوروی کمونیست برای پذیرفتن اصل حق تعیین سرنوشت ملل، حتی در نظر هم که شده، تحت فشار بودند و نمی‌توانستند در تقسیمات پس از جنگ آن را نادیده بگیرند، هر چند در عمل آن را به شکلی کاملاً گزینشی اعمال کردند. اتکای شدید فرانسه و بریتانیا به حمایت آمریکا در جنگ جهانی اول و بازسازی اقتصادشان و نیز خطر اتحاد جماهیر شوروی آن‌ها را به استراتژی ویلسون نزدیک کرد. در نتیجه آن‌ها این اصل را در تقسیمات رسمی امپراتوری عثمانی که در جریان کنفرانس صلح ورسای در فرانسه در سال ۱۹۱۹ به مدت چند ماه ادامه داشت به کار گرفتند. البته نخبگان سیاسی گُرد، به‌ویژه برادران بدرخان، نقش بسیار مهمی در لابی دیپلماتیک برای به رسمیت شناختن استقلال کردستان در مذاکرات صلح ورسای ایفا کردند. به طور مشخص هیئت دیپلماتیک کرد توانست موافقت ارمنی‌ها با استقلال کردستان را به دست آورد. در پیش‌نویس این تقسیمات که در «قرارداد سور» گنجانده شده بود، ایده‌ی تشکیل یک دولت مستقل کردی درج شد. ولی تحولات بعدی به شکل دیگری پیش رفت. موفقیت‌های آتاتورک در رهبری «جنگ‌های استقلال ترکیه» و نیز تثبیت اتحاد جماهیر شوروی پس از پایان جنگ داخلی، کشورهای غربی را به سازش با جمهوری جدیدالتأسیس ترکیه سوق داد زیرا آن‌ها ترکیه را اولین خاکریز مقابله با شوروی کمونیست می‌شمردند. یکی از امتیازاتی که طی این سازش به ترکیه داده شد فراموشی طرح استقلال کردستان بود. به این ترتیب، به درخواست ترکیه در «قرارداد لوزان» در سال ۱۹۲۳ ایده‌ی تشکیل دولت مستقل کردستان حذف شد و مبنای قانونی استقلال کردستان در روابط بین‌الملل از بین رفت. (متین)

به‌جز مناسبات بین‌المللی، در میان نیروهای سیاسی کورد هم انسجام کافی برای استواری بر تاسیس دولت ملی وجود نداشت. در جمعیت تعالی کردستان مشاجره و اختلاف بر سر بحث استقلال وجود داشت. یکی از شیوخ جمعیت استدلال می‌کرد: « پشت کردن به ترک‌ها در زمان احتیاج و ضربه زدن به آن‌ها با اعلام استقلال کردستان در شأن مردم کرد نیست. من معتقدم که اکنون باید آن‌ها را یاری کنیم. از این گذشته، شما می‌دانید که ترک‌ها پیشتر با نظر ما درباره‌ی تاسیس کردستانی خودمختار که تابع سلطان

باشد موافقت کرده‌اند. این را هم می‌دانید که اگر ترک‌ها خلف وعده کنند، ملت کرد می‌تواند با توسل به زور از حق خود دفاع کند.» (کندال، ۱۳۷۰: ۷۸)

به هر روی کردستان بدل به یک ملت بدون دولت و چهارپاره در کشورهای مختلف شد. البته بخشی از جمعیت کورد، به صورت تاریخی در این سوی مرزهای ایران بودند؛ مرزهایی که با فروپاشی عثمانی تثبیت شد.

قبایل کورد در ایران به صورت تاریخی، مطیع محسوب نمی‌شدند. نادرشاه در مسیر لشکرکشی برای سرکوب آن‌ها به خاطر قلمروگستری‌شان بود که توسط اطرافیانش کشته شد. در دوره‌ی قاجار، شاه، چاره‌ای به جز تایید رییس قبیله یا ذی‌نفوذ محلی در مقام حکومت نداشت. (مک‌داول، ۱۳۹۳: ۱۴۱) این شرایط در ایران برای مدت‌زمانی طولانی بین حکومت و قبایل کورد برقرار بود. حتی در سال ۱۹۱۰ والتر اسمات می‌نویسد «مالیات بسیار سبکی بر کردها می‌بندند، تازه اگر مالیاتی از آن‌ها بگیرند، اما از آغاها و روسا انتظار می‌رود در صورت درخواست دولت یا حکام محلی عده‌ای جنگجو در اختیار بگذارند» (همان، ۱۴۷)

در دوره‌ی قاجار قبایل آزادی عمل قابل ملاحظه‌ای داشتند، اما در برابر جامعه وسیع‌تر کوردهای عثمانی تاثیرپذیر بودند و در برابر نشر و اشاعه طریقت‌ها حساسیت و واکنش مساعد نشان می‌دادند. به این جهت بود که به شیخ عبیدالله کمک کردند دایره نفوذش را در ایران گسترش دهد و روستاییان مسیحی را از روستاهایشان مثلا در دشت مرگه‌ور براند. (همان، ۱۵۰)

شیخ عبیدالله به عنوان پیشوای طریقت نقشبندی با تشکیل «مجمع اتفاق مردم کورد» هدف غایی خود را در ژوئیه ۱۸۸۰ به نایب کنسول انگلیس در باش‌قلعه چنین نوشت: «مردم کرد ملتی است جدا. مذهبشان فرق دارد و قوانین و رسومشان جدا است... روسا و حکام کردستان، چه اتباع عثمانی و چه اتباع ایرانی و چه ساکنان کردستان (مسیحیان) همه متفق‌الرای‌اند بر این که این دو حکومت دیگر نمی‌توانند کار را به این شیوه از پیش ببرند... ما می‌خواهیم امورمان در دست خودمان باشد... در غیر این صورت تمام کردستان خود امور خود را به دست خواهد گرفت؛ زیرا مردم دیگر قادر نیستند با این سوء اعمال و ستم و بیداد متداومی که این دو حکومت با سوء نیت می‌کنند سر کنند» (علی صدیق‌بیرق، ۱۳۹۷: ۲۷-۲۸) شیخ

عبداللّه برای بالابردن قدرت خود تلاش کرد حمایت حاکم عثمانی را در مقابله با مسیحیان و ارمنی‌ها جلب کند؛ او پس از شکست از نیروی دولت مرکزی ایران به عثمانی گریخت و در آنجا با ناامیدی از جلب حمایت حاکم عثمانی، تلاش کرد طرح اتحاد با ارمنی‌ها در مقابل دو حکومت عثمانی و ایران بریزد که در نهایت بی‌نتیجه ماند (همان). با وجودی که حملات و قلمروگستری‌های عبداللّه خان در پس‌زمینه‌ی خود خواست خودمختاری یا حتی استقلال را داشت، اما در غیاب توان نظامی موثر شکست خورد. این دست اقدامات در نتیجه‌ی تقلای دو حکومت عثمانی و قاجار برای ایجاد یکدستی و انسجام در گریز از بحران یا فرسودگی شکل‌گرفتند و چنانچه پیش از این گفته شد، به‌ویژه سیاست عثمانی در سده‌ی نوزدهم برای مطیع‌سازی و انقیاد امیرنشین‌های کورد بسیار در آن موثر بود. مسأله‌ای که به‌ویژه در عثمانی سازمانیابی مذهبی را به‌جای سلسله‌مراتب تحت سرکوب و انقیاد امیرنشین‌ها شکل داد و در انسجام‌یابی کوردها شیخ را جایگزین آغا کرد. در این میان طریقت نقشبندی یکی از طریقت‌های مهم در روند جایگزینی شیخ با آغا بود. اقدامات شیخ عبداللّه برای اتحاد قبایل کورد را می‌توان اقداماتی بینابینی و انتقالی از انسجام طریقت‌محور به سمت سازمانیابی مدرن کورد در ایران دانست که بعدتر شکل گرفت.

این قبیل اقدامات که بیشتر متأثر از فضای سیاسی عثمانی بود اثرات پایداری در فضای سیاسی کوردهای ایران نداشت و به بروز ناسیونالیسم کوردی نیانجامید. در انقلاب مشروطه هنوز «قبایل کردنشین، جاهایی چون ساوجبلاغ و ارومیه و سقز و سنه و کرمانشاه، تمایل به این داشتند که هویت خود را با جنبش مشروطه تطبیق کنند و آرزومند رهایی از یوغ حکومت مستبد و فاسد ملاکین و روسای قبایل و حکام بودند» (مک‌داول، ۱۳۹۳: ۱۵۴).

اما شکست مشروطه در ایران، پیروزی انقلاب اکتبر و تاسیس شوروی (که منجر به تاسیس کردستان سرخ در جغرافیای کورد شوروی شد) و فرایند فروپاشی عثمانی، سه رخدادی بود که شرایط را برای آگاهی ملی کوردها تغییر داد. بدین ترتیب کوردها که در آغاز قرن نوزدهم دارای یک آگاهی ملی حداقل در سطح شهرنشینان و درس‌خواندگان محسوب می‌شدند، در شرایط پس از شکست مشروطه و تضعیف حکومت مرکزی در ایران به‌نحوی دیگر عمل کردند.

پس از جنگ جهانی اول، بسیاری از سیصد روستای دشت ارومیه ویران شده بود، حال آن که جمعیت خود ارومیه از ۲۵۰۰۰ نفر به ۵۰۰۰ نفر کاهش یافته بود.

در ژوئیه‌ی ۱۹۱۸، عده‌ای از روسای کرد ظاهرا گرد هم آمدند تا مساله‌ی استقلال کرد را تحت حمایت انگلستان مورد بحث قرار دهند، و این موضوع را یکی از روسای مکرری به نماینده‌ی بریتانیا در سقز پیشنهاد کرده بود. در آغاز دسامبر گروهی از قبایل به نمایندگی از عشایر سنه و سقز و هورامان با این هدف که جزو منطقه‌ی تحت اداره‌ی بریتانیا منظور شوند از سلیمانیه دیدار کرده بودند. بنابر گزارش‌ها در فوریه‌ی ۱۹۱۹ جلسه‌ی دیگری از سران به منظور مذاکره درباره‌ی شورش علیه حکومت ایران تشکیل شد که به چیزی نینجامید.

چنین جریاناتی در حیطة‌ی آرزو بود؛ در عالم واقع بسیاری از قبایل بزرگ، گذشته از جنگ با قبایل دیگر، خود دستخوش رقابت‌های درونی بودند. در بخش‌های شمالی کردستان گروه‌های عمده‌ی قبیلہ‌ای یعنی شکاک، زرزاء، مامش، و منگر، همه پاره‌پاره بودند. بیشتر مدعیان ریاست به دنبال حامیان خارجی، چشم می‌گرداندند. برادری، چشم یاری به ترکان دوخته بود، در حالی که برادر دیگر، چشم به دست روس‌ها داشت و برادر دیگر، در صدد تماس با حکومت ایران و مقامات ایرانی بود. شکاک‌ها که مهم‌ترین گروه این دوره‌اند، به سه بخش عمده‌ی رقیب منقسم بودند: عبدویی‌ها به ریاست سمکو، مامدی و کردار. (همان، ۳۷۳)

سمکو ارتباط خوبی با حکومت مرکزی ایران داشت. پس از ۱۹۱۸ با استفاده از خلاء قدرت در مناطق مرزی اتحادی با شیخ طه در آن‌سوی مرز ترکیه شکل داد. این اتحاد در واقع اتحادی پان اسلامی به رهبری سمکو بود و میخواست مانع از بازگشت آشوریان و ارمنیان به منطقه گردد. با این اقدام سمکو عملا امکان همکاری با تورک‌ها را داشت و به رویای استقلال نزدیک‌تر می‌شد. در ۱۹۱۹، پس از درگیری‌های سمکو با حکومت مرکزی، بریتانیا موافقت خود را با انتصاب سمکو به حکومت ارومیه اعلام کرد. دولت ایران تحت فشار بریتانیا تن به سازشی داد که به موجب آن حفاظت بعضی از شاهراه‌های محل و مناطق مرزی دیلمان و لاهیجان را، بشرط اطاعت سمکو از دولت مرکزی به وی سپرد (همان، ۳۷۳-۳۷۵).

سمکو تلاش کرد موافقت انگلستان را برای استقلال کردستان جلب کند. در ۱۹۲۰ قوای حکومت مرکزی به سمکو حمله کردند و او گریخت، اما در نهایت توانست مصالحه‌ی حکومت را جلب کند. او با همکاری ترک‌ها مجدداً توانست دشت سلماس را بگیرد. همچنین تلاش کرد حمایت شوروی را جلب کند. در عین حال در تقلا‌ی جلب همکاری بریتانیا بود. سمکو نهایتاً توانست از خوی تا بانه را تحت نفوذ خود درآورد. سیاست‌های قبیله‌ای به شدت برای آمال او دست‌وپاگیر بود. او در نهایت به اتحادی بی‌دوام با روسای مکرری رسید، اما رقابت درونی بین قبیله‌ها همچنان وجود داشت و هر اتحادی را بی‌ثبات می‌کرد. سمکو برای حفظ قدرت و ایجاد اقتدار سراسری کورد به ریاست خودش، دست به سرکوب تورک‌ها، ارمنی‌ها، آشوری‌ها و حتی برخی قبایل کورد که تن به اتحاد نمی‌دادند زد.

اکنون کمالیست‌ها به خاطر سیاست‌های خود در قبال ارمنی‌ها و آشوری‌ها از سمکو پشتیبانی می‌کردند. اما سمکو در ۱۹۲۲ در چند منطقه‌ی مهم از دولت مرکزی ایران به پادشاهی رضاخان شکست خورد، از جمله شمال سلماس، دیلمان، و نهایتاً ارومیه.

سمکو نتوانست پشتیبانی شیخ‌طه و شیخ محمود برزنجی در آن‌سوی مرزها را به خود جلب کند و به ائتلاف مجددی برسند. او در تقلا برای جلب حمایت نیروهای سیاسی مختلف، با عفو حکومت ایران مواجه شد و حکومت اشنویه را به او دادند و چندی بعد کشتندش.

از این‌که سمکو تا چه حد خط ناسیونالیستی را دنبال می‌کرده شواهد کافی در دست نیست. او در مناطق زیر نفوذش نظام اداری یا مالیاتی واحدی برقرار نکرد و در نهایت یک رئیس قبیله باقی ماند. او توانست اتحادی بی‌ثبات از قبایل کورد به ریاست خودش ایجاد کند، اما در نهایت سازوکارهای اقتدار قبیله‌ای علیه او عمل کرد. (همان، ۳۷۷-۳۸۲)

این موارد نشان می‌دهد که نطفه‌ی ناسیونالیسم تدافعی کورد در ایران تا چه اندازه ژانوس‌وار نهاده شد. به‌کارگیری سازوکارهای قبیله‌ای و سلسله‌مراتب طریقتی برای ایجاد اتحاد کورد و تقلا برای کردستان خودمختار یا مستقل، در تقسیم‌بندی‌های مدرن جهانی حکایت از ماهیت ژانوس‌وار هویت کوردی دارد.

رضاشاه پس از سرکوب سمکو و دیگر نیروهایی که به حکومت مرکزی تن نمی‌دادند، با همه‌ی توان برای رسمیت زبان فارسی، تخت‌قاچو کردن قبایل و از بین بردن سازمان قبیله‌ای کوشید. وی حتی الزام به لباس متحدالشکل به‌جای لباس محلی را عملیاتی کرد. همچنین نظام سربازگیری مدرن را به قبایل تحمیل کرد که منجر به شورش‌هایی شد. در دهه‌ی ۱۹۳۰ کوچاندن اجباری از کردستان را در واکنش به شورش‌های کوردها آزمود.

جلالی‌ها را تبعید کرد. گلباغی‌ها را از کرمانشاه به اصفهان و همدان و یزد کوچاند. در دیداری که رضاخان در سال ۱۹۳۶ از کردستان به عمل آورد به‌تندی به جمعی از آغاها اخطار کرد که از ورود در سیاست خودداری کنند، و به گفته‌ی کنسول بریتانیا آن‌ها را با این احساس ترک کرد که «آینده‌ای که ایران به یک نژاد کوه‌نشین آزاده و مغرور عرضه می‌کند به‌نحوی تحمل‌ناپذیر، مبتذل و ملال‌آور است» (همان، ۳۸۸-۳۸۷).

در این ضمن عراق و ایران و ترکیه به این نتیجه رسیدند که برای خفه کردن ناراضیان کورده، همکاری بهتر از این است که بخواهند چون گذشته برای ایجاد مزاحمت برای یکدیگر از کوردهای ساکن در کشورهای خود استفاده کنند. در ۱۹۳۷ پیمانی در کاخ رضاشاه (سعدآباد) امضا شد، که به موجب آن طرف‌های امضاکننده مرزهای موجود را به رسمیت شناختند و متعهد شدند که اصول حسن همجواری را رعایت کنند. امضای این پیمان و همکاری بین این سه دولت برای کوردها چیزی دل‌سردکننده بود. (همان، ۳۸۹)

اما وقوع جنگ جهانی دوم، اشغال ایران و برکناری رضاشاه از سلطنت توسط متفقین، شرایط را برای کوردهای ایران تغییر داد و به نقطه‌عطفی برای ملی‌گرایی کورد بدل شد. در اشغال ایران، منطقه واقع بین مهاباد و سقز در محدوده‌ی حکم و نفوذ شوروی اما خارج از نظارت مستقیم او بود، و در قلمرو حکم و نفوذ بریتانیا منطقه‌ی واقع در جنوب سنندج، خارج از کنترل موثر نیروهای دولتی ایران بود که با موافقت انگلیسی‌ها در محل مانده بودند. این «فضای تهی» مورد منازعه‌ی نیروهای محلی و دولت ضعیف ایران، امکانات لازم برای تاسیس یک حکومت خودمختار را به‌دست می‌داد. (همان، ۳۹۶)

در این میان شوروی راضی بود کوردها به امور خود بپردازند و کمتر چشم به تهران داشته باشند؛ بریتانیا اما عملکرد دیگری داشت. وابسته‌ی نظامی بریتانیا در تهران می‌گفت: «اگر کردهای ایران با پشتیبانی ما به خودمختاری محلی برسند آن وقت اعراب خوزستان و خدا می‌داند چه گروه‌های دیگری... همه می‌خواهند». از همه بدتر چنین چیزی سرمشقی فاجعه‌آمیز برای قبایل عراق و ملی‌گرایان آشوبگر سلیمانیه و کرکوک می‌بود. و سرانجام، بریتانیا از این نکته هم نیک آگاه بود که ترکیه، با گرایش به آلمان، سخت بیم داشت از این که متفقین کوردها را به خودمختاری تشویق کنند و این جریان موجب بی‌ثباتی اوضاع شود و کردستان ترکیه را هم به شورش برانگیزد. (همان، ۳۹۶)

بنابراین بریتانیا پشتیبان یک دولت مرکزی به سبک رضاخان با شدت سخت‌گیری کمتر در ایران بود. اما دیر شده بود و کوردها لباس و اسلحه‌ی خود را بازیافته بودند و در مذاکره با تهران خواستار استخدام نمایندگان در دستگاه دولت بودند.

در ژانویه ۱۹۴۲ گروهی از کوردها و ارمنی‌ها و آشوری‌ها حزبی به نام «آزادی» تاسیس کردند و حملاتی به روستاهای تورک ترتیب دادند. این شرایط بی‌واسطه به‌خاطر آن‌چه در ترکیه رخ داده بود شکل گرفت. اگر در عثمانی، تورک‌ها با کوردها بر سر اسلام علیه ارمنی‌ها و مسیحیان (بر اثر تنش‌ها و جنگ‌های حکومت عثمانی) سازش داشتند، رفته رفته و به‌ویژه با تاسیس حکومت جدید ترکیه، کوردها به‌اندازه‌ی ارمنی‌ها و دیگر جماعت‌های غیرتورک بدل به دیگری شدند. واکنش تدافعی به آن وضعیت در خاک ایران صورت می‌گرفت، جایی که آن مناسبات برقرار نبود اما همنشینی هویتی وجود داشت. دولت، روستاییان شیعه (تورک) را مسلح کرد و تنش‌ها بالا گرفت. فقط با رضایت دولت به بیرون بردن قوای ژاندارمری از مناطق بین خوی و مهاباد بود که شرایط آرام شد. تا ژوئیه ۱۹۴۲ تهران عملاً همه روسای کورد را از زندان آزاد کرده بود. در طول این مدت تعارض بین حکومت و نیروهای محلی بر سر برخی شهرها همچون سقز و مریوان در جریان بود. در همین دوره تلاش برخی روسا و بزرگان قبایل کورد برای مشارکت در قدرت مرکزی جدی‌تر از پیش شد؛ از سویی دیگر برخی تلاش کردند با شوروی برای خودمختاری به توافق برسند. برای مثال درحالی‌که قاضی محمد، شخصیت مورد قبول مردم مهاباد، به‌خاطر مقاصد ملی جویای حمایت

شوروی بود برادرش، صدر قاضی، به نمایندگی مهاباد برگزیده شد و به مجلس رفت. به‌رصورت پس از نشست رهبران کورد با مقامات شوروی در باکو، کمیته‌ای به‌عنوان «کمیته‌ی عالی بهداشت و ایمنی» در کردستان تاسیس شد که هسته‌ای برای موجودیت خودمختار یا مستقل گردید. اما شوروی به پیشروی بیشتر نیروهای سیاسی کورد برای خودمختاری مجال نمی‌داد و در جلسه‌ای در سال ۱۹۴۲ مقامات شوروی تاکید کردند زمان خودمختاری هنوز فرانسیده است. (همان، ۴۰۳)

از طرفی دیگر، رواج شهرنشینی از دوره‌ی رضاشاه مناسبات درمیان مردم کورد را تغییر داده بود. بسیاری روسا و ملاکین با سیاست مرکزگرایی و ادغام سازگار بودند و منافعشان را از این طریق تامین‌شده می‌دیدند. اما رواج شهرنشینی و گسترش تحصیل‌کردگان، شرایط سیاسی را برای بروز ناسیونالیسم کورد تغییر داده بود. در سپتامبر ۱۹۴۲ پانزده تن از مردم شهر مهاباد در خانه‌ای گردهم آمدند تا حزبی سیاسی را تاسیس کنند که رویای تاسیس دولت کورد را تحقق بخشد. در میان آن‌ها کارمند دون‌پایه، آموزگار دبستان، سوداگر خرده‌پا و پاسبان وجود داشت و هیچ یک از طبقه اعیان نبودند. آن‌ها «کومله‌ی ژئانه‌وی کوردستان» معروف به ژ.ک را شکل دادند. ظرف ۶ ماه صد عضو گرفتند. با جنبش کورد ترکیه و عراق ارتباط برقرار کردند. دست به انتشار زیرزمینی دو نشریه زدند؛ خواستار حقوق زبانی خود شدند؛ در نشریه «نیشتمان» علیه آغاها و شیخ و ملا نوشتند. البته در نشریه‌ی دیگر خود به‌نام انجمن ژ.ک نقد ملایم‌تری به شیخ و ملاها نوشتند. قاضی محمد از ۱۹۴۴ از کومله‌ی ژ.ک پشتیبانی کرد و در همان سال به ریاست آن پذیرفته شد. در همان سال با پایان جنگ، سیاست شوروی تغییر کرد و مجدداً به حمایت از جنبش‌های خودمختاری و استقلال پرداخت. در نهایت در ۱۹۴۵ پس از جلسه‌ای که روسای عمده مهاباد با رئیس‌جمهور آذربایجان داشتند تصمیم به تاسیس حزب دموکرات کردستان گرفته شد. در نتیجه کومله‌ی ژ.ک انحلال و اعضای آن به حزب جدیدالتاسیس دموکرات منتقل شدند.

از جمله اهداف حزب این موارد بود: ۱. خودمختاری برای کردستان در چارچوب کشور ایران ۲. کاربست زبان کوردی برای مقاصد آموزشی و اداری ۳. انتخاب یک شورای استانی (یا انجمن ایالتی) برای کردستان به

منظور نظارت بر امور کشوری و اجتماعی ۴. تمام ماموران دولتی بومی محل باشند ۵. وحدت و برادری با مردم آذربایجان ۶. وضع قانونی واحد برای کشاورزان و اعیان (همان، ۴۱۰)

چنانچه می‌بینیم آنچه می‌توان تحت عنوان تکوین و بروز ناسیونالیسم تدافعی کورد بازشناسی کرد، بر بنیانی دیگریستیز بنا نشده، شاید به این دلیل که در آن حق خودمختاری و حکمرانی بر خود اهمیت بیشتری نسبت به خواست تشکیل دولت-ملت بلحاظ تاریخی داشته است، به این سبب جستجوی ایجاد موقعیتی برای بازیابی حق حکمرانی بر خود همواره منجر به ایجاد ائتلاف‌ها و همکاری‌های سیال شده است؛ توافق موقت با عثمانی به خط‌کشی با ارمنی‌ها انجامیده، رویکرد تدافعی به حکومت ترکیه منجر به اتحاد و ایتلاف موقت با ارمنی‌ها و آشوری‌ها علیه تورک‌ها شده و بالاخره بالا رفتن اثرگذاری شوروی بر نیروهای سیاسی کورد (به‌جای شرایط ترکیه) آن‌ها را به اعلان اصل وحدت و برادری با مردم آذربایجان رسانیده است. در همه‌ی این موقعیت‌ها کوردها به‌تدریج از دل سازمانیابی قبیله‌ای، مذهبی و سپس سازماندهی مدرن، بیش از همه در پی برقرار حق حکمرانی بر خود بوده‌اند تا تشکیل دولت-ملت جدید. از این منظر تکوین اولیه‌ی آگاهی ملی کردستان را نمی‌توان دقیقاً معادل ناسیونالیسم دانست، بلکه دقیق‌تر آن است که نام فرهنگ‌گرایی بر آن بگذاریم.

به‌هرصورت جمهوری مهاباد تاسیس شد. پس از آن‌که در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۶ پادگان تبریز به نیروهای دموکرات تسلیم شد و «دولت خلق آذربایجان» زمام اداره‌ی امور تمام آذربایجان شرقی را به‌دست گرفت، قاضی محمد نیز در ۱۵ دسامبر استقلال «دولت خلق کردستان» را اعلام کرد. در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ قاضی‌محمد تاسیس جمهوری کورد را اعلام کرد که شامل مهاباد و بوکان و نقده و اشنویه می‌شد. (همان، ۴۱۱)

این دو دولت خودگردان با وجود آن‌که با اصل اتحاد و ائتلاف تاسیس شدند، اما اختلافاتی باهم داشتند؛ مهم‌ترین اختلاف به مناقشه‌ی ارضی برمی‌گشت؛ کوردها بخش وسیعی از شهر و روستاهای غرب دریایچه‌ی ارومیه را که ساکنین تورکی داشتند از آن خود دانسته و خواستارش بودند. (موبلی، ۲۰۰۸)

در خود مهاباد آموزش در مدارس به زبان کوردی برگشت. (همان، ۴۱۲) کتاب‌های درسی کوردی چاپ و منتشر شد، رادیوی کوردی تأسیس شد، و زمینه‌ی رشد و توسعه‌ی هنر و ادبیات فراهم شد. ثناتر کوردی ایجاد شد. شاعران مهم معاصر کورد، «هیمن» و «هه‌ژار»، در این دوره پرورش یافتند. احقاق حقوق زنان و ورود زنان به عرصه‌ی اجتماعی تسهیل و تحزب سیاسی نهادینه شد. اما به‌دلیل قدرت گرفتن روسای قبایل و ملاک در حزب دموکرات اصلاحات ارضی به‌نفع دهقانان صورت نگرفت. (متین، ژانوس) با این وجود بسیاری از این روسا نسبت به درستی اعلام جمهوری خاطرجمع نبودند و وفاداری مستحکمی به آن نداشتند. برخی از آن‌ها در تماس با تهران و با مذاکره برای دراختیار گرفتن بخش‌داری و سمت‌های دیگر قول خروج از جمهوری مهاباد را دادند. (مک‌داول، ۴۱۳)

طبق توافق متفقین، باید در مارس ۱۹۴۶ نیروهای خود را از ایران خارج می‌کردند. طی توافق تهران با تشکیل شرکت نفت ایران و شوروی، شوروی از ایران خارج شد و ضمناً در موافقتنامه در خصوص جمهوری آذربایجان و مهاباد ذکر شد: «از آنجا که این جریان یک امر داخلی است، لذا ترتیبات مسالمت‌آمیزی بین دولت ایران و مردم آذربایجان داده خواهد شد». (همان، ۴۱۴)

شکست جمهوری مهاباد به‌نحوی تراژیک رخ داد. پس از توافق شوروی با ایران، در ابتدا دولت تبریز وارد توافق با تهران شد، مهاباد یک بار به این نحو تنها ماند. قاضی محمد و قوام نخست‌وزیر دولت مرکزی، در تلاش برای حصول توافق بودند که شاه به پشتیبانی قبایل و ارتش، حکومت قوام را تحت فشار قرار داد. قوام برای نجات دولت خود، از احزاب چپ فاصله گرفت. روسای قبایل به جز گورک‌ها و فیض‌الله‌بیگی‌ها و زرزها به جمهوری مهاباد و قاضی محمد پشت کردند و راه تامین منافع خود را در جناح مستبد راست می‌یافتند. شاید قبل از هرچیز به این دلیل که دسترسی به بازارهای ایران برای تجارت محصول اصلی قبایل کورد یعنی تنباکو اهمیت داشت. فرمان تعرض به آذربایجان و کردستان از جانب حکومت مرکزی صادر شد. قاضی محمد در شهر ایستاد و تلاش کرد بدون خونریزی مساله را حل کند. در ۱۵ دسامبر پس از یازده ماه از تاسیس جمهوری مهاباد واحدهای نظامی وارد شهر مهاباد شدند، دردم چاپخانه را بستند، آموزش زبان کوردی را ممنوع اعلام کردند و کلیه‌ی کتاب‌های کوردی موجود را سوزاندند. در ۳۱ مارس قاضی محمد و برادر و

پسرعمه‌اش در میدان شهر به‌دار آویخته شدند و سپس فرمان عفو عمومی داده شد. قاضی‌محمد قیام مسلحانه نکرد اما تلاش برای خودگردانی، برای اقتدار حکومت مرکزی به‌مراتب خطرناک‌تر از قیام مسلحانه بود. ملامصطفی بارزانی و قبیله‌اش که از عراق برای کمک به جمهوری مهاباد آمده بودند با راهپیمایی از میان تعقیب‌های ارتش سه کشور عراق و ایران و ترکیه به شوروی رفتند. (همان، ۴۱۷-۴۱۸)

خواست کوردها برای خودگردانی یک بار دیگر قربانی توافقات بین‌المللی، قدرت قاهره حکومت مرکزی و تناقض درونی تکوین ناسیونالیسم کورد با تکثر و رقابت‌های قبیله‌ای و منافع روسای قبایل شد که یک از نیروهای اجتماعی مهم پیش‌راننده‌ی این ناسیونالیسم بودند. به‌علاوه باید لحاظ کرد، آینده‌ی اقتصادی مهاباد بدون هماهنگی و هماوایی با سایر نقاط ایران، نابودی بود. جمهوری مهاباد، نقطه‌ی عطف عروج ملی‌گرایی کورد (نه فقط در ایران) بود. از این منظر شکست جمهوری مهاباد، همزمان پیروزی آن بود. (متین)

مهاباد در همه‌ی سال‌های بعد از جمهوری تاکنون، شهری ناراضی و معترض باقی ماند. حزب دموکرات پس از مدتی با گشایش نسبی فضا دوباره در شهر عضوگیری کرد. پس از کودتا، دوباره این حزب، زیرزمینی شد و در دو کمیته‌ی جدا در مهاباد و سنندج به فعالیت پرداخت. در سال ۱۹۵۴ حزب دموکرات با درآمیختن دو کمیته، هدف خود را سرنگونی سلطنت، ایجاد یک هویت کوردی با دولت منتخب خود و آزاد کردن همه کردستان قرار داد. ضمناً اعتراض خود را به «آموزش به زبان فارسی در مدارس کردستان، این که مقامات محلی منصوب تهرانند و در کردستان همیشه حکومت‌نظامی است» نشان داد. در همان سال اولین شماره نشریه کردستان با خط‌مشی ناسیونالیستی و سوسیالیستی منتشر شد. دموکرات در نشریه کردستان خواستار کردستانی آزاد و مستقل از قید سلطه و استبداد عراق و ایران و ترکیه بود. این ناسیونالیسم در آن زمان کمتر از جانب توده‌ی کوردهای ایران شنیده می‌شد و بحثی نخبگانی بود. گروه‌های چپ ایران از جمله حزب توده هم با آن همراهی نمی‌کردند.

ملامصطفی بارزانی پس از اینکه در ۱۹۵۸ به عراق بازگشت، پیشنهاد یکی‌شدن احزاب دموکرات ایران و عراق را طرح کرد. پس از حمله ساواک به اعضای کمیته مرکزی حزب در ایران و بازداشت آن‌ها و ازهم‌گسیختگی حزب در ایران و پیوستن بازماندگان این حزب به شورش ملامصطفی در عراق، عملاً پیشنهاد

ملاصطفی محقق شد. در عراق حزب به سرعت از مواضع چپ دور شد. ملاصطفی با تهران وارد مذاکره شد که در ازای محدودسازی فعالیت حزب دموکرات کردستان ایران، پهلوی به او در مبارزه علیه حکومت عراق کمک کند.

در واکنش به این اقدام و علیه بارزانی «کمیته‌ی انقلابی» جدیدی تشکیل شد. کمیته‌ی انقلابی حزب دموکرات پیش‌تاز مبارزه‌ی مسلحانه علیه حکومت مرکزی قبل از شکل‌گیری جنبش‌های چریکی در ایران بود. این کمیته در دانشگاه‌های مختلف نفوذ داشت و آگاهی سیاسی در ضدیت با حکومت مرکزی را در کردستان و فراتر از کردستان متاثر کرد.

بارزانی چندتن از اعضای این کمیته را کشت و به ایران تحویل داد. در نتیجه‌ی این اقدام بازماندگان دموکرات ایران به بارزانی پشت کردند، به کمیته‌ی انقلابی با خط چپ پیوستند و در ۱۹۷۰ کمیته‌ی مرکزی موقت جدیدی شروع به کار کرد و جایگاه عبدالرحمن قاسملو به عنوان رهبر حزب تثبیت شد. طی چند سال بعد از آن حزب دموکرات با دیگر سازمان‌های انقلابی علیه حکومت پهلوی در حال همکاری بود. (مک‌داول، ۴۳۳)

گسترش سیاست‌های دولت ملی مرکزی، کردستان را متاثر کرد. اگر گسترش شهرنشینی و تخت‌قاچو در دوره‌ی رضاشاه و کاستن از قدرت روسای قبایل مقدمه‌ای برای بروز طبقه‌ی جدید شهری در برخی مناطق کردستان شد که می‌توانستند حامل حل تناقضات جنین ناسیونالیسم کوردی باشند؛ توسعه‌ی ناموزون درون دولت ایران، سطحی از محرومیت به کردستان تحمیل کرد که ناسیونالیسم تدافعی در آغاز نخبگانی کورد را رفته‌رفته عمومیت بخشید. در ۱۹۷۲ نسبت کارگر صنعتی به کشاورزی در آذربایجان شرقی ۱ بر ۶.۲ بود، این نسبت در کردستان ۱ بر ۲۰ بود. هشتاد درصد خانوارهای ایران مرکزی برق داشتند، در کردستان کمتر از ۲۰ درصد بود. ۷۵ درصد خانوارهای ایران مرکزی از آب لوله‌کشی استفاده می‌کردند، در کردستان ۱۲ درصد بود. ۶۶ درصد مردم ایران مرکزی باسواد بودند، در کردستان ۳۶ درصد بود. (همان، ۴۳۹-۴۴۰)

از یک سو تحمیل این محرومیت‌ها به جماعت کورد و از سوی دیگر، تحولات کلان ناشی از صنعتی‌سازی و نوسازی دولت به همراه مبارزات رهایی‌بخش ملی و سوسیالیستی در سطح جهان، وزن سازمانیابی مدرن

برای عبور از مناسبات قبیله‌ای را به‌ویژه در بین طبقات شهری و تحصیل‌کرده‌ی کوردها افزایش داد. از سال ۱۳۴۲ شمسی، جمعی از دانشجویان کورد در تهران، تشکیلاتی را بنیان گذاشتند که بعدها کومله نام گرفت و با مشی کمونیستی فعالیت می‌کرد.

با بروز تنش انقلابی فعالیت احزاب کورد بیشتر شد و هرچه به بهمن ۵۷ نزدیک‌تر شد جمعیت‌ها و سازمان‌های بیشتری سر برآوردند. وقتی حکومت پهلوی سرنگون شد، احزاب و سازمان‌های متعدد در کردستان مجالی برای پیگیری خواسته‌های ملی و دموکراتیک خود یافتند. اگرچه بخشی از کردستان شیعی‌مذهب خواستار توافق و مذاکره با حکومت مرکزی بودند، اما بالاخره لاقلاً در بخش‌هایی از کردستان ایران، آگاهی ملی دیگر محدود به سطح نخبگان اجتماعی نبود؛ در این مناطق، سست‌شدن پیوندهای قبیله‌ای، گسترش شهرنشینی، درک محرومیت‌ساختاری، فاصله‌ی زبانی و شکاف هویت مذهبی با نقاط اتکای هویتی در ناسیونالیسم مرکزی تازه‌استقرار یافته، همگی مجموعه‌ی عناصری بودند که به تقابلی حل‌نشدنی با نظم مرکزی شکل دادند. مهم‌ترین نیروهای سیاسی کورد در آن زمان برای حق خودمختاری کردستان ایستادند. حزب دموکرات کردستان ایران به رهبری قاسملو بر سر شعار اساسی «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» ماند و حزب کومله شعارش حق تعیین سرنوشت برای خلق کورد بود. از اسفند ۵۷ تعارض بین کردستان و دولت تازه‌مستقر آغاز شد، حزب دموکرات کردستان در ابتدا توانست در منطقه‌ی مه‌باد، نیروهای نظام مستقر را بیرون کند، تعارض به طول انجامید و در مرداد ۵۸ با فتوای جهاد خمینی علیه کردستان طی کشتاری وسیع، جمهوری اسلامی توانست سیطره‌ی حکومت مرکزی بر مناطق کورد را بازیابی کند.

در تمام مدت بعد از آن، کردستان با محرومیتی گسترده، سرکوب زبانی و هویتی و نظمی پلیسی روبرو بوده که با سیاست‌های مشخص امنیتی در حوزه تحولات جمعیتی درآمیخته است.

بررسی تحولات جزئی سازمان‌ها و احزابی که با آگاهی ملی کورد در تاریخ معاصر فعالیت کرده‌اند در مجال این پژوهش نیست. متین یک جمع‌بندی کلی از نیروهای سیاسی فعال با آگاهی ملی کورد در شرایط معاصر ارائه می‌دهد که خلاصه‌ای از آن را در ادامه می‌آوریم:

دوران اخیر، کردستان شاهد دو جریان عمده‌ی سیاسی بوده که عبارت‌اند از ناسیونالیسم کلاسیک و چپ رادیکال. یک جریان سیاسی کوچک‌تر اسلام‌گرا نیز از میانه‌ی دهه‌ی ۷۰ میلادی در برخی نقاط کردستان پدید آمده است. هر سه گرایش به درجات مختلف در هر چهار بخش کردستان وجود داشته‌اند.

گرایش ناسیونالیسم کلاسیک کوردی، که احزاب سیاسی عمده‌اش اغلب کلمات «دموکرات کردستان» را در نام رسمی خود دارند، در سطح ایدئولوژیک معتقد به استقلال کردستان هستند اما تقریباً تمامی احزاب سیاسی در این جریان به لحاظ سیاسی و برنامه‌ای خواهان تمرکززدایی سیاسی از دولت‌های حاکم بر کردستان هستند و بر دستیابی به نوعی کردستان خودمختار در چارچوب ساختاری فدرال تأکید می‌کنند. احزاب متعلق به ناسیونالیسم کلاسیک کوردی به درجات مختلف و در دوره‌های تاریخی معین از ایدئولوژی چپ هم متأثر بوده‌اند. مثلاً حزب دموکرات کردستان ایران با توجه به نزدیکی به حزب توده در چند دهه‌ی آغازین فعالیت‌هایش دارای گرایش‌های سوسیالیستی و بعداً سوسیال‌دموکراتیک در سطح گفتمانی و در استراتژی بلندمدت سیاسی بود. این حزب سال‌هاست که عضو «انترناسیونال سوسیالیست»، ارگان بین‌المللی سوسیال دموکراسی، است. با این همه، با توجه به تأکید استراتژیک همه‌ی این احزاب بر اولویت تاریخی و سیاسی حل مسئله‌ی ملی کورد می‌توان آن‌ها را در جریان ناسیونالیسم کلاسیک کوردی قرار داد.

دیگر جریان سیاسی-ایدئولوژیک عمده در عرصه‌ی سیاسی کردستان گرایش چپ رادیکال است. این گرایش در تمام بخش‌های کردستان وجود دارد و در بزرگ‌ترین بخش کردستان، یعنی در «باکور» (کردستان شمالی/ترکیه)، و نیز در «روژآوا» (کردستان غربی/سوریه)، هم اکنون به لحاظ سیاسی جریان هژمونیک است. نیروهای سیاسی درون این جریان در ابتدا اغلب مارکسیست-لنینیست و متأثر از انقلاب‌های چین و کوبا بودند. بعدها بخشی از این جریان چپ رادیکال در کردستان ایران، یعنی «کومه‌له»، به جریان «مارکسیسم انقلابی» گرایش پیدا کرد و فعالانه و با تمام قوا در تأسیس «حزب کمونیست ایران» (حکا) شرکت کرد. کومه‌له، که بعد از به پیوستن به حکا به «سازمان کردستان حزب کمونیست ایران» - کومه‌له» تغییر نام داد، نیروی اصلی حکا بود و کماکان هست. شاخه‌ی بسیار بزرگ‌تر جریان چپ رادیکال کورد در قالب «حزب کارگران کردستان» (پ.ک.ک.) به سوی یک شکل نوین از سوسیالیسم انقلابی-

دموکراتیک گرویده که در آن مارکسیسم-لنینیسم و تأکید بر «تسخیر دولت» به نفع نوعی آنارکو کمونیسم کنار نهاده شده و در آن دموکراسی مستقیم، فمینیسم، گذار از دولت-ملت، حفاظت از محیط زیست، و اقتصاد تعاونی جایگاه بنیادی دارند.

احزاب جریان چپ رادیکال کردستان سعی کرده‌اند که مبارزات طبقاتی را هم‌زمان با مبارزه برای احقاق حقوق ملی کوردها پیش ببرند و حتی در بعضی مقاطع مثل دیگر احزاب چپ بر این باور بوده یا هستند که تحقق سوسیالیسم مسئله‌ی ملی کورد را حل می‌کند و بنابراین تمرکز سیاسی‌شان را بر مبارزات کارگری و اتحاد با احزاب سراسری در کشور محل فعالیت‌شان قرار داده‌اند.

برآمدن جریان چپ رادیکال و گسترش سریع آن رابطه‌ای تنگاتنگ با روند توسعه‌ی سرمایه‌داری در کردستان دارد. در کردستان ترکیه این گرایش چپ رادیکال بسیار پرقدرت بوده چون روابط سرمایه‌داری در ترکیه قدمت، عمق، و گستردگی زیادی دارند. در ایران هم اصلاحات ارضی دوران شاه، روابط سرمایه‌داری در کردستان را مانند بقیه‌ی ایران تثبیت و تقویت و بافت اجتماعی-اقتصادی پیش‌سرمایه‌داری را تضعیف کرد. این امر عرصه را برای تشکیل و قدرت‌گیری نیروهای چپ رادیکال، به طور مشخص، کومه‌له هموار کرد. در عراق اما توسعه‌ی روابط اجتماعی سرمایه‌داری، به طور معین روندهای موسوم به «انباشت اولیه» متأخرتر و محدودتر بوده و در نتیجه، وفاداری سیاسی مبتنی بر هویت‌های جمعی مادون ملی، که در تداوم مناسبات عشیره‌ای و گفتمان سیاسی ناظر بر آن منعکس است، قدرتمندتر بوده‌اند، و در ساختار و عملکرد سیاسی حکومت اقلیم کردستان خود را نشان می‌دهد.

از اواسط دهه‌ی هفتاد میلادی به این سو، گرایش کوچک‌تر اسلام‌گرایی متأثر از ایدئولوژی «اخوان‌المسلمین» هم در کردستان شکل گرفت که سومین جریان سیاسی-ایدئولوژیک در کردستان محسوب می‌شود. در ایران برای مثال احمد مفتی‌زاده «مکتب قرآن» را در سال‌های اول پس از انقلاب نمایندگی می‌کرد. در دیگر بخش‌های کردستان هم احزاب و جریانات اسلام‌گرا وجود دارند. در «باشور» (کردستان جنوبی/عراق) این احزاب در پارلمان منطقه‌ی فدرال کردستان عراق هم نماینده دارند.

با توجه به کوچکی احزاب اسلام‌گرا در واقع دو گرایش عمده‌ی سیاسی در کردستان وجود دارد: ناسیونالیسم کلاسیک و چپ رادیکال، هر چند هر کدام از این جریانات احزاب متعددی دارند که دارای اختلافات و حتی تنش و درگیری‌های سیاسی نیز هستند. (متین،)

حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) متأثر از ایدئولوژی جدید پ.ک.ک متاخرتر از سایر احزاب کورد در ایران تشکیل شد. احزاب اصطلاحاً ناسیونالیست کورد به مرکزیت حزب دموکرات، بیشتر در منطقه‌ی موکریان (مناطق کورد آذربایجان غربی) حوزه‌ی نفوذ دارند و حزب کومله (و انشعاباتش) بیشتر در کردستان. پژاک از کل مناطق کورد موکریان، کردستان، کرمانشاه و ایلام طی سال‌های اخیر نیروگیری داشته است. این که بروز ناسیونالیستی کوردها در آذربایجان غربی بیشتر است چند علت می‌تواند داشته باشد؛ یکی آن که به‌صورت تاریخی کوردهای این منطقه با حکومت مرکزی ایران نزاع داشته‌اند؛ در نزاع‌های بین صفویه و عثمانی کوردهای موکریان به نفع عثمانی عمل کرده‌اند و کوردهای منطقه‌ی کردستان تحت اداره‌ی طایفه‌ی اردلان با حفظ خودمختاری در صلح با حکومت مرکزی بوده‌اند. نزاع‌های بین‌المللی نیز (از جمله بین سه کشور ایران، عثمانی و روسیه) عرصه را در موکریان برای پیگیری حقوق ملی بیشتر گشوده است.

اکنون با تشریح روند تکوین ناسیونالیسم تدافعی و فرهنگ‌گرایی کورد و مختصات و خط‌مشی‌های عمده‌ی آن، می‌توانیم به سراغ بررسی هویت کوردی در شهر نقده در زمان معاصر برویم؛ بررسی جزئی‌تر سیاست‌های حکومت مرکزی و رابطه‌ی بین کوردها و حکومت مرکزی در زمان معاصر را در بخش بررسی شهر نقده و تا آنجا که به مطالعه‌ی ما مربوط است پیش خواهیم برد.

۴.۱.۳ ناسیونالیسم تورک

تورک‌ها به‌رغم کوردها به‌لحاظ تاریخی در ایران یا در ارتباط با حکومت مرکزی بودند یا خود حاکم بر حکومت مرکزی بودند. ناسیونالیسم یا به‌عبارت دقیق‌تر فرهنگ‌گرایی تورک در ایران پدیده‌ای بسیار متاخر است. از خود دانستن حاکمیت مرکزی توسط تورک‌های ایران، مساله‌ای مربوط به تاریخ دورتر حکومت‌های تورک ایران نیست، بلکه در اواخر قرن هجدهم وقتی فتحعلی خان، یکی از خانات آذربایجان بر بخش عظیمی از آذربایجان استیلا یافت عزم استیلا بر کل ایران را داشت که تهدید ارتش روسیه (که در تهاجم به

کشور عثمانی بود) او را از این کار باز داشت. (تادیوش سویتوخوفسکی^۱، ۱۳۹۶: ۱۴-۱۵) در قرن نوزدهم نیز هم قاجارها تورک بودند و هم با ظهور جنبش مشروطه‌خواهی، آذربایجان یکی از پایگاه‌های مهم مشروطه، پیشتاز تاسیس انجمن‌های ایالتی-ولایتی و در نهایت مهم‌ترین سنگری بود که در مقابل شکست مشروطه مقاومت کرد. تنها پس از استقرار حکومت پهلوی و سیاست‌های دولت مرکزی در قبال یکدست‌سازی هویتی و رسمیت زبان فارسی و ممنوعیت آموزش به دیگر زبان‌ها بود که ناسیونالیسم تدافعی تورک در ایران بروز یافت. نحوه‌ی بروز این ناسیونالیسم در آذربایجان متأثر از تحولات روسیه‌ی شوروی بود که در ادامه به آن می‌پردازیم.

برای داشتن دیدی دقیق‌تر به موضوع به‌صورت خلاصه تکوین ناسیونالیسم تورک خارج از ایران را بررسی می‌کنیم تا سپس اتفاقات درون ایران از دوره‌ی پهلوی به بعد به‌صورت عمیق‌تر قابل بررسی باشند. به‌صورت تاریخی سه تکیه‌گاه مختلف ناسیونالیسم تورکی، هویت اسلامی، هویت قومی (و زبان‌شناسانه) و ناسیونالیسم متأثر از بلشویسم بوده است.

تکوین ناسیونالیسم تورک در خود عثمانی هم دیرتر از ملل تابع امپراتوری رخ داد. توسعه‌ی قلمروی عثمانی‌ها به مناطق غیر ترک‌زبان، چندملیتی بودن امپراتوری و سنن اسلامی حاکم بر آن موجب شده بود تا مدت‌های مدید عرصه بر رشد احساس و گرایش «ملی» محدود ماند و تا آستانه‌ی قرن بیستم، واژه‌ی «تورک»، صرفاً اصطلاحی برای توصیف رعایای آناتولی بود. (کاوه بیات، ۲۰۱۴: ۱)

از سال ۱۶۸۳ مسیر ضعف و زوال امپراتوری عثمانی آغاز شد. در سال ۱۸۳۰ و در تداوم موج دولت-ملت‌سازی در اروپا، یونان از عثمانی مستقل شد و موجی از شورش‌های گسترده در میان اتباع صرب و بلغار عثمانی به راه افتاد. عثمانی از پیش در واکنش به توسعه‌ی اروپا، برای ایجاد اصلاحاتی نظامی به سبک اروپایی تلاش کرده بود. اما در نیمه‌ی نخست قرن نوزدهم و با موج استقلال‌طلبی ملل عثمانی متأثر از اروپا، دولت عثمانی دوره‌ی «تنظیمات» را برای بازیابی قدرت خود و نوسازی دولت آغاز کرد. تحول نظام مالیاتی و

^۱ Tadeusz Świątchowski

تغییر سازوکارهای سیاسی بر مبنای اصل وحدت و اشتراک کل ملل و اقوام تابعه امپراتوری، این دوره را به «عثمانی‌گرایی» مشهور کرد. (همان)

ایده‌ی عثمانی‌گرایی بین اتباع مسلمان و غیرمسلمان عثمانی بازتاب متفاوتی یافت. نیروهای سیاسی مسیحی تلاش در انطباق این ایده با خواست استقلال و خودمختاری داشتند. وحدت عثمانی‌گرایی دارای محدودیت هویتی بود و شورش بلغارها در ۱۸۷۰ و ناآرامی‌های فزاینده‌ی ارمنی‌های شرق امپراتوری، محدودیت این وحدت را نشان می‌داد. غیرمسلمانان از چارچوب وحدت عثمانی‌گرایی عملاً بیرون بودند. از خودمختاری اتباع مسلمان همچون کوردها هم در نتیجه‌ی این سیاست‌ها کاسته شد که به آن واکنش دادند. عثمانی‌گرایی ایده‌ای نامنسجم و غیرناسیونالیستی برای نوسازی دولت بود آن‌هم در شرایطی که به‌ویژه ملل اروپایی تابع امپراطوری به موج ناسیونالیسم اروپایی می‌پیوستند.

عثمانی‌گرایی از بحران حکومت عثمانی نکاست و آغاز تکوین ناسیونالیسم تورک با اتکا به هویت اسلامی رقم خورد. در زمانی که روس‌ها از یک سو بر آسیای میانه و ققاز چیره شده بودند و از سوی دیگر استعمار اروپایی هر روز بیشتر سرزمین‌های مسلمانان را درگیر می‌کرد، عثمانی مقرر خلافت اسلامی بود. عبدالحمید دوم در واکنش به توسعه‌ی ناموزون و زوال عثمانی در جهت توسعه‌ی مرکبی با اتکا به هویت اسلامی تلاش کرد. سید جمال‌الدین اسدآبادی به‌عنوان مهم‌ترین متقدم ناسیونالیسم اسلامی، به عثمانی رفت. اندیشه‌ی اتحاد اسلام در خلال حکمروایی عبدالحمید دوم ایدئولوژی رسمی دولت عثمانی شد و حتی پس از به قدرت رسیدن تورک‌های جوان (۱۹۰۹) نیز به‌عنوان یکی از اصول حاکم بر خط مشی تبلیغاتی عثمانی‌ها بر جای بود. (همان، ۶)

از سوی دیگر اتکای زبان‌شناسانه به هویت تورکی از دهه‌های آغازین قرن نوزدهم نضج گرفت. امپراتوری عثمانی در زمان تاسیس زبان دیوانی‌اش فارسی و زبان دینی‌اش عربی بود؛ این امر به‌همراه فرایندهای اشاعه، زبان تورکی را با آمیختگی‌های زبانی جدی روبرو کرده بود. احمد مدحت افندی، ادیب و روزنامه‌نگار عثمانی در قرن نوزدهم، نوشت: «ملت ما، زبان مادری‌اش ترکی را از دست داده است و مجبور است به‌جای آن زبانی

را بیاموزد که نامی جز عثمانی نمی‌توانیم بر آن نهیم... این زبان نه عربی است و نه فارسی و نه ترکی، بلکه زبان یک اقلیت است که بر اکثریت فائق آمده و زبانی برایش نگذاشته است» (همان، ۶-۷).

در قرن نوزدهم تکیه بر زبان تورکی بین ادیبان تورک گسترش یافت و شرق‌شناسان نیز تاثیر زیادی بر تاریخ‌نویسی سرگذشت تورک به‌ویژه پیش از اسلام داشتند. اما تکیه‌ی زبان‌شناسی برهویت تورک هنوز پشتوانه‌ی یک نیروی سیاسی در عثمانی را نداشت. درعوض تاکید بر زبان تورکی در مناطق تورک که تحت سیطره روسیه در آمده بود، وجهی از ابتدا سیاسی پیدا کرد.

درواقع تکوین ناسیونالیسم تورک در مناطق تورک تحت سیطره‌ی روسیه (از قرن هجدهم به بعد در جنگ با عثمانی و ایران) با تکیه بر هویت اسلامی و قومی زودتر از عثمانی پیش رفت. در دهه‌ی ۱۸۳۰ چهار شورش محلی مهم در آذربایجان علیه روسیه رخ داد که عمدتاً در مناطق سنی تورک بود و در بسیج مذهبی تحت عنوان جنگ با کفار رخ داد. بخشی از جمعیت تورک شیعه در سرکوب این شورش‌ها نقش داشتند و تورک‌های شیعه ایرانی در شورش مشارکت داشتند. (تادیوش سویتوخوفسکی، ۱۳۹۶: ۲۱)

روسیه اواخر قرن نوزدهم دست به اصلاحات حقوقی و حکمرانی زد. این کار از یک‌سو قدرت محلی تورک‌ها را کاهش داد و سمت‌های اداری بیشتر به روس‌ها می‌رسید، اما از سوی دیگر با اضمحلال سلسله‌مراتب خان‌خانی، رقابت‌های درونی تورک‌ها کمرنگ‌تر شد و با تشکیل دو ایالت ماورای قفقاز شرقی، یک بلوک منطقه‌ای شکل گرفت که کانون میهن تورک‌های روسیه را ممکن می‌کرد. (همان، ۴۲) از سویی اصلاحات آموزشی منجر به واکنشی تدافعی از جانب مسلمانان تورک شد. آن‌ها نوسازی آموزشی را در جهت مسیحی کردن فرزندان‌شان می‌دانستند؛ به همین دلیل جنبشی با عنوان «جدیدیسیم» برای نوسازی نظام آموزشی مکتب‌خانه‌ها شکل دادند؛ روزنامه‌ی ترجمان گاسپرینسکی سخنگوی مسلمانان تورک شد و به‌سرعت اتکای هویتی به اسلام را به اتکای هویتی قومی گره زد؛ چیزی که تحت عنوان تورکیسم یا پان‌تورکیسم شناخته شد. راه حل گاسپرینسکی تحت استبداد روسیه برای مسلمانان تورک این بود: « وحدت در زبان، در فکر، در عمل» (همان، ۴۳-۴۴). در آن زمان هنوز این اقدامات به ساحت امر سیاسی کشیده نشده بود.

وقتی علی‌بیگ حسین‌زاده به‌عنوان نخستین کسی که فراتر از مرحله فرهنگی پان‌تورکیسم گام برداشت در ۱۸۸۹ به استانبول رفت تا پیام ملت واحد تورک را با خود ببرد عثمانی‌ها هنوز با فکر تورکیسم آشنا نبودند. تبلیغ او علیه سیاست رسمی دولت عثمانی مبنی بر وحدت و برابری همه اتباع چند قومی بود و در نهضت تورک‌های جوان هم که علیه دولت مستقر بودند پشتیبانی چندانی نیافت. (همان، ۴۵)

به‌رروی نطفه بستن ناسیونالیسم تورک در روسیه، متکی بر هویت اسلامی و تورک هر دو بود. گاسپرینسکی هرگز فراموش نکرد که تاکید کند اسلام مشخصه اساسی ملت ترک است (همان، ۴۶).

از ۱۹۰۵ به این‌سو فعالیت‌های تشکیلاتی چه در خط لیبرال (اتحاد مسلمانان روسیه-اتفاق) و چه در خط سوسیالیستی (گروه سوسیال‌دموکراتیک مسلمان- همت) برای ناسیونالیسم تورک در روسیه رونق گرفت که هر دو خط در ارتباط با احزاب و سازمان‌های سراسری خود بودند اما اهداف ملی خود را هم دنبال می‌کردند. پلتفرم اتفاق عمدتاً بازگویی پلتفرم کادتها به اضافه‌ی تاکید بر مسایل مربوط به تساوی ملی و مذهبی مسلمانان مانند گسترش اختیارات خودگردانی محلی و آزادی تحصیل به زبان محلی بود. همت هم پس از پیوستن به سوسیال‌دموکراسی روسیه دارای خودمختاری تشکیلاتی بود و به بحث ستم ملی آذربایجان و آموزش به زبان مادری می‌پرداخت. جنبش مجاهدین ایرانی در مشروطه از دل پلتفرم جدید همت (پس از یک دوره سرکوبش) بیرون آمد (همان، ۶۵-۶۷). تشکیل حزب اجتماعیون عامیون در دوره مشروطه در ایران هم مستقیماً از تأثیرات تبلیغات همت بر مهاجران تورک آذربایجان ایران بود (همان، ۶۸). تورک‌ها در روسیه برای کمک به مشروطه‌خواهی در ایران در روزنامه‌هایشان همچون «ارشاد» به زبان فارسی هم مطلب می‌نوشتند. جالب آن‌که قبل از به توپ بستن مجلس با وجودی که تبریز یکی از مهم‌ترین پایگاه‌های مشروطه‌خواهی بود و تورک‌های مهاجر در روسیه تأثیر فراوانی بر مشروطه‌خواهی در ایران داشتند در آذربایجان ایران هیچ بروز ناسیونالیستی اتفاق نیفتاد. می‌توان در خصوص ریشه‌های عدم بروز ناسیونالیسم تورک در ایران اینگونه استدلال کرد: اولاً ناسیونالیسم تورک در نطفه به هویت اسلامی در مقابل مسیحیت روسیه و کشورهای اروپایی گره خورده بود و در ایران این فاصله‌ی هویتی وجود نداشت. ثانیاً تورک‌های ایران شیعه بودند و همین لاقلاً در بدو بروز ناسیونالیسم تورک که به پان‌اسلامیسم سنی گره

خورده بود، موجب می‌شد یکدستی کامل ایدئولوژیک بین گروه‌های مختلف تورک نباشد. ثالثاً در ایران دوره‌ی مشروطه هنوز بحث زبان و آموزش رسمی مطرح نبود و تشکیل انجمن‌های ایالتی ولایتی هم مانع سازوکارهای حکمرانی یکدست و مرکزی می‌شد.

با به توپ بستن مجلس و ایستادگی تبریز درمقابل قوای حکومت مرکزی با مداخلات روس، دخالت آذربایجانی‌های روسیه در ایران فعال‌تر شد. از سویی پیوندی محسوس بین ترکان جوان در عثمانی که حالا قدرت گرفته بودند با ستارخان شکل گرفت، که نتیجه‌ی آن فراتر از حرکات نظامی نمادین در طول مرزهای ایران برای کمک به شورشیان آذربایجانی نرفت. اما مجموع این شرایط، منجر به صدور اعلامیه‌ای تهدیدآمیز از جانب شورشیان تبریز شد مبنی بر اینکه اگر توافق رضایت‌بخشی با تهران حاصل نشود: «سلطان همانقدر خوب خواهد بود که شاه». (همان، ۷۹-۸۰) این اعلامیه، به‌وضوح عثمانی‌گرا و حاوی تهدید به جدایی از ایران بود. اما در واقعیت تورک‌های جوان درگیر مسایل درونی عثمانی بودند و حمایت موثر از مقاومت تبریز نکردند و مقاومت در مرحله‌ی اول شکست. تا سالها بعد، خبری از بروز ادبیات ناسیونالیستی تورک حتی در سطح نخبگانی نبود.

در دور دوم مشروطه، رسول‌زاده به‌عنوان یکی از مهاجران همتی، نشریه ایران‌نو را به‌صورت سراسری در ایران بنیان گذاشت و به‌عنوان کسی که روزی پرچمدار ناسیونالیسم آذربایجان می‌شد در اینجا برای آرمان‌های ملی ایران فعالیت کرد. (همان، ۸۱) در این مدت روشنفکران تورکی چون کسروی، آخوندزاده و تقی‌زاده در تکوین ایده‌ی هویت ایرانی نقش بسیار مهمی ایفا کردند.

قدرت گرفتن تورکان جوان در عثمانی از ۱۹۰۸، ناسیونالیسم تورک را وارد مرحله‌ی جدیدی کرد. تورکان جوان در ابتدا اتحادی از ملل مختلف تابع عثمانی بودند که عثمانی‌گرایی لیبرال را پیش می‌بردند و خواستار حقوق برابر همه‌ی ملل تابع عثمانی بودند. پس از قدرت گرفتن آن‌ها، مهاجرت ناسیونالیست‌های تورک به‌ویژه از آذربایجان به عثمانی و شروع جنگ‌های بالکان که کل سرزمین‌های اروپایی را از سیطره‌ی عثمانی خارج ساخت، جناح محافظه‌کار تورکان جوان قدرت گرفت و ناسیونالیسم تورک از بالا بسط یافت. در این زمان، زبان تورکی در عثمانی رسمی شد. (کاوه بیات، 1401)

درحالی که بسیاری از آذربایجانی‌های سرشناس با انقلاب عثمانی و قدرت گرفتن تورکان جوان به عثمانی رفته بودند، بزرگ‌ترین سازمان سیاسی آذربایجان در روسیه تکوین یافت. گروهی از همتی‌های سابق که از انقلاب روسیه سرخورده بودند به حزب مساوات شکل دادند. در حزب مساوات تکیه بر هویت اسلامی وزن بسیار بیشتری از هویت تورکی داشت؛ بعدتر رسول‌زاده مرجعیت بلامنازعی در این حزب یافت و بر اصلاح زبان تورکی برای بازیابی خلوصش تاکید کرد. (تادیوش سویتوخوفسکی، ۱۳۹۶: ۸۵-۸۶)

جنگ بالکان و طرفداری لیبرال‌های روس از حمله به عثمانی، فاصله‌ی تورک‌های روسیه را از نیروهای سیاسی مرکزی بیشتر کرد و موجب تقویت ناسیونالیسم تورک در این کشور شد. (همان، ۸۷) در آغاز جنگ جهانی، مسلمانان روسیه از جنگ با اتریش-مجارستان و آلمان دفاع کردند. اما عثمانی با اعلام جهاد وارد جنگ شد. (همان، ۸۸) عثمانی در این جنگ به‌طور مشهودی قصد سیطره بر آذربایجان روسیه را داشت و در بخشنامه‌ی تورکان جوان صراحتاً اعلام کرد که انگیزه «به‌دست آوردن مرزهای طبیعی کشور است که برادران هم‌نژادمان در درون آن جا گرفته و متحد خواهند شد». (همان، ۸۹) جنگ‌های بالکان اثر بی‌همتایی بر ناسیونالیسم تورک در عثمانی گذاشته بود.

عثمانی آذربایجان ایران را تصرف کرد و قصد داشت تا آذربایجان روسیه را پس بگیرد. دو جمعیت مسلمان تورک در روسیه و ارمنی مسیحی در عثمانی حایل جنگ دو امپراطوری بودند. در ابتدا عثمانی تلاش کرد با مناطق ارمنی به توافق برسد اما نشد. وقتی روسیه با کمک نیروهای نامنظم ارمنی وارد ارمنستان عثمانی شد، عثمانی از ترس عدم وفاداری ارمنه دستور تبعید و کشتارشان را داد. ارمنی‌ها تعداد کشته‌شدگان را تا یک میلیون ارزیابی می‌کنند. روسیه از مسلمانان در خاکش انتقام گرفت و کشتار وسیعی به راه انداخت. طی جنگ عثمانی بارها مجبور به عقب‌نشینی از جمله از آذربایجان ایران شد و به‌جای آن روس‌ها آن‌جا را تسخیر کردند.

مساله‌ی ناسیونالیسم آذربایجان در این شرایط پیچیده‌تر شد. تورک‌های آذربایجان یک بار طرح استقلال بدون انضمام به عثمانی را طرح کردند اما شرایط جنگ اجازه نداد. اصلان‌خان، فرستاده نیروهای سیاسی آذربایجان روسیه به عثمانی صراحتاً اعلام کرد که خواستار انضمام به عثمانی نیستند و ماندن در سیطره

روس را به الحاق به عثمانی ترجیح می‌دهند. تقلای نخبگانی که از آذربایجان به تورکان جوان عثمانی پیوسته بودند برای پرورش ایده‌ی توران بزرگ نتوانسته بود بر واقعیت عینی زندگی تحت اقتصاد سیاسی‌های مختلف غلبه کند. ناسیونالیسم آذربایجان که بورژوازی نفتی (هرچند ضعیف) آذربایجانی‌های باکو پشتیبان آن بود، خواستار جمهوری به‌جای حکومت مشروطه عثمانی بود و اصلان‌خان تلاش کرد از آلمان تضمین تشکیل یک جمهوری را بگیرد.

روسیه سیاست خود در خصوص مسلمانان را دوستانه‌تر کرد، روزنامه‌ی تورکی رسول‌زاده اجازه‌ی چاپ یافت، اقتصاد نفت در حین جنگ بهبود پیدا کرد و «کمیته‌ی دفاع از حقوق مسلمانان تورک و تاتار در روسیه» به خواست لحاظ حقوق مسلمانان در پیمان‌های صلح اکتفا نمود.

با وقوع انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، سازمان‌ها و نهادهای مختلف تورک، علنی یا سازماندهی شدند. در ابتدا بین نیروهای مختلف تورک بر سر خواست‌های ملی تشنت وجود داشت؛ حتی سازمان‌های مختلف اسلامی تورک هم نظر واحدی در این خصوص نداشتند. مهم‌ترین نیروی تورک مسلمان، حزب مساوات بود که بر حق خودمختاری تأکید می‌کرد. در ابتدا حزب مساوات و بلشویک‌ها متحد بودند اما در ادامه و عمدتاً به‌دلیل نزاع بین تورک‌ها و ارمنی‌ها و برخی سیاست‌های بلشویک‌ها در این خصوص، این رابطه به تخاصم انجامید. نهایتاً با انحلال فدراسیون ماورای قفقاز و به پشتیبانی توافقات پیشینی حزب مساوات با عثمانی، در ۱۹۱۸ آذربایجان اعلام استقلال کرد و با کمک ارتش عثمانی به جنگ کمون باکو رفت. عثمانی بر باکو مسلط شد و ورود با تاخیر ارتش عثمانی به شهر، دست مسلمانان محلی و نیروهای نامنظم آذربایجانی را در کشتار وسیع ارمنی‌های این شهر باز گذاشت. عثمانی به تصرف مجدد آذربایجان ایران هم پرداخت. در واقع عثمانی قبل از هرچیز به آذربایجان به‌عنوان پایگاهی برای بازیابی قدرت خود نگاه می‌کرد.

اما وضعیت نظامی عثمانی وخیم بود و در حالی که رهبران تورکان جوان از برپاکردن ملت‌های مستقل و دوست در ناحیه بین عثمانی و روسیه می‌گفتند، خود دولت عثمانی در آستانه‌ی فروپاشی کامل بود. نوری‌پاشا در لحظه‌ی فروپاشی عثمانی به سربازانش اجازه داد به ارتش آذربایجان بپیوندند. با شکست عثمانی، بریتانیا باکو را از نیروهای عثمانی و آذربایجانی خالی کرد و به تصرف در آورد و اداره بقیه کشور را

به آذربایجانی‌ها سپرد؛ سپس پارلمان و دولت آذربایجان تشکیل شد. مساوات به‌عنوان نیروی موثر در دولت آذربایجان در این بازه هم از وحدت بزرگ تورک دست کشیده بود و هم از وحدت جهان اسلام.

از آن سو بخشی از عثمانی تحت اشغال بود و دولت عثمانی بین سلطان محمد ششم تحت حمایت متفقین و جنبش مقاومت به رهبری مصطفی کمال پاشا دوپاره شد. کمال پاشا که در عین حال رقابتی درونی با تورکان جوان داشت، جنگ آزادی‌بخش علیه متفقین در ترکیه را آغاز کرد. هم کمال و هم تورکان جوان در این جنگ، همکاری با روسیه‌ی شوروی را مهم می‌دانستند.

استراتژی کمال برای استقلال ترکیه درخصوص ماورای قفقاز چنین بود: سرکوب ارمنستان، بی‌طرفی گرجستان و داخل شدن آذربایجان به نظام شوروی. از این نظر آذربایجان همچون پلی خواهد بود که کمک‌های شوروی از طریق آن به آناتولی در حال جنگ خواهد رسید. برعکس آذربایجان که نخبگان غرب‌گرا بر آن حکومت می‌کنند در نظر رهبران ملی‌گرای ترکیه ابزار سیاست‌های انگلیس و سدی بود که ترکیه را از روسیه‌ی دوست جدا می‌کرد. (همان، ۱۷۷)

آذربایجان که به‌عنوان متحدی ملی حائلی برای رهایی عثمانی از سلطه‌ی روسیه بود، اکنون با استقلالش بدل به سدی برای حمایت شوروی از استقلال ترکیه شده بود. همچنین کمال برخلاف تورکان جوان پان‌تورکیسم و پان‌اسلامیسم را که با نیاز ترکیه به دوستی با شوروی ناسازگار بودند و با ملی‌گرایی کمال مبنی بر «اول ترکیه» تعارض داشتند کنار گذاشت. اما نطفه‌های ناسیونالیسم تورکی یعنی پان‌تورکیسم و پان‌اسلامیسم در سطح ایدئولوژی لاقول در سطح نخبگانی همچنان عمل می‌کردند. پیش از فتح باکو به دست بلشویک‌ها، بخشی وسیعی از نخبگان دولت آذربایجان، پیشاپیش یا با توجیه کمک به ترکیه در جنگ با اشغالگران یا بر اساس ضدیت با استعمارگران و اشغالگران اروپایی و مسیحی که سرزمین‌های اسلامی را مورد حمله قرار داده بودند، درخصوص همکاری با بلشویک‌ها اقناع شده بودند؛ گرچه عدم کنش موثر بریتانیا در باکو روی زمین عینی، چاره‌ای برای دولت در بحران و ضعیف آذربایجان نگذاشته بود. ارتش آذربایجان حتی از فرونشاندن شورش ارمنیان ناتوان بود.

اگر بخواهیم یک نتیجه‌گیری از روند پیچیده‌ی تکوین ناسیونالیسم تورک تا ۱۹۲۰ با توجه به شرایط عثمانی و آذربایجان داشته باشیم، با انبوهی از روندهای توسعه‌ی ناموزون و اثرات بین‌الملل مواجهیم که خودش را در حملات روسیه و کشورهای اروپایی به عثمانی، جنگ‌های بالکان، جنگ جهانی اول و حضور موقت بریتانیا در آذربایجان و سپس عقب‌نشینی آن نشان می‌دهد.

در این میان تحولات روسیه بیشترین نقش را در شکل‌گیری ناسیونالیسم تورک داشته است. از سویی سیطره‌ی روسیه بر آذربایجان به پان‌اسلامیسم در عثمانی (به‌عنوان پایگاه خلافت اسلام) شکل داده و مسلمانان آذربایجان روسیه در مواجهه با سلطه‌ی مسیحی را نیز با پان‌اسلامیسم متاثر کرده است. انجام اصلاحات حکومتی در روسیه با از بین بردن نظام خان‌خانی و اتحاد اداری ماورای قفقاز راه را برای انسجام هویتی منطقه آذربایجان گشوده، تحولات و انقلاب‌های روسیه به ظهور روشنفکران سرعت بخشیده و به‌ویژه با وقوع جنگ جهانی اول پان‌تورکیسم بدل به یکی از عناصر ریشه‌ای و تعیین‌بخش ناسیونالیسم تورک شده است. شرایط ویژه‌ی اقتصاد سیاسی در روسیه و به‌طور ویژه باکو از یک‌سو و در عثمانی فروپاشیده و تحت اشغال در اثر جنگ جهانی از سوی دیگر، عنصر اساسی آذربایجان‌گرایی و ترکیه‌محوری را در تکوین ناسیونالیسم تورک غالب کرده است. اگر در عثمانی (سپس ترکیه) دولت تورک و مسلمان مستقر نوسازی و ناسیونالیسم را از بالا پیش برده است؛ در آذربایجان روسیه، رخدادهای کلان‌تر برآمده از دولت مستقر و نیروهای سراسری مخالفش، شکل بروز ناسیونالیسم را متاثر کرده است. ایده‌ی ملت در آذربایجان اساساً از طریق وساطت روسیه متعاقب تماس با اروپا شکل گرفت و ذاتاً ضد روسی نبود. در واقع نگرش آذربایجانیان به روسیه همواره دوپهلوی بود: به قول آخوندزاده از سویی وابستگی به میراث فرهنگی بومی و از سوی دیگر تجلیل روسیه به‌عنوان وسیله‌ی دگرگونی بسیار ضرور (همان، ۲۰۷)

این دوپهلویی با منافع اقتصادی آذربایجان در ارتباط با منابع نفتی باکو و وابستگی آن به بازار روسیه نسبت داشت. همین مساله، خواست ناسیونالیست‌های آذربایجان (که در سطح نخبگانی وجود داشت) را از خودگردانی تا خودمختاری و استقلال، وابسته به شرایط مختلف متغیر می‌کرد. در ۱۹۲۰، مختصات تکوین‌یافته ناسیونالیسم تورک در ترکیه و آذربایجان با مواردی که برشمرده شد، امری هنوز متعلق به

نخبگان این جوامع بود اما دیگر سر و شکل مبنایی خود را پیدا کرده بود. جوامع تورک در سرزمین‌های مختلف، ضمن آن‌که سرنوشت عینی مستقل خود را داشتند لاقلاً در سطح گفتمانی از این مختصات متأثر شدند. سه بردار دستگاه مختصات ناسیونالیسم تورک را شکل دادند: پان‌اسلامیسم، پان‌ترکیسم و ملی‌گرایی خرد که در بدو شکل‌گیری به‌طور مختلف با عملکرد شوروی تقویت شد. همچون مورد ناسیونالیسم ایرانی این عناصر گهگاه همدیگر را تقویت کرده‌اند یا بروز رقابت‌آمیزی در ناسیونالیسم تورک یافته‌اند و وزن هر یک نسبت به دیگری، در شرایط مختلف کم و زیاد شده است.

در ایران چنان‌که گفته شد تا دوره‌ی پهلوی اول تورک‌ها هویت خود را جدای از کل کشور و حکومت نمی‌دانستند؛ اگرچه تأثیرات گفتمانی و عینی عناصر درحال تکوین ناسیونالیسم تورک در جدال‌های مشروطه، تهدید انضمام به عثمانی را برای تورک‌های ایران ممکن کرده بود؛ اما این تهدید چه بلحاظ شرایط عینی و چه از نظر غلبه‌ی گفتمانی نمی‌توانست جدی باشد.

جنگ جهانی اول، اشغال آذربایجان ایران در این جنگ، وضعیت اقتصادی فاجعه‌بار ایران و گسترش مهاجرت به باکو، دایره‌ی اثرپذیری آذربایجان ایران از جامعه‌ی گسترده‌تر تورک و به‌ویژه تحولات روسیه را، بیش از پیش کرد.

از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، حزب عدالت که متعلق به کارگران مهاجر آذربایجان ایران بود تاسیس شد؛ این کارگران که از ایران به باکو برای کار می‌رفتند و «همشهری» خوانده می‌شدند از طریق این حزب که خط بلشویکی داشت، برای حقوق ملی خود در کنار مبارزات کارگری می‌جنگیدند و فضای آموزشی-فرهنگی که حزب در اختیار می‌گذاشت را تجربه می‌کردند. این حزب برای اثرگذاری بر مبارزات در ایران هم برنامه داشت. (پیشه‌وری). پس از فتح باکو توسط بریتانیا این حزب منحل شد و برخی اعضایش به گیلان آمدند و به جنبش جنگل در گیلان پیوستند و از دل حزب عدالت، حزب کمونیست ایران در گیلان را تاسیس کردند. از جمله‌ی آن‌ها جعفر پیشه‌وری بود. (هادی هاشمیان، ۱۳۹۴: ۱۱)

پس از حزب عدالت، حزب دموکرات هم از دل مدرسه‌ی اتحاد ایرانیان در باکو سر برآورد که به‌رغم حزب عدالت، شامل روشنفکران هم می‌شد. این حزب داری پایگاه مشخص در تبریز بود، برخلاف حزب عدالت در

سیاست داخلی روسیه مشارکت نمی‌کرد و متأثر از فضای انقلابی روسیه در بین مهاجرین ایرانی باکو، تلاش برای مداخله در سیاست ایران داشت. (پیشه‌وری، 1359) همین اعضای حزب دموکرات بودند که در ۱۹۲۰ به قیام خیابانی در تبریز شکل دادند. این قیام از اردیبهشت ماه ۱۲۹۹ شمسی جان گرفت که شیخ محمد خیابانی، از واعظان آتشین‌زبان تبریز، دولت را متهم به تبعیض گذاشتن میان استانها در انتخابات مجلس کرد و خواهان استقرار یک شورای منتخب استانی شد. شاخه‌ی محلی حزب دموکرات که به حمایت از خیابانی برخاستند و رسماً اسم خودشان را تغییر دادند به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، قضیه دیگر تبدیل شد به شورشی تمام‌عیار، چنان پیش رفتند که توانستند بر کل استان حاکم شوند. اوج ماجرا وقتی بود که این شورشیان دولت خودمختار آذربایجان را پایه گذاشتند. اما به فکر لزوم سامان دادن به ارتشی برای دفاع از خودشان نیفتادند و به این ترتیب به محض اینکه دولت مرکزی توانست سرباز گسیل کند، جنبششان درهم شکست. خیابانی در شهریورماه ۱۲۹۹ کشته شد و طرفدارانش پراکنده شدند. پنج ماه بعدتر تعدادیشان دوباره دور هم جمع شدند و به سرگرد لاهوتی، از افسران ژاندارمری، کمک کردند تبریز را بگیرد، اما ارتش درجا از شهر بیرونشان کرد. (پراوند آبراهامیان، ۱۳۹۴:۱۳)

این اتفاق موجب انشقاق و شکاف در حزب دموکرات ایران شد. باید توجه داشت حزب دموکرات شاخه‌ی باکو پیش از آن، در مقابل شعار آذربایجان واحد حزب مساوات، شعار آذربایجان، جزء لاینفک ایران را داده بود. (محمود طوقی، 1398)

وقتی رضاشاه حکم به رسمیت زبان فارسی کرد و سیاست‌های خود را برای نوسازی دولت و گسترش ناسیونالیسم ایرانی پیش برد، وضعیتی عینی به‌وجود آمد که فرصت بروز به اثرات گفتمانی تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی بر آذربایجان ایران داد. در دوره‌ی بیست ساله‌ی حکومت رضاشاه با تورک‌ها به‌عنوان شهروندان درجه دو برخورد شد، اصطلاح مستهجن «تورک خر» به افواه راه یافت و زبان تورکی نه به‌عنوان یک زبان بلکه به‌عنوان یک لهجه تلقی شد (محمود طوقی)

آذربایجان که دیگر از مشارکت در مرکزیت سپهر سیاسی ایران با سیاست‌های مرکزگرایانه‌ی رضاشاه رانده شده‌بود، در حالی به این حاشیه‌راندگی پاسخ داد که سالها انباشت تجربه و سازماندهی و تقلای

ناسیونالیسم تورک را به واسطه‌ی هویت مشترک و مشارکت در رخداد‌های آذربایجان روسیه از جانب مهاجران آذربایجان ایران به‌عنوان پشتوانه‌ی خود داشت.

وقوع جنگ جهانی دوم شرایط را برای چنین پاسخی مهیا کرد.

وقتی در ۱۳۲۰ شمسی رضاشاه عزل شد. نمایندگان مجلس، دولت را به خاطر استثمار مناطق روستایی و حاشیه‌ای به نفع پایتخت و رفتار به گونه‌ای که انگار «ایران فقط تهران است»، با لحن و زبانی تند تقبیح کردند. در استان‌ها، به خصوص در آذربایجان گروه‌ها و دسته‌جات ناراضی تهدید کردند شکایت می‌کنند و خسارت می‌گیرند.

آبراهامیان «بی‌اعتنایی رضاشاه به این منطقه به‌رغم حمایتش از صنعت در اصفهان، تهران، مازندران و گیلان [...] وجود یک حس هشیاری و خودآگاهی ملی قوی میان جمعیت آذری، در شرایطی که بسیاری از دیگر اقلیتها همچون عربها، بلوچها و ترکمنها در دنیایی منحصر به افقهای ایلی و عشایریشان زندگی میکردند، حضور روشنفکرانی ترک‌زبان که پیش از توسعه و فراگیری نظام آموزشی ایران، در باکو و استانبول تحصیل کرده بودند، نارضایتی «مهاجرین»، گروهی از شهروندان ایرانی که سه سال پیشترش از اتحاد جماهیر شوروی به وطنشان برگشته بودند اما نتوانسته بودند کار پیدا کنند و خودشان را با محیط تازه‌شان وفق بدهند، ترویج ادبیات آذری از سوی روسها در آذربایجان شوروی که کمونیست و همسایه آذربایجان ایران بود و فعالیتهای تبلیغاتی سربازان شوروی که بسیاریشان ترک‌زبان بودند» را از دلایل ناپایداری آذربایجان ایران پس از رضاشاه می‌داند. (همان، ۱۶)

یکی از اعضای سفارت آمریکا در تهران که فرستاده شده بود تا اوضاع آذربایجان را ببیند، به واشنگتن گزارش داد متعاقب حمله‌ی روسها، نیروهای مسوول برقراری نظم و قانون پخش و پلا شده و از هم پاشیده‌اند، و همه‌ی مقام‌های عالیرتبه فرار کرده‌اند به تهران. جای آن‌ها را داوطلبانی مسلح گرفته بودند، نیروهایی که اغلبشان را مجمعی از بزرگان از میان «مهاجرین» به خدمت گرفته بودند، مجمعی که اعضایش حاضر نشده بودند حاکمیت دولت مرکزی را به رسمیت بشناسند. او بعدتر گزارش داد همدلی «گسترده» احتمالاً با یک «جنبش بومی» باشد که در محدوده‌ی خاک ایران، آذربایجانی خودمختار ایجاد کند. با این

حال اما ممانعت شوروی نگذاشت این احساسات و عواطف، جرقه‌ی قیامی تمام‌عیار را در سال ۱۳۲۰ بزند. (همان، ۱۶)

در همان سال پیشه‌وری از زندان آزاد شد و پس از آزادی ۵۳ نفر از زندان و تاسیس حزب توده مدت کوتاهی عضو حزب توده بود اما از آن اخراج شد؛ عده‌ای علت اخراج پیشه‌وری از توده را ستایش او از برخی اقدامات رضاشاه می‌دانند؛ اما علی مرادی مراغه‌ای استدلال می‌کند که اخراج به اختلافات عمیق‌تر خط سیاسی برمی‌گشت؛ به‌ویژه یکی از مقالات نشریه‌ی آژیر از پیشه‌وری مبنی بر ضرورت تمرکز بر مساله‌ی ملی را دلیل اختلاف می‌داند. (علی مرادی مراغه‌ای، ۲۸۸) در کتاب *گذشته چراغ راه آینده* طرح می‌شود که نیروی سوسیالیستی مخالف دولت پهلوی (اپوزیسیون اصلی حکومت تا دهه‌ی پنجاه) نتوانست به نگاه انتقادی در خصوص سیاست‌های یکدست‌سازی حکومت و بروز مساله‌ی ملی در بین مللی که محرومیت مضاعف و انقیاد هویتی را تجربه کردند برسد.

به‌رحال وقتی پیشه‌وری و یارانش در آذربایجان، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان را که یادآور قیام خیابانی بود تاسیس کردند، شاخه‌ی آذربایجان حزب توده بدون اطلاع مرکزیت، به آن پیوستند. تشکیل فرقه‌ی دموکرات را به شوروی و تصمیم شخص استالین مرتبط می‌دانند؛ نقش شوروی در تاسیس آن غیر قابل انکار است، اما ارزیابی وزن این نقش در مجال این پژوهش نیست. از طرفی تشکیل فرقه را مشخصاً حاصل عاملیت پیشه‌وری به‌ویژه پس از رد اعتبارنامه‌ی او به‌عنوان کاندیدای مجلس می‌دانند. این‌که بلحاظ تبارشناسی، حتی در نام، تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به قیام خیابانی چند سال قبل از آن گره خورده قبل از هرچیز نشانگر آن است که با وجود هر درجه عاملیت شخص پیشه‌وری و شوروی، تکوین ناسیونالیسم تدافعی در آذربایجان ایران، حداقل در سطح نخبگانی، مشهود است.

در بیانیه‌ی تاسیس فرقه در شهریور ۲۴ چنین آمده است:

«ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است این اقوام و ملل هرچه آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمنهای ایالتی کوشیده است که بدین

وسيله تمام مردم ايران را در تعيين سرنوشت کشور هرچه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا باید هرچه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به کار شد و حکومت ملی را از پایین یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده‌های وسیع و بر پایه خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی میکنند بنا نهاد.

وحدت ملی واقعی زمانی میسر میشود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هر لحاظ بتوانند با هم برابری نمایند، ما می‌گوییم که در خاک آذربایجان یک خلق چهار میلیون نفری زندگی می‌کنند که آنها قومیت خود را تشخیص داده اند آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه ای دارند این خلق میگوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت، ایران در اداره امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم آذربایجانی میگوید تهران به دردهای ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند. زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمیدهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنها را نداریم از قوانین کلی و عمومی مملکت اطاعت خواهیم کرد در مجلس مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد».

در ۱۲ ماده‌ی بیانیه تاسیس این موارد ذکر شده:

۱. با حفظ تمامیت ارضی، آزادی داخلی خودمختاریت مدنی

۲. شروع به کار انجمن‌های ایالتی ولایتی

۳. تدریس به زبان آذربایجان تا سوم ابتدایی بعد از آن تدریس هر دو زبان فارسی و آذربایجان

۴. توسعه صنایع

۵. توسعه تجارت

۶. آبادانی شهر (تامین آب)

۷. رسیدگی به وضعیت دهقانان

۸. مبارزه با بیکاری

۹. تقسیم عادلانه‌ی کرسی‌های مجلس برای آذربایجان

۱۰. مبارزه با فساد اداری

۱۱. تخصیص ۵۰ درصد مالیات‌های آذربایجان برای احتیاجات خود آذربایجان

۱۲. دوستی با دولت‌های دموکراتیک

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در آبان ۱۳۲۴ شمسی مجدداً درخواست برگزاری انتخابات برای تشکیل انجمن‌های ایالتی-ولایتی را کرد. از ۱۹ تا ۲۹ آبان سلسله راهپیمایی‌هایی برای تشکیل انجمن‌های ایالتی ولایتی در شهرهای آذربایجان صورت گرفت.

اما در ۲۹ آبان با بی‌جواب ماندن تقاضای تشکیل انجمن‌های ایالتی ولایتی، فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با برگزاری کنگره‌ی خلق عملاً از مطالبه انجمن‌های ایالتی ولایتی دست کشید و بدل به یک حزب در حال حکومت شد. از دل آن کنگره، تصمیم به تشکیل مجلس ملی آذربایجان گرفته شد و خود کنگره عملاً بدل به مجلس موسسان حکومت خودمختار آذربایجان گشت.

انتخابات مجلس ملی در ۴ آذر برگزار شد و برای اولین بار زنان در انتخابات توانستند رای دهند.

در طول این مدت شبه‌نظامیان فرقه‌ی دموکرات شهر به شهر کلانتری‌ها را خلع سلاح کردند و در نهایت پادگان تبریز سقوط کرد و به دست فرقه افتاد. صفرخان قهرمانیان در خاطراتش از مقابله با نیروهای نظامی دولت مرکزی در آذربایجان می‌نویسد: «من که مسئول پخش اسلحه در دهات بودم، بابا دهاتی‌ها پارتی‌بازی می‌کردند که مسلح بشوند: «به ما هم اسلحه بده برویم جبهه» «سر یک اسلحه دعوا می‌کردند. چرا؟ از ظلم مالک و ژاندارم و فئودال و شاه و دار و دسته‌اش، همه مسلح شده بودند.» (مراغه‌ای، ۳۵۶)

در ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ مجلس ملی آذربایجان اولین جلسه خود را برگزار کرد و به مدت حدود یک سال در آذربایجان ایران خودمختاری برقرار شد. چنانچه در تشریح تکوین ناسیونالیسم کوردی گفتیم، شوروی در توافق با ایران خاک کشور را ترک کرد. پیشه‌وری بر حقوق ملی آذربایجان تاکید داشت. استالین در نامه‌ای

به پیشه‌وری با تحکم به رویکرد او اعتراض کرد. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان تحت فشار و بی‌پشتوانه وارد مذاکره با تهران شد. در توافق نهایی با تهران قرار شد دولت آذربایجان منحل شود و به جای آن انجمن ایالتی تشکیل شده و در اداره‌ی داخلی آذربایجان مداخله کند؛ همچنین قرار شد ۷۵ درصد از عواید آذربایجان تحت مدیریت انجمن ایالتی صرف خود آذربایجان شود و درخصوص زبان هم بنا شد تحصیل به هر دو زبان تورکی و فارسی در متوسطه و سطوح عالی انجام شود. (مراغه‌ای، ۴۱۸-۴۱۹)

طبق توافق پیشه‌وری باید از نخست‌وزیری استعفا می‌کرد و در فرقه‌ی دموکرات به کار خود ادامه می‌داد. او در نطق خود پس از موافقتنامه در آخرین جلسه مجلس ملی آذربایجان گفت: «در اول شروع نهضت ما، بعضی از روزنامه‌های تهران نوشتند که «اگر تهران به مشکلات آذربایجان خوب رسیدگی می‌کرد و مسؤولین عادل بدانجا گسیل میداشت نهضت آذربایجان پیش نمی‌آمد اما این حقیقت مسئله نیست نهضت ما فقط از روی اراده و ایمان خلق بوجود آمده‌بود. آذربایجانی‌ها برای خود دارای، زبان آداب و رسوم و تاریخ و ملیت و خصوصیت منحصر بفردی هستند ... آذربایجانی در طول قرون زیستن توأم با آزادی را طلب میکرد خلق آذربایجان می‌خواست که در سرنوشت خود دخالت داشته باشد ایران تنها در تهران خلاصه نمی‌شود. در سیاست تهران کل ایران باید موثر باشد آذربایجان هر شکلی که میخواهد باشد خصوصیات خود را حفظ خواهد کرد در دهان بچه شش ساله آذربایجانی به زور نمیتوان زبان بیگانه را گذاشت. دعوا بر سر نان و یا حاکم خوب نبود بلکه نهضت ملی به دلایل ژرفی به میدان آمده بود.» (همان، ۴۱۷)

به‌رحال چنان که گفته شد، قوام تحت فشار شاه و ارتش برای نجات دولت خود چرخش سیاسی کرد و به‌رغم توافق، به آذربایجان و مهاباد حمله کردند. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان از طریق نیروهای داوطلب فداییان این فرقه به مقاومت پرداختند. ارتش، حمله‌ی هوایی کرد. فردوست از همراهان محمدرضا پهلوی که برای رصد با هلیکوپتر به منطقه رفته بودند می‌نویسد: «نیروهای تشکیل دهنده فدایی در نهایت افراد داوطلب بودند و تجربه یک جنگ منظم را نداشتند. تقریباً همه سنگرهای نیروهای فرقه در این منطقه زیر شدیدترین بمباران هوایی قرار گرفته بودند. تانک و آتش توپخانه لحظه‌ای خاموش نمیشد نیروهای جوان فرقه تجربه این جنگ وحشیانه را نداشتند ارتش مرکزی برای تخلیه و یا عقب راندن نیروهای فرقه تلاش

نمی کردند، هدف آنان فقط کشتار بود ... فکر می‌کنم افراد نظامی فرقه هر آنچه در توان داشته انجام میدادند، ولی قادر به مقابله بخصوص با نیروی هوایی نبودند. در روزهای آخر در تلاش بودند تا راه عبور نیروهای مرکزی را برای مدتی هم شده، مسدود کنند و مانع پیش روی آنان به تبریز شوند تا شاید با جابجایی، تلفات و اعدامها کمتر شوند.» (همان، ۴۵۲)

فرقه‌ی دموکرات دوپاره شد، پاره‌ای به تسلیم رای دادند و پاره‌ای به ادامه‌ی مقاومت. شوروی جانب تسلیم را گرفت. قوای دولتی به قلمرو آذربایجان وارد شدند و کشتاری عظیم راه انداختند. در گزارش‌های محرمانه‌ی حکومت از اردیبهشت دو ماه پس از شکست فرقه طرح شده که نیمی از شهر فرار کرده اند. (همان، ۴۵۹) روزنامه ای چون «آتش» که به دربار نزدیک بود در مقاله ای تحت عنوان سلطان آذربایجان «چنین نوشت:

«... اوضاع آذربایجان خود شاهد گویای این مدعاست ... امروز دیگر برای مردم روح باقی نمانده مردم افسرده دیگر میل ندارند حتی به صدای رادیو تهران یا تبریز گوش دهند در خیابان همه کس سر خود را افکنده راه می‌رود هیچکس به عرایض آنها رسیدگی نمی کند صدای بزیر آنها در هیچ کجا انعکاس نمی یابد مردم جرأت ندارند با هم حرف بزنند» (همان، ۴۶۰)

منابع مختلفی در مورد عملکرد یک‌ساله‌ی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان نوشته‌اند:

ویلیام داگلاس کتاب سرزمین عجیب با مردمی مهربان

۱- تقسیم اراضی و املاک مالکین فراری؛

۲- تصویب قانون جهت تقسیم محصول به نفع دهقانان؛

۳- از بین بردن رشوه خواری

۴ ایجاد امنیت عمومی؛

۵- ایجاد کلینک‌های بهداشتی سیار برای روستاها

۶- کاهش قیمت اجناس ضروری؛

۷- تصویب قانون حداقل بیکاری و حداکثر ساعت کار و تصویب قانون

قراردادهای جمعی بین کارگران و کارفرماها

۸- آسفالت خیابان‌ها و کوچه‌ها؛

۹- اجرای تعلیمات عمومی و گشایش مدارس در روستاها و تأسیس دانشگاه تبریز.

موریس هندرسون خبرنگار هرالد تریبون

۱۰ جمع کردن گدایان و زنان بدکاره از سطح شهر؛

۱۱ - تأسیس مؤسسه حمایت از مادران و اطفال؛

۱۲ - تأسیس رادیو.

لوئیس فارست

۱۳ - تأسیس خطوط اتوبوسرانی؛

۱۴ - آموزش سیاسی برای کارمندان؛

۱۵- اصلاح مالیاتی

آبراهامیان

۱۶- دادن حق رأی به زنان؛

۱۷ - ممنوع کردن تنبیه بدنی؛

۱۸ ایجاد شوراهایی برای نظارت بر کار، بخشداران شهرداری و ادارات

دولتی؛

۱۹ - تأسیس فروشگاههای دولتی مواد غذایی برای تثبیت قیمت‌ها؛

۲۰ - تبدیل مالیات بر مواد غذایی به مالیات بر کارهای تجاری

۲۱ - گشودن درمانگاههای درمانی؛

۲۲ - تأسیس کلاس‌های سوادآموزی؛

۲۳ - تغییر نام خیابانها به نام قهرمانان مشروطه. (طوقی)

وقتی پیشه‌وری و جمعی دیگر از فرقه‌ای‌ها به آذربایجان شوروی گریختند؛ رییس‌جمهور آذربایجان باقروف در دیدار با پیشه‌وری از شکست فرقه دموکرات اظهار تأسف کرد و گفت اشتباه شما این بود که یکباره با دولت و مردم ایران قطع رابطه نکردید و به ما نپیوستید؛ پیشه‌وری در گفتارش یادآور شد که سبب اصلی شکست فرقه دموکرات آذربایجان این بود که زودتر با سازمان‌های مترقی و ملی ایران ائتلاف نکرد. (همان، ۴۶۸)

بدین ترتیب آنچه می‌توان از سرگذشت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان نتیجه‌گیری کرد، نه تکوین «ناسیونالیسم» در معنای کلاسیک آن، بلکه بروز فرهنگ‌گرایی بود که با سیاست‌های رفاهی و شبه‌سوسیالیستی فرقه توانست فراتر از نخبگان هم تا حدی گسترش یابد؛ مهم‌ترین عناصر این فرهنگ‌گرایی، دفاع از حق زبان و هویت (که در تعامل بین‌المللی انسجام یافته بود) و حق مشارکت در حکمرانی بود. تکوین فرهنگ‌گرایی تورک بیش از فرهنگ‌گرایی کورد با نیروهای سیاسی مختلف سراسری و محلی در ایران آمیخته و در تعامل بود، چنانچه بیش از فرهنگ‌گرایی کورد در تعامل و اثرپذیری از اتفاقات بین‌المللی به‌ویژه در رابطه با جوامع بزرگ‌تر تورک نطفه بست.

پس از سرکوب فرقه‌ی دموکرات و مهاجرت بسیاری از رهبران، اعضا و هواداران آن به آذربایجان شوروی، شرایط برای کنش سیاسی در آذربایجان ایران دشوارتر شد. اما در سال‌های بعد از آن آثار ادبی بسیاری در پاسداشت هویت و زبان تورکی پدیدار شدند. منظومه شعر «حیدر بابایه سلام» شهریار در پاسداشت هویت و فرهنگ خود طرفداران بسیاری در آذربایجان ایران و شوروی پیدا کرد. غلامحسین ساعدی و صمد بهرنگی از جمله کسانی بودند که در حفظ زبان و فرهنگ تورکی خود به‌عنوان نویسنده تلاش کردند. بهرنگی در برخی آثارش آذربایجانی‌هایی که آسیمیله در فرهنگ فارسی شده بودند را به انتقاد می‌گرفت. وی مجموعه‌ای از داستان‌های فولکلور آذربایجانی را برای تدریس در مدارس آذربایجان به فارسی منتشر کرد، چرا که مجوز چاپ به زبان تورکی نگرفت. رضا براهنی هم به‌عنوان یک نویسنده به هویت آذربایجانی و سرکوب زبانی اشاره می‌کرد. او در کتاب «آدمخواران تاجدار» نوشت: «آذربایجانی‌ها نمی‌توانند به زبان مادری خویش

تحصیل کنند و حتی روی سنگ قبر به زبان مادری بنویسند. دانش‌آموزان به جرم استفاده از زبان مادری در مدارس توسط معلمان تنبیه می‌شوند». (براندا شیفر^۱، ۸۲-۸۳)

طی دهه‌ی شصت میلادی علیرضا نابدل (از موسسان سازمان چریک‌های فدایی خلق) و علی تبریزی (شاعر، نویسنده و محقق) به بحث هویت آذربایجانی پرداختند. با این‌که این دو خط فکری متفاوتی داشتند اما هر دو در خصوص نفس وجود «تبعیض‌های قومی» در ایران اتفاق نظر داشتند. نابدل از شوونیسم فارس صحبت کرد اگرچه ناسیونالیسم محلی را نفی می‌کرد. تبریزی در خصوص ضرورت حفظ هویت قومی آذربایجانی در چارچوب هویت فراقومی ایران می‌گفت. (همان، ۸۳-۸۴)

ایران طی دهه ۱۹۷۰ شاهد گسترش زیرساخت‌هایی چون جاده‌ها و افزایش ارتباطات بود. آبراهامیان مدعی است که پیشرفت تکنولوژیک منجر به استحکام هویت مجزای قومی شد؛ این پیشرفت‌ها به همراه صنعتی‌سازی و اسکان عشایر دو نتیجه متناقض را در پی داشت: در استانهای مرکزی هویت ملی از نواحی روستایی ریشه گرفته و مردم روستاها روابط خویش با شهرها و دولت مرکزی را مستحکم تر کرده‌اند. در استانهای حاشیه‌ای اصل قومیت تشکیل دهنده هویت مشترک بوده که این خود بر پایه نزدیکترین قبیله و روستا به هویت وسیع‌تر بر مبنای زبان و فرهنگ فردی می‌باشد. روستائیان و عشایری که خویش را متعلق به اجتماع کوچک حس می‌کردند، حال خویش را کرد، ترکمن، عرب، لر، بلوچ یا آذربایجانی محسوب می‌کنند. (همان، ۸۴)

در عین حال مهاجرت تورک‌های آذربایجان با بالارفتن درآمد نفتی و صنعتی‌سازی بیشتر تهران، افزایش یافت. مواجهه با توسعه‌ی ناموزون که همراه با سیطره‌ی هویتی فارسی بود و تحقیر شغلی-هویتی برای تورک‌های آذربایجان در پی داشت، همزمان روندهای آسیمیله و انسجام هویتی تدافعی را تشدید کرد، به‌ویژه که محل‌های سکونت و اشتغال تورک‌ها در تهران موجب انسجام جمعیتی آنان بود. (همان، ۸۵)

در عین حال «در سال ۱۹۷۵ نیمی از محصولات صنعتی ایران در تهران تولید می‌شد و در همان حین اکثریت مردم آذربایجان به شغل کشاورزی مشغول بودند و فقط ۲۲ درصد از نیروی کار صنعتی در آنجا

¹. Brenda Shaffer

زندگی می‌کردند. به ازای هر کارگری که در بخش صنعت تهران به کار مشغول می‌شد فقط ۷ دهم نفر در بخش کشاورزی شاغل بود در استان آذربایجان شرقی شرایط به گونه‌ای دیگر بود و این نسبت ۱ به ۶/۲ بود و در آذربایجان غربی این نسبت ۱ به ۱۳ بود آذربایجانی‌ها طی اواسط دهه ۱۹۷۰ و در قیاس با فارس‌ها در شرایط استاندارد معیشتی قرار نداشتند. اما در قیاس با کردها و بلوچ‌ها وضعیت بهتری داشتند درصد باسوادی در دهه ۱۹۷۰ در تهران ۶۲ درصد و همین میزان ۲۷ درصد برای آذربایجان بوده است. درصد حضور کودکان تهرانی در مدارس ۷۴ درصد اما این میزان برای استان آذربایجان غربی ۴۴ درصد بود در همان دوران در تهران در ازای هر ۹۷۴ نفر یک دکتر هر ۵۶۲۶ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۱۸۲۰ نفر یک نفر پرستار در مراکز درمانی مشغول به کار بودند. اما این آمار در استان آذربایجان شرقی بدین صورت بود که به ازای هر ۵۵۸۹ نفر یک نفر دکتر به ازای ۶۶۱۵۶ نفر دندانپزشک و به ازای ۱۲۷۱۲ نفر یک نفر پرستار در مراکز درمانی مشغول به کار بود. همچنین میزان بهره مندی قوم فارس از برق ۷۵ درصد بود و این نسبت برای مردم آذربایجان ۲۵ درصد بود.» (همان، ۸۵-۸۶)

وجود این شکاف‌ها و سنت تاریخی آذربایجان در سازماندهی و مشارکت در سیاست، با وجود اختناق حاکم منجر به بروز واکنش سیاسی علیه حکومت پهلوی شد. تبریز چه در اعتراضات شهری و چه در اعتراضات دانشگاهی از شهرهای فعال و مهم اعتراضات علیه حکومت پهلوی به‌ویژه از سال ۵۶ شد. در سال ۵۶ اعتراضات دانشگاهی تبریز در ۲۱ آذرماه و در سالگرد تاسیس و شکست فرقه‌ی دموکرات، واکنش و هراس حکومت را برانگیخت و به‌شدت سرکوب شد؛ در تظاهرات‌های مختلف شعار به زبان تورکی شنیده می‌شد. (همان، ۱۰۴)

در ۲۹ بهمن ۵۶، یکی از مهم‌ترین قیام‌های مختوم به شرایط تنش انقلابی ۵۷ در تبریز داد. اعضای مهم سازمان‌های سیاسی انقلابی که در تنش انقلابی ۵۷ مشارکت داشتند از آذربایجان بودند؛ اما خود آذربایجان سازمان مجزا و مستقلی نداشت، گرچه بازمانده‌های فرقه دموکرات فعالیت‌هایی داشتند.

وقتی حکومت پهلوی سرنگون شد، فرهنگ‌گرایی در آذربایجان نه تنها بدون سازمان موثر بود بلکه از سنت سازمانی تاریخی خودش که در نسبت با سوسیالیست‌های روسیه بود جدا افتاده بود؛ نیروهای سیاسی

عمده‌ی سوسیالیستی در ایران راه حل مشخص و منسجمی برای مسأله‌ی ملی نداشتند و از حزب توده تا سازمان چریک‌های فدایی خلق (به‌واسطه‌ی نابدل) رویکردی دوسوگرا نسبت به تبعیض‌ها و ستم‌های ناشی از ناسیونالیسم دولت مرکزی داشتند. از طرفی با کشتار خونینی که در آذربایجان (برخلاف جمهوری مهاباد) راه افتاده بود، امکان بازیابی سازماندهی عملاً از دست رفته بود.

با تغییر حکومت، صحنه برای بروز خواست‌ها و مطالبات ملی گشوده شد. نشریات متعددی از جمله وارلیق و یولداش، دده‌قورقود، کوراوغلی، ایشیق، چنلی بئل، آذربایجان سسی در آذربایجان منتشر شدند که برخی از آن‌ها صراحتاً هدف خود را حفاظت از زبان تورکی اعلام کردند. انجمن آذربایجان هم در همین زمان تاسیس شد؛ در عین حال این‌بار فرهنگ‌گرایی تورک در ایران حول مرجع اسلامی توانست خود را بازسازماندهی کند.

به‌جز خوی و سلماس که پایگاه‌های مقلدان آیت‌الله خوبی بودند، در سایر مناطق تورک در آذربایجان شرقی و غربی، مردم معمولی شیعه، مقلد آیت‌الله شریعتمداری بودند. (ماشالله رزمی، ۲۷) شریعتمداری به واسطه‌ی نفوذ در دربار پهلوی، پشتیبانی بازار تبریز و روحانیونی که از آذربایجان تربیت کرده بود نفوذ بسیار گسترده‌ای در شهرها و روستاهای تورک آذربایجان داشت. از طرفی او از منافع خان‌ها، روسای ایلات و ملاکین پشتیبانی می‌کرد. از طرفی هم در دریافت وجوهات شرعی سخت‌گیری نمی‌کرد.

شریعتمداری در قیام ۲۹ بهمن تبریز هنوز نقش میانجی‌گری برای کاهش شدت اعتراضات را داشت. اما پس از سرنگونی حکومت پهلوی، در ۵ اسفند ۵۷ «حزب جمهوری خلق مسلمان» تاسیس شد که یکی از موسسین این حزب پسر شریعتمداری بود و به‌همین دلیل ارتباط تنگاتنگی بین این حزب و آیت‌الله شریعتمداری برقرار شد. (براندا شیفر، ۱۱۲) شریعتمداری در ۲۲ اسفند تأییدیه به حزب داد. در مرامنامه حزب ضمن تأیید کامل اهداف انقلاب اسلامی، تشکیل شوراها برای تحقق نظارت عمومی ذیل اهداف آمد. (علی‌اصغر حقدار، ۱۳۹۹: ۵۵)

این حزب در فروردین ۵۸ به جمهوری اسلامی رای آری داد. اما بعد، مسایل و اختلافات رخ نمودند. در واقع اختلافات طرفداران خمینی و شریعتمداری دارای پیشینه بود، اما از دوم اردیبهشت ۵۸ و به دنبال

مقاله‌ی صادق خلخالی در روزنامه‌ی اطلاعات اختلافات سطح دیگری پیدا کرد و در میانه‌ی آشوب، فرهنگ‌گرایی تورک‌های آذربایجان امکان بروز یافت.

در اول اردیبهشت ۵۸، اظهار نظر شریعتمداری در مقام یک رهبر منتشر شد، با این عنوان که: «ایران خواستار روابط حسنه با شوروی است»، او همچنین شایعات مبنی بر ورود اسلحه از شوروی را تکذیب کرد. صادق خلخالی دوم اردیبهشت مقاله‌ی خود با عنوان «بهانه را از دست خائن باید گرفت» را این‌گونه آغاز کرد: «جمهوری اسلامی یا جمهوری خلق مسلمان ایران؟» و در نهایت به شریعتمداری توصیه کرده بود که پیش‌قدم بشود و اعلام کند که هدف یکی است و آن جمهوری اسلامی است. (ماشالله رزمی، ۳۶-۳۷)

در واکنش به این مقاله که هواداران شریعتمداری آن را توهین به او تلقی کردند، موجی از اعتراضات و اعتصابات در آذربایجان و در بین آذربایجانی‌های سایر مناطق کشور شکل گرفت و با وجود حکم دو مرجع به بازگشایی بازار، اعتصابات ادامه یافت. در روز ۴ اردیبهشت در تظاهرات مردم تبریز، قطعنامه‌ای هشت ماده‌ای به تصویب معترضین رسید. این قطعنامه علیه تک‌حزبی بودن و انحصارطلبی سیاسی بود. تظاهرات مسلحانه بود چرا که نیروهای نظامی در آذربایجان از طرفداران شریعتمداری بودند. پس از چند روز اعتراضات آرام شد. حزب خلق مسلمان در پانزدهم اردیبهشت طی بیانیه‌ای خواستار تشکیل شوراهای شد. رزمی می‌گوید مقصود این حزب از شوراهای برقراری سازوکارهای انجمن‌های ایالتی است. (همان، ۵۲)

در مهر ۵۸ پس از تاسیس مجلس خبرگان، حزب درصدد ایجاد مجالس ایالتی که بخشی از مجلس مرکزی بود برآمد. طرحی توسط مقدم مراغه‌ای نماینده‌ی آذربایجان در خبرگان ارایه شد: «تاسیس مجالس استانی در کنار مجلس ملی از تمرکز قدرت دولت مرکزی پیشگیری خواهد کرد» (براندو شیفر، ۱۱۳)

حزب خلق مسلمان با جمهوری اسلامی بر سر اصل مربوط به ولایت فقیه قانون اساسی به اختلاف خورد و نتیجتاً حزب و آیت‌الله شریعتمداری در آذر ۵۸ فرماندوم قانون اساسی را تحریم کردند. اما رادیو تبریز به دروغ از جانب شریعتمداری مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کرد. این منجر به فراخوان تظاهرات از جانب حزب خلق مسلمان شد. پس از تقاضای حکومت برای لغو تظاهرات، به خانه‌ی شریعتمداری حمله و یکی از محافظان او کشته شد. تظاهرات در تبریز به تصرف صدا و سیما، ادارات تبریز و کنترل فرودگاه شهر

انجامید. نیروی هوایی در آذربایجان از تظاهرات حمایت کرد. پس از آن در ارومیه و اردبیل معترضان ادارات دولتی را تصرف کردند. در شهر گرمی نیروهای محلی کنترل کل شهر از جمله زندان را در اختیار گرفتند، زندانیان را آزاد کردند و نیروهای حکومت مرکزی را زندانی نمودند. حزب دموکرات کردستان علیه حمله به خانه شریعتمداری بیانیه داد. مردم تبریز هم در حمایت از مطالبات کردستان در تظاهراتی شعار «آذربایجان، کردستان قارداشلیغیز مبارک» (آذربایجان کردستان برادریتان مبارک) سردادند.

حزب خلق مسلمان در اطلاعیه‌ای که از رادیو پخش شد خواستار برکناری نمایندگان دولت مرکزی از استان‌های آذربایجان شد. این اطلاعیه بر احقاق حقوق کوردها نیز تاکید کرد. نماینده حکومت با شریعتمداری دیدار کرد و گفت اگر ظرف ۲۴ ساعت برج ارتباطی شهر تخلیه نشود تبریز بمباران خواهد شد. شریعتمداری از طرفداران خود خواست تظاهرات را متوقف کنند و ادارات دولتی را تخلیه نمایند. پس از واگذاری ادارات به دولت، نیروهای دولت به دفاتر حزب حمله کردند؛ معترضان دوباره با تظاهرات کنترل برج ارتباطی را به دست گرفتند و تا دی ۵۸ چندین بار کنترل ادارات دست به دست شد. در دی‌ماه ۱۱ نفر از سران حزب اعدام شدند. سپس دولت دفاتر حزب را اشغال کرد، حزب را منحل اعلام کرد و کنترل شهر را به دست گرفت. سپس اقدام به بازداشت‌های وسیع نمود. شریعتمداری به‌رغم فشار رای به انحلال حزب نداد. اما حزب پس از آن عملاً کاری نکرد. (همان، ۱۱۶-۱۲۰)

روایت ماشالله رزمی از اتفاقات حول حزب خلق مسلمان آشکار می‌کند در این بازه‌ی زمانی با وجود آن‌که خواست عدم تمرکز دولت و اختیارات محلی به‌صورت نامنسجم در حاشیه‌ی اهداف حزب خلق مسلمان بوده اما در عمل به یکی از خواست‌های مرکزی بدل شده است. رزمی می‌گوید: «بنابراین عملاً حزب خلق مسلمان به حزب ترک‌ها تبدیل شد و مجبور شد خواسته‌های تاریخی و ملی مردم آذربایجان را در سرلوحه تبلیغات خود قرار دهد» (ماشالله رزمی، ۱۷۸)

فرهنگ‌گرایی تورک پس از سرکوب ۵۸ و در شرایطی که اتکا به مرجعیت اسلامی منجر به بروز سازمانیافته‌ی پویا و متداوم نشده بود، به‌لحاظ سیاسی دوره‌ای سکوت و خاموشی را تجربه کرد. این سکوت و خاموشی لاقلاً برای دوره‌ای به‌دلیل اشتراک هویتی در مذهب شیعه و امکان مشارکت تورک‌ها در

سازوکارهای حکمرانی دولت مرکزی رخ داد. از دهه‌ی هفتاد شمسی، با فروپاشی شوروی و شکل‌گیری جمهوری آذربایجان، رابطه‌ی بین دولت مرکزی و تورک‌ها دگرگون شد که خود را به تدریج آشکار کرد. از دهه‌ی هفتاد شمسی، مجموعه‌ای از کنش‌های جمعی به تکوین «حرکت ملی آذربایجان» انجامید. «اعتراض دانشجویی در ۱۹ اردیبهشت سال ۷۴ به انتشار و پخش پرسشنامه صدا و سیمای ایران که حاوی سوالات بسیار نژادپرستانه در مورد تورک‌ها بود؛ موجب شد جنبش دانشجویی در آذربایجان به ماهیت و ساختار فکری خود رنگ و بویی متفاوت از تهران و مرکز دهد.»

دانشجویان تورک به‌ویژه در دانشگاه‌های استان زنجان و تبریز نقش به‌سزایی در انسجام اعتراضیه تبعیض‌هایی که علیه زبان تورکی و هویت تورکی جریان داشت، داشتند. در سال‌های بعد حزبی به‌نام گاموح (حزب بیداری آذربایجان جنوبی) تأسیس شد. مهم‌ترین موسس این حزب، چهرگانی برای شرکت در انتخابات مجلس ثبت نام کرد اما رد صلاحیت شد. این حزب با انشعابات و سرکوب‌های شدیدی مواجه شد. از سال ۱۳۷۹ به این‌سو چند گردهمایی در سالروز مرگ ستارخان بر مزار او شکل گرفت. از آغاز دهه‌ی هشتاد تجمعات سالانه‌ای در قلعه بابک به فراخوان «هویت‌طلب‌های» تورک برای تأکید بر هویت تورکی برگزار می‌شد که در سال ۸۰ با استقبال گسترده‌ی مردم همراه بود. در سال‌های بعد حکومت با این تجمعات برخورد می‌کرد. همچنین نشریات تورکی به‌ویژه وارلیق تلاش برای حفاظت از زبان تورکی در مقابل سیاست یکدست‌سازی مرکزی داشتند. وقتی در ۲۲ اردیبهشت ۸۵ در ویژه‌نامه‌ی روز جمعه روزنامه ایران، در یک کاریکاتور، زبان سوسک تورکی بود، تورک‌ها اقدام به اعتراضات وسیعی در شهرها و دانشگاه‌های مختلف از جمله زنجان، تبریز، ارومیه و بسیاری دیگر از شهرهای تورک کردند. این اعتراضات تا دفتر روزنامه‌ی ایران هم کشیده شد و در ارومیه برخورد حکومت با معترضین منجر به کشته شدن یکی از معترضین شد. نهایتاً روزنامه ایران توقیف شد. از سال ۸۸ که تیم فوتبال تراکتورسازی به لیگ برتر راه یافت، فرهنگ‌گرایی تورک بروز باری در ورزشگاه‌های فوتبال داشت. حین انجام بازی‌های تیم تراکتورسازی طی این سالها بارها شعارهایی با مضمون ضدیت با راسیسم فارس و دفاع از هویت تورکی به صورت نوشته یا در شعار توسط هواداران تیم تراکتورسازی در ورزشگاه‌ها طرح شده است. یکی از مهم‌ترین شعارهایی که در

ورزشگاه‌ها داده شد: «تورک دیلینده مدرسه اولمالیدی هر کسه» که بر حق آموزش به زبان مادری تورک‌ها تاکید می‌کرد. همچنین در دهه‌ی ۹۰ برخی فعالین تورک در تقلای سازمانمندی به حزب یئنی گاموح شکل دادند که با احکام حبس سنگین موسسانش سرکوب شد.

طی این سالها بسیاری از کنش‌گران تورک تحت عنوان هویت‌طلب و به‌عنوان بخشی از حرکت ملی آذربایجان بازداشت شدند. حرکت ملی درواقع نام جنبشی است که مجموعه‌ای از کنش‌ها و اعتراضات را مبتنی بر فرهنگ‌گرایی تورک در بر گرفته. مشی کنش‌های ذیل حرکت ملی سکولار بوده و با تاکید بر هویت تورکی و زبان تورکی ذیل شعارهایی همچون «هارای هارای من تورکم» چارچوب‌بندی شده است. مجموعه‌ای از اعتراضات به وضعیت دریاچه‌ی ارومیه طی این سالها از جمله کنش‌های ذیل حرکت ملی است. اعتراض به مرکزگرایی حکمرانی، رسمیت نداشتن زبان تورکی و ممنوعیت این زبان در مدارس، رویکرد توهین‌آمیز رسانه‌های رسمی و جامعه به تورک‌ها، از جمله موارد اعتراضی حرکت ملی آذربایجان محسوب می‌شود. طی سال‌های گذشته شعار «نازادلیق، عدالت، میلی حکومت» در برخی تجمعات اعتراضی ذیل حرکت ملی سر داده شده است که اصطلاح "میلی حکومت" در این شعار به حکومت ملی آذربایجان در دوره‌ی پیشه‌وری ارجاع دارد؛ این شعار در طرح توده‌ای خود حامل خواست خودمختاری است و می‌توان تفسیر ناسیونالیستی از آن نیز داشت.

فرهنگ‌گرایی تورک در تاریخی طولانی در مراوده‌ای تعاملی با نیروهای سیاسی سراسری بوده است؛ پس از شکست فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و بی‌پاسخ ماندن مساله‌ی زبان‌های غیرفارسی و نحوه‌ی حکمرانی (به‌نحوی که مولد تبعیض علیه ملل مختلف نباشد) در بین نیروهای سیاسی مرکزی و عدم حمایت موثرشان از نیروهای محلی که علیه این تبعیض‌ها اعتراض می‌کنند، به تدریج سیاست‌ورزی هویت‌گرای تورک از تعامل با نیروهای سراسری فاصله گرفته است. در حال حاضر می‌توان گفت فرهنگ‌گرایی تورک در ایران از بین سه مبنای ناسیونالیسم تورکی، بیشتر بر هویت یگانه تورک متکی شده، بی‌آن‌که هنوز نیروی سیاسی متعین و سازمانمندی پشتیبان آن باشد.

۴.۱.۴. رابطه‌ی بین ناسیونالیسم تورک و کورد

تاریخ رابطه‌ی هویتی تورک‌ها و کوردها، تاریخی یکپارچه و متعین نبوده است. تا آن‌جا که به ایران مربوط است این تاریخ از زمان تکوین ناسیونالیسم تورک و کورد بارها با نزاع یا اتحاد گره خورده است. شیخ عبیدالله و سمکو، با هدف دستیابی به کردستانی یکپارچه، تورک‌ها را (و البته ارمنی‌ها و آشوری‌ها را) سرکوب کرده‌اند، این در حالی بوده که هر دو در دوره‌هایی با پشتیبانی و همکاری حکومت ترکیه (یا عثمانی) عمل کرده‌اند. سمکو برخی قبایل کورد را هم سرکوب کرده است. در واکنش به سرکوبی که کوردها در ترکیه شده‌اند، در ایران طی دوره‌ای کوتاه با ارمنی‌ها و آشوری‌ها در تلاش برای راندن تورک‌ها از روستاهایشان متحد شده‌اند. اما در عین حال فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد در ائتلاف و اتحاد با یکدیگر شکل گرفته‌اند؛ البته باید توجه داشت در استان آذربایجان غربی از همان‌زمان با اختلاط جمعیتی که بین تورک و کورد وجود داشت، نزاع ارضی بین دو دولت محلی جریان داشت و همان‌طور که گفته شد کوردها غرب دریاچه‌ی ارومیه را که ساکنین تورک هم داشت از آن خود می‌دانستند.

پس از تاسیس جمهوری اسلامی، کوردها و تورک‌ها در سال ۵۸ تقلاهایی برای ایجاد ائتلاف کرده‌اند که به نتیجه نرسیده، در عین حال بیانیه‌های حمایتی و شعارهای حمایتی در تظاهرات آشکارکننده‌ی امکان ائتلاف و رابطه‌ی دوستانه‌ی آن‌ها بوده است. بی‌شک نمی‌توان اثرات احتمالی رابطه‌ی بین تورک‌ها و کوردها در ترکیه بر روابط این دو ملت در ایران را نادیده گرفت اما در این پژوهش امکان پرداخت اندکی آن هم از طریق مردم‌نگاری در این رابطه وجود دارد و مجالی برای سنجش بیشتر آن نیست. مسأله‌ی اصلی این است که با وجود تاریخ تکوین دو ناسیونالیسم یا به بیان دقیق‌تر فرهنگ‌گرایی کورد و تورک که تشریح شد، رابطه‌ی این دو ملت در نقده چگونه است و چه تباری دارد. از طریق مطالعه‌ی میدانی در بخش بعد تلاش می‌کنیم به این پرسش پاسخ دهیم.

۴.۲ نقده، یک مطالعه‌ی میدانی

کلیتی از شهر نقده

شهر نقده در جنوب استان آذربایجان غربی ایران قرار دارد. این شهر از جنوب به پیرانشهر، از شرق و جنوب شرقی به مهاباد، از شمال به ارومیه و از غرب و شمال غربی به اشنویه می‌رسد. شهر میان‌دوآب در

شرق شهرستان نقده قرار دارد. شهر نقده از طریق فاصله‌ی ۴۸ کیلومتری با پیرانشهر به نوار مرزی ایران با شمال عراق و کردستان عراق نزدیک می‌شود؛ همچنین از طریق فاصله‌ی ۸۸ کیلومتری به ارومیه، مرکز استان آذربایجان غربی می‌رسد و از طریق اشنویه به مرز ترکیه نزدیک می‌شود. شهر نقده دارای سه ورودی یکی از سمت ارومیه و اشنویه، یکی از سمت مه‌آباد (محمدیار) و یکی از سمت پیرانشهر است.

شهر نقده دارای جمعیت مختلط تورک و کورد با اکثریت تورک است. تورک‌های نقده، شیعه و کوردها سنی هستند. طبق سرشماری سال ۹۵ جمعیت کل شهرستان نقده ۱۲۷۶۷۱ نفر بوده که نسبت به سرشماری سال ۸۵ رشد حدوداً ده‌هزار نفری را تجربه کرده است.

نقده، دارای بیش از پنجاه تپه‌ی باستانی از جمله تپه حسنلو و تپه حاجی‌فیروز است؛ برخی تپه‌های باستانی در نقده آنچنان مورد کاوش قرار نگرفته‌اند. کشاورزی مهم‌ترین بخش اقتصاد نقده است که شامل کشت میوه و غلات به‌ویژه محصولات چوب‌چغندر، انگور و سیب می‌شود. دو صنعت بسیار کوچک، یکی کارخانه‌ی قندسازی و دیگری یک کشتارگاه صنعتی که مجموعاً حدود ۵۰۰ نفر از ساکنین شهرستان را مشغول کرده‌اند در نقده هستند که مالکیت خصوصی دارند. نقده همچنین دارای معادن سنگ است که به‌صورت خام عمدتاً به مقصد کارخانه‌های اصفهان استخراج می‌شوند. نقده به‌خاطر وجود مناظر و منابع طبیعی مستعد گردشگری است اما هیچ توسعه‌ای در این زمینه ندارد. تعداد زیادی تالاب، منابع آب معدنی درمانی، وجود کوه جنگلی و تپه‌های باستانی از استعدادهای گردشگری نقده هستند. رودخانه‌ی گادارچای در گذشته از درون شهر می‌گذشته و تفریح‌گاه مردم شهر برای شنا و ماهیگیری بوده که در حال حاضر به‌خاطر احداث سدهای بالادستی غالباً خشک است. تنها تفریح‌گاهی که در نقده توسعه یافته است تفریح‌گاه یئددی‌گۆز/هفت‌کانی (هفت‌چشمه) است. مردم شهر فضای دیگری برای تفریح ندارند به‌جز این که به باغ‌ها یا طبیعت یا جاده‌های روستایی بروند. نقده به‌لحاظ امکانات شهری، رشد صنایع و اشتغال، شهری توسعه‌یافته نیست. (تصاویر 7 و 8)

اولین مواجهه

از مهاباد که به سمت نقده می‌رویم، مطلع دوباره مرور می‌کند: «توی گوشیت چیزی نداری؟ شال سرت باشه. حرفی نزن حساس بشن، اگر پرسیدن برای چی به نقده میرید چی بگیم». متوجه دلیل حساسیتش نمی‌شوم. پیش از این برای من که در شهرهای مرکزی ایران زندگی کرده‌ام ایست‌بازرسی بین راه، همان پلیس راه بوده که نهایتاً به دنبال مواد مخدر و مواردی از این دست گشته‌اند. چرا باید در ایست‌بازرسی از آدم بپرسد که برای چه به شهری می‌رود؟ بعدتر روایت‌های زیادی از ایست‌بازرسی‌ها در آذربایجان غربی و کردستان می‌شنوم؛ کسانی که ساعت‌ها در این ایست‌بازرسی‌ها بازجویی شده‌اند. کسی تعریف می‌کند به خاطر تعداد زیاد کتاب که همراهش بوده ساعت‌ها در همین ایست‌بازرسی ورودی نقده بازجویی شده است. فردی دیگر توضیح داد که خانواده‌ی مادرش اهل سردشت بوده‌اند و بارها پیش آمده که در ایست‌بازرسی سردشت مجبور به توضیح شده‌اند که برای دیدار خانواده‌شان به آن شهر می‌روند. ما در حال ورود به یکی از شهرهایی هستیم که احتمالاً باید یک دلیل قانع‌کننده برای ورود به آن بیاوریم. از ایست‌بازرسی ورودی نقده که عبور می‌کنیم، مطلع مامور را می‌شناسد. می‌گوید از طایفه‌ی منگوره‌های کورد است. تنها طایفه‌ای از کوردهای موکریان که در سیستم نظامی-امنیتی حکومت مرکزی مشغول به کار می‌شوند.

حد فاصل ایست‌بازرسی تا شهر نقده، تپه‌حسنلو و شهر تورکنشین محمدیار قرار دارند. همین‌طور برج یک کوره‌پزخانه رهاشده دیده می‌شود که دیگر در آن کار نمی‌کنند. باقی مسیر همه دشت کشاورزی است. محصولات چغندر قند و انگور و آفتابگردان در پهنه‌های وسیع دشتی از کنار جاده تا پای کوه کشیده شده‌اند. در نقده باید دنبال جایی برای ماندن بگردیم. گویا ساختار شهر طوری چیده شده که مهمان به خود راه ندهد. هتل یا مهمانسرا یا سویتی در شهر نیست. فقط یک خانه‌ی معلم بسیار کوچک، که آن‌هم به خاطر برگزاری مسابقات ورزشی و میهمانان ورزشکار جا ندارد. یک اقامتگاه گردشگری هم در روستای حسنلو هست که بدون مهمان بسته مانده است. اهالی شهر می‌توانند با مسئول آن تماس بگیرند تا بیاید اما هم از شهر فاصله دارد، هم بدون خودروی شخصی دسترسی از آنجا به نقده دشوارتر از شهرهای اطراف نقده خواهد بود. بعدتر از اهالی می‌شنویم که یکی از سرمایه‌داران شهر قصد تاسیس هتل داشته؛ می‌گویند با هزار بهانه به او مجوز نداده‌اند و دست‌آخر ساختمانی که برای هتل می‌ساخته را بدل به پاساژ کرده است.

نقده شهری به نسبت مسطح در دشت سولدوز است که کوه‌ها آن را احاطه کرده‌اند.

شهر یک مرکزیت مهم دارد؛ جایی که به قالاباشی (در زبان تورکی) یا سرقلا (در زبان کوردی) معروف است. قالاباشی/سرقلا محوطه‌ای دارای ارتفاع نسبت به سایر نقاط شهر است (تصاویر 11، 12 و 13). این محوطه را به دلیل این که در زمانی دورتر قلعه بوده است، قالاباشی یا سرقلا نامیده‌اند. قالاباشی/سرقلا منطقه‌ی مرکزی مسکونی شهر تا جنگ نقده در سال ۵۸ بوده است. پس از جنگ، خانه‌های این منطقه تخریب شده و بافت قدیمی هم داشته است؛ شهرداری به ساکنین خانه‌های این منطقه، زمین‌هایی در اطراف می‌دهد و ساختمان‌های سرقلا/قالاباشی به‌طور کامل تخریب می‌شوند. این منطقه اکنون تبدیل به فضای سبز شده، مدتی هم وسایل بازی کودکان در آنجا گذاشته‌اند و سپس برداشته‌اند. منبع آب اصلی شهر هم در مرتفع‌ترین نقطه‌ی سرقلا/قالاباشی است. اکنون قالاباشی/سرقلا در منطقه‌ی تورکنشین شهر جای گرفته است. از یک خیابان پایین‌تر از آن به سمت غرب، یعنی از خیابان رجایی مناطق کورد شهر آغاز می‌شود. محل سکونت کوردها و تورک‌ها به‌جز یک منطقه‌ی کوچک (محل‌ه‌ی جانبازان) و همچنین آپارتمان‌های مسکن مهر و استثنائات منفرد، به‌طور کامل از هم تفکیک شده است. درمورد مغازه‌ها و فضای تجاری شهر هم تفکیک هست اما تا این حد قاطع نیست. قبرستان‌های تورک و کورد هم در شهر جدا از هم قرار دارد.

کوردها در بخش جنوب غربی شهر ساکن هستند. محلات طبقات پایین، متوسط و بالا در منطقه‌ی سکونت کوردها دارای تفکیک نسبی است. پارک معلم و پنجاه‌وسه‌هکتار و فرهنگیان از جمله محلات بالانشین کورد هستند، محلات خیابان رجایی تا خیابان پیرانشهر از طبقات متوسط هستند و محلاتی مانند سیگاران از محلات فقیرنشین کوردها هستند. مهاجرت کوردها از روستاها به شهر نقده موجب شکل‌گیری سکونت‌گاه‌های غیررسمی طی دهه‌های هفتاد و هشتاد شمس‌ی شده است که سپس شکل رسمی محله‌ای پیدا کرده‌اند.

در مناطق تورک، محلات دانشگاه، سروستان و بهارستان در شرق نقده از محلات بالانشین هستند. پاسداران، لطیف‌آباد، پناه‌آباد، چهل‌متری و خیابان امام از محلات طبقه متوسط منطقه‌ی تورک هستند.

همچنین محلات فرودآباد و کُهل از محلات فقیرنشین تورک‌ها هستند. فرودآباد در غرب شهر و در نزدیکی محلات کوردنشین واقع شده است. مردم محله‌ی فرودآباد زندگی خود را از طریق مشاغل غیر رسمی می‌گذرانند و ما به‌شدت از رفتن به آن محله منع شده‌ایم. کوردها معتقدند برخی از آن‌ها بسیجی هم هستند. معدودی لات که در این محله ساکنند گهگاه اقدام به زورگیری می‌کنند؛ آن‌ها در خرید کالاها یا تخفیف زیاد می‌خواهند یا کالا را می‌برند و می‌گویند پولش را بعداً می‌آورند. بارها پیش می‌آید که وارد تهدید و درگیری با حمل قمه شوند. تورک‌ها می‌گویند درگیری لات‌ها با تورک‌ها هم به‌وجود می‌آید، اما وقتی در ارتباط با کوردها رخ می‌دهد به موضوع نزاع قومی بدل می‌شود.

ادارات دولتی در مناطق تورک شهر قرار دارند. البته تورک‌ها می‌گویند ادارات مثل همه شهرها در مرکز شهر قرار دارند و چون مرکز شهر تورکنشین است، منطقی است که ادارات در آنجا باشند. هویت مناطق مختلف کورد و تورک را از اسامی مغازه‌ها به‌راحتی می‌توان تشخیص داد؛ در مناطق تورک‌ها بیشتر نام‌های سولدوز، آذربایجان و دیگر اسامی تورکی بر مغازه‌های مختلف به چشم می‌خورد. در مناطق کوردها، بیشتر نام‌های روژ، اوراز و دیگر نام‌های کوردی به چشم می‌خورد.

در کنار پیاده‌روهای شهر «ترومبا» (ر.ک تصاویر 9 و 10) نصب شده است؛ دیدن ترومبا در ساخت شهری تعجب‌آور است؛ مردم می‌گویند برای شستشو در مغازه‌هایشان از آن‌ها استفاده می‌کنند. البته با لوله‌کشی آب در کل سطح شهر استفاده از آن‌ها بسیار کاهش یافته، اما ترومباها در سطح شهر همچنان که به ناظر بیرونی جذابیت مواجهه با ابزاری پیشامدرن در ساخت شهری را می‌دهد، یادآور محرومیت و توسعه‌نیافتگی نقده نیز هست. این ترومباها کارکرد شهری دارند و ناظر بیرونی باید بداند که برای جذب توریسم و تزیینات شهری نصب نشده‌اند.

سه مجسمه‌ی نمادین برای کوردها و تورک‌ها در شهر وجود دارد؛ مجسمه‌ی ملاحسنی امام‌جمعه‌ی ارومیه که در جنگ نقده نقشی مهم بر عهده داشت، در فلکه‌ی شهرداری (میدان امام)، مجسمه‌ی محمد اوراز کوهنورد کورد اهل نقده در میدان تفرجگاه یئددی‌گوز/هفت‌کانی (هفت‌چشمه) و مجسمه‌ی محسن شادی در فلکه‌ی شهرداری؛ زمان نصب هر سه مجسمه در سال ۹۹ است.

حضور زنان در سطح شهر به طرز چشمگیری از مردان کمتر است. سنگینی یک فضای سنتی مذهبی به‌ویژه در خصوص زنان در خیابان‌های شهر مشهود است. احتمالاً اختلاط و تنش مذهبی شیعه/سنی بر چهره‌ی مذهبی‌تر شهر اثر داشته است چرا که شهر نسبت به شهرهای تورک و کورد اطراف بیشتر سنتی به نظر می‌رسد.

روابط بین تورک و کورد در نقده

متکی بر گفتگو، مشاهده و رصد رفتارهای رسانه‌ای محلی سطوح مختلف ارتباط بین کوردها و تورک‌ها در نقده تشریح می‌شود. در گفتگوها با مردم شهر که شامل مصاحبه‌های عمیق، گفتگوهای دوستانه و نظرسنجی‌های شفاهی است تلاش شد تا با تعداد برابر از هر دو جماعت مصاحبه شود و ترکیب‌های مختلف جنسیتی و سنی تا حد ممکن در گفتگوها لحاظ گردد. جایی که در نقل قول از اهالی شهر «کوردها» یا «تورک‌ها» نوشته‌شده، میزان تکرار یک نقل قول در بین افراد مختلف یا بازتاب‌های مختلف رسانه‌ای، پژوهشگر را به این استنباط رسانده که اجماعی نسبی در خصوص گزاره‌ی طرح شده بین جمعیت کورد یا تورک وجود دارد. در به‌کار بردن آن دسته از اسامی مکان‌ها که تورک‌ها و کوردها نام‌های متفاوتی برای آن دارند، تلاش شده همه‌ی نام‌ها به‌صورت برابانه طرح شوند.

سطح اول: مسالمت و اختلاط

وقتی با مردم شهر صحبت از تورک و کورد آغاز می‌شود، تابوی اظهار به وجود تعارض، در آغاز هر گفتگو هویداست. عموم گفتگوها با تورک‌ها و کوردها اینگونه آغاز می‌شود: «اینجا تورک و کورد نداریم، همه برادریم»، «اختلافی بین مردم نیست اگر از بیرون بگذارند زندگی می‌کنند»، «ما مشکلی با هم نداریم»، «چه فرقی می‌کند آن‌ها هم جای خواهر من»، «ما از هم خریدیم می‌کنیم». این گزاره‌ها در ابتدای هر گفتگو، همزمان که آشکارکننده‌ی سطحی از مسالمت در زندگی روزمره هستند، نشانگر تقلای اجتماعی مردم نقده برای به زیر بردن تعارضات در سطح روزمره و به‌ویژه در گفتگو با یک فارس غریبه‌اند. اگرچه در آغاز گفتگوی بین دو کورد یا دو تورک تاکید بر صلح و برادری چه جایی دارد. این به‌معنای آن نیست که در زندگی روزمره صلح بین دو ملت در شهر نقده برقرار نیست، بلکه بدان معناست که تاکید ابتدایی (و واقعی) بر سطح صلح‌آمیز روابط همزمان هدف واحد ممکن به زیر بردن، پوشاندن و محو سطوح نزاع‌آمیز رابطه را

هم دنبال می‌کند. شاید آرزوی حذف نزاع هم در چنین تاکیداتی نهفته باشد. به‌رحال با تداوم و تعمیق گفتگوها می‌توان شاهد سطوح دیگری از رابطه هم بود که در بخش‌های بعد به آن می‌پردازیم. اولین سطح از رابطه‌ی بین تورک و کورد در نقده که در شرایط روزمره هر ناظر بیرونی می‌تواند با آن مواجه شود، مسالمت و تاکید بر آن است.

در رستوران تورک در منطقه‌ی تورک شهر، شاهد حضور کورد هستیم که البته از پیرانشهر آمده است؛ در سوپرمارکتی کورد در منطقه‌ی کورد شاهد حضور مشتری تورک اهل نقده هستیم. با وجود تفکیک مناطق تورک و کورد شهر، روابط بین دو جامعه در گسست و انفکاک کامل نیست.

در اشتغال خصوصی نوعی تقسیم‌بندی غیرقطعی و نامریی مشاغل بین تورک‌ها و کوردها در شهر وجود دارد. تورک‌ها به‌صورت تاریخی کشاورز بوده‌اند و درحال حاضر زمین‌های بیشتری برای کشاورزی در اطراف شهر در اختیار دارند. کوردها در شرایط کاهش امکان‌های دامپروری و گسترش زندگی شهری، بیشتر در حوزه‌ی تجارت اجناس فعالند. برخی فروشندگان کورد در شهر، جذب مشتری از جانب تورک‌ها هم داشته‌اند. این حتی درخصوص مشاغل مربوط به زنان هم صدق می‌کند. در باشگاه‌های ورزشی و آرایشگاه‌های کورد مشتریان زن تورک هم گهگاه دیده می‌شوند. مراودات تورک‌ها و کوردها در شهر به این سطح محدود نیست. تورک‌ها و کوردها با یکدیگر ازدواج می‌کنند. مطلعین می‌گویند قبل از جنگ نقده نسبت ازدواج بین کوردها و تورک‌ها بیشتر هم بوده، در همه‌ی این سال‌ها با توجه به دوره‌های نزاع و درگیری میزان ازدواج‌ها کمتر و بیشتر شده است. با توجه به این‌که آخرین نزاع جدی در نقده مربوط به سال ۱۴۰۰ است می‌پرسم آیا بعد از آن شاهد ازدواج کورد و تورک بوده‌اند و پاسخ مثبت است. ازدواج بین تورک و کورد تابو نیست، اما در عین حال رایج هم نیست. دو کارمند بیمارستان که قصد ازدواج با یکدیگر را دارند طرح می‌کنند که با مخالفت‌هایی از هر سو روبرو هستند، اما نه آنچنان که ازدواجشان موجب برهم‌خوردن روابط خانوادگی یا دوستی شود.

به جز مکان‌های دولتی، تورک‌ها و کوردها در معدودی موارد در کسب‌وکارهای خرد خصوصی مشترکاً کار می‌کنند؛ برای مثال در یکی از کافه‌های شهر که صاحب آن کورد است تورک‌ها و کوردها کنار هم کار

می‌کنند و کارکنانش می‌گویند تا به حال مشکلی باهم نداشته‌اند. این کافه در نزدیکی حمله‌ی جانبازان است که ساکنین کورد و تورک در آن اختلاط دارند.

بعضا پیش می‌آید، کافه‌های کورد پناهگاه قرارهای عاشقانه و مخفیانه‌ی تورک‌ها می‌شوند؛ اما این اتفاق کمتر به صورت متقابل می‌افتد، کوردها می‌گویند فضای خانواده‌ها و شهر برای دختران کورد بسته‌تر است و اگر بتوانند در شهرهای اطراف قرار می‌گذارند.

تعداد مردانی که به هر دو زبان تورکی و کوردی مسلط هستند در شهر زیاد است. وقتی کورد و تورک با هم مواجهه‌ای داشته باشند یا از هم چیزی بخواهند، شروع‌کننده‌ی گفتگو و درخواست‌کننده به زبان طرف مقابل صحبت می‌کند. وقتی یک راننده تاکسی تورک از دستفروش کورد پول خرد می‌خواهد به کوردی با او حرف می‌زند؛ یا سوپرمارکتی کورد با مشتریان تورکش به زبان تورکی صحبت می‌کند.

به‌طور معمول بین دانش‌آموزان دوره متوسطه تورک و کورد اختلاط به‌وجود می‌آید. چون مدارس متوسط با رشته‌های مشخص محدودند. مدارس مختلط، شامل اکثریت تورک و اقلیت کورد هستند. دانش‌آموز کوردی گفت تنها کورد کلاس درسشان بوده است؛ در شرایط عادی رابطه‌ی دیگر دانش‌آموزان با او بسیار خوب بوده و حتی وقتی معلمی سر کلاس به تورکی صحبت می‌کرده دانش‌آموزان دیگر تذکر می‌داده‌اند که یک کورد در کلاس دارند تا معلم فارسی صحبت کند و او هم متوجه شود. دانش‌آموز دیگری تعریف می‌کند که روابط در حالت عادی در مدرسه خصمانه نبوده است اما در بازی‌ها تیم‌بندی‌ها بر اساس تورک و کورد انجام می‌شده؛ دانش‌آموز تورک از خاطرات برف‌بازی در مدرسه می‌گوید که بین دو تیم تورک و کورد انجام می‌شده است.

زن‌های تورک و کورد مرادده‌ی بسیار کمتری با همدیگر نسبت به مردها دارند. مرادده‌ی زن‌ها در صورت وجود نسبت خانوادگی، عادی است. در غیر این‌صورت مگر در موارد استثنای همسایگی به مرادده با هم کشیده شوند. از زن تورکی که پارکینگ خانه‌اش را فروشگاه لوازم خانگی کرده می‌پرسم آیا مشتری کورد دارد؟ پاسخ منفی است و می‌گوید مرادده‌ای با زنان کورد نداشته است. زن میانسال کورد جلوی خانه‌اش در محله‌ی کوردها هم همین پاسخ را می‌دهد. زن کوردی که تجربه‌ی اختلاط با زنان تورک در آرایشگاه را

داشته می‌گوید اگر زنان تورک به صورت جمعی در آرایشگاه باشند با کوردها وارد مراوده نمی‌شوند، اما وقتی تنها به آرایشگاه می‌روند با کوردها وارد مراوده می‌شوند. از دو وکیل زن تورک و کورد در رابطه با هویت موکلانشان پرسیدیم، و پاسخ این بود که از هر دو گروه تورک و کورد موکل دارند.

تورک‌ها و کوردها هر کدام از روندهای اشاعه‌ی فرهنگی و هنری که قبلاً بیشتر در بین‌شان در جریان بوده صحبت می‌کنند. برای مثال این که در برخی موسیقی‌های کوردی همچون حسن زیرک بعضاً از ملودی‌های تورکی استفاده شده است؛ یا برای مراسم‌ها تورک‌ها و کوردها گروه‌های موسیقی مشترکی داشته‌اند؛ یا این که پس از سال ۵۷ برخی خوانندگان و موزیسین‌های تورک به میان کوردها می‌رفته‌اند و می‌نواخته‌اند و کوردی می‌خوانده‌اند. حتی قدیم‌تر لباس‌های محلی قاراپاق‌ها (طایفه‌ی اصلی تورک‌ها در نرده) با لباس‌های کوردهای این منطقه مشابه بوده است. همچنین در نحوه‌ی برگزاری برخی مناسک درون خانه‌ها، مانند مناسک شب یلدا کوردهای این منطقه از تورک‌ها متأثر بوده‌اند.

در مراودات روزمره‌ی بین کوردها و تورک‌ها در سطح شهر، ادب و احترام جاریست و از هر دو طرف مراقبت و دقت صرف می‌شود تا در بحث یا خرید و فروش، گفتگو بدون تنش و دوستانه باقی بماند. این مراقبت و دقتی که در مراودات لحاظ می‌شود کیفیتی مشهود دارد و به چشم ناظر بیرونی می‌آید؛ یعنی رعایت ادب و دقت در مراودات بین تورک و کورد (مثلاً در تاکسی یا خرید و فروش کالا) بالاتر از مراودات معمولی بین خریدار و فروشنده یا راننده و مسافر است. بارها پیش آمده که تورک و کوردی در حضور یکدیگر مصاحبه کرده‌اند و بعد هر کدام به تنهایی به محقق گفته‌اند که در حضور دیگری نتوانسته‌اند نکته‌ای را بگویند؛ حال آن که نکته‌ی مدنظرشان حتی اگر محتوای انتقادی اندکی داشته، به نظر محقق چنان نمی‌آمده که بتواند ایجاد تنش کند. بارها پیش آمد که نکته‌ای را که کورد یا تورکی در مورد دیگری طرح کرده بود برای صحت‌سنجی با طرف مقابل مطرح می‌کردم و تایید کامل می‌کرد و نکات انتقادی بیشتری بر آن می‌افزود. اما خودشان در حضور هم از بیان کوچکترین نکات انتقادی با دقت پرهیز می‌کردند تا مبادا تنش ایجاد شود.

این سطح از دقت برای چیست؟ این رعایت احترامی که با مراقبت کامل در مراودات روزمره رعایت می‌شود برای چیست؟ آیا در پشت این صحنه‌ی صلح و احترام، بر نمایشی از نزاع پرده افتاده که ساکنین شهر هر صبح که بیدار می‌شوند از به‌جلوی صحنه آمدن آن هراس دارند؟

در میان گفتگوها مصاحبه‌شونده‌ای گزاره‌ای با این مضمون طرح کرد که کورد و تورک در این شهر دست در دست هم هستند، تا این که کوچکترین تنش رخ می‌نماید؛ آن وقت دیگر زن و شوهر، رفیق و رفیق، عاشق و معشوق همدیگر را نمی‌شناسند و فقط تورک بودن و کورد بودن مطرح است.

ما آهسته آهسته در گفتگوها پرده‌ی پشتی صحنه‌ای که پیش رویمان بود را کنار می‌زدیم و گلایه‌ها، زخم‌ها، خون‌ریزی‌ها و قتل‌عام‌ها در کلمات کسانی از تورک و کورد برایمان هویدا می‌شد که همه‌ی تقلای خود را برای زندگی صلح‌آمیز به‌کار گرفته بودند در حالی که سنگینی رنج و درد زخم‌ها با اشارتی در چهره‌هایشان آشکار می‌شد.

سطح دوم: نزاع

اختلافات کم‌کم در جزئی‌ترین رخداد‌های روزمره پدیدار می‌شوند. «ما از آن‌ها دختر می‌گیریم ولی آن‌ها نه»، «ما از آن‌ها خرید می‌کنیم ولی آن‌ها نه»، «آن‌ها از نانوائی‌های محلات ما خرید می‌کنند اما وقتی نانوائی ما شلوغ است به محله‌های آن‌ها می‌رویم چپ‌چپ نگاهمان می‌کنند»، «ما به کاندیدای مجلس آن‌ها رای دادیم اما آن‌ها ندادند»، «ما به دولت مرکزی بابت توهین به هویت‌مان اعتراض کردیم آن‌ها همراهی نکردند، اما از ما توقع همراهی در اعتراضاتشان دارند». گلایه‌ها در این سطح نمی‌مانند، اختلافات از جمعیت شهر تا تعداد و مکان مساجد هر مذهب تا اشتغال و سمت‌های دولتی، تا نمادها و مجسمه‌های شهری، تا اسامی به‌کاربرده شده در شهر گسترده است. حتی فراتر از این می‌رود؛ برخی می‌گویند ترجیح می‌دهند با کسانی از ملت خودشان دوستی کنند و طرف مقابل را قابل اعتماد و قابل تکیه نمی‌دانند. باز هم سطح نزاع بالاتر از این می‌رود و در سرحدات در دوگانه‌ی خدشه‌ناپذیر تورک‌ها دولتند/ کوردها احزاب مسلح تروریستند، تثبیت می‌شود.

به‌واقع هرچیزی که در نسبتی مستقیم یا باواسطه با هویت قرار بگیرد، یا پیشاپیش بدل به موضوع نزاع شده یا استعداد تبدیل به موضوع نزاع را دارد. در ادامه به مهم‌ترین مضامین نزاع و تشریح وضعیت از جانب هریک از طرفین می‌پردازیم.

۱. نقده برای چه کسی است؟

یکی از مضامین نزاع که در طرح اختلافات مطرح می‌شود این است که کدام ملت نسبت به نقده اصطلاحاً حق آب‌وگل بیشتری دارد؛ هر کدام از طرفین از لحظاتی تاریخی صحبت می‌کند که دیگری در آن محل یا نبوده است یا به‌لحاظ جمعیتی بسیار کم بوده است. اگر نزاع در سرحداتش تصور شود هر یک می‌تواند دیگری را در این شهر «مهمان» بداند. مهاجرت‌ها و کوچ‌های تاریخی بیش از پیش به این نزاع در اکنون دامن می‌زند. کوردها می‌گویند این جغرافیا موطن تاریخی آن‌هاست و تورک‌ها مهاجرند، تورک‌ها می‌گویند وقتی پا به این شهر گذاشته‌اند کوردی در آن نبوده و کوردها می‌خواهند توسعه‌طلبی کنند، و الا این منطقه بخشی از قلمروی تاریخی آن‌ها نبوده است. آن‌ها چند بار کوچ داده شدن تورک‌ها در حکومت‌های صفویه و افشار را دلیلی بر سلب حقشان بر موطن‌شان می‌دانند. این مساله که چه کسی اول در این شهر بوده مثل ماجرای مرغ و تخم‌مرغ در عمق تاریخ می‌رود. مساله وقتی بغرنج‌تر می‌شود که بدانیم این سوال به نزاع تاریخی «آذربایجان غربی» برای چه کسی است گره خورده است. نقده از این منظر جایگاهی استراتژیک دارد چرا که اولاً مهاباد (یکی از مهم‌ترین شهرهای ناسیونالیسم کورد) را به شهر مرزی پیرانشهر در مرز عراق متصل می‌کند و از یک‌سو نقطه‌ی اتصال با ارومیه مرکز استان آذربایجان غربی و مهم‌ترین شهر با اکثریت جمعیتی تورک در آذربایجان غربی است که می‌تواند به‌عنوان حائلی برای آن عمل کند.

بدین ترتیب نزاع بر سر تعلق شهر که می‌توان آن را اصطلاحاً ادعای ارضی دانست، نزاعی صرفاً بر سر گذشته یا برکشیدن لحظاتی از تاریخ در زمان کنونی نیست بلکه این نزاع مربوط به لحظه‌ی اکنون است و البته توان مداخله در اداره‌ی شهر تحت سازوکارهای سیاسی فعلی اهمیت زیادی در این نزاع دارد. درست است که این نزاع، گاه‌وبیگاه شکل ادعای ارضی به خودش می‌گیرد و به نقاطی در گذشته ارجاع می‌دهد، اما در عین حال از تلاشی برای توازن قدرت با به‌کارگیری مکانیزم‌های جمعیتی ریشه می‌گیرد. به‌همین دلیل

است که صحبت از تحولات و مناسبات جمعیتی در شهر نقده همراه با (و گسترده‌تر از) صحبت از گذشته و این‌که سابقه‌ی حضور کدام‌یک در این شهر بیشتر است در مباحث کوردها و تورک‌ها جاری است. هیچ آمار جمعیتی‌ای از جمعیت تورک‌ها و کوردها در شهر و روستاهای اطراف در دست نیست. در شهر نقده جمعیت کوردها از تورک‌ها کمتر است. تورک‌ها می‌گویند این نسبت جمعیتی قبل از ۵۷ کمتر هم بوده، محلات کوردی که طی دهه‌های هفتاد و هشتاد بر اثر مهاجرت ایجاد شده‌اند و بعد بدل به بخشی از شهر شده‌اند می‌تواند شاهد این مدعا باشد. در عوض کوردها می‌گویند تورک‌ها در محمدیار گسترش جمعیتی داشته‌اند که حائلی بین نقده و شهرهای کورد اشنویه و مه‌باد ایجاد کرده است. این حساسیت جمعیتی که گهگاه تا نزاع بر سر حق مالکیت پیشینی بر شهر پیش می‌رود قبل از هرچیز در بستر نزاع بر سر امکانات شهری و مدیریت شهری امکان دوام یافته؛ البته این حساسیت، دلایل دیگری هم دارد که در بخش‌های بعد به توضیح آن می‌پردازیم. ابتدا لازم است نزاع در مورد امکانات شهری و مدیریت شهری را تشریح کنیم.

۲. چه کسی نمایندگی دارد؟

مدیریت شهری و انتخابات شورای شهر و مجلس شورای اسلامی یکی از مهم‌ترین محل‌های رقابت و نزاع بین کوردها و تورک‌ها در نقده است. در شهر نقده اکثریت جمعیتی با تورک‌هاست و در شورای شهر اکثریت مطلق با آن‌هاست؛ اما حوزه‌ی انتخاباتی در انتخابات مجلس علاوه بر نقده و روستاهای اطرافش و محمدیار شامل اشنویه هم می‌شود و به این ترتیب در انتخابات مجلس کوردها وزنه‌ی جمعیتی مهمی محسوب می‌شوند به نحوی که دو دوره کاندیدای کورد برای مجلس رای آورده و در دوره‌هایی هم رد صلاحیت کاندیدای کورد از جانب شورای نگهبان یا باطل کردن آرا و دیگر مداخلات بالادستی، مانع رقابت انتخاباتی شده است. تورک‌ها می‌گویند رای آوردن نماینده‌ی کورد به خاطر انسجام بیشتر آن‌ها در محدود کردن تعداد کاندیداهایشان و عدم انسجام تورک‌ها و نتیجتاً تکثر تعداد کاندیداهای آنان است نه وزن بیشتر جمعیتی. اما کوردها می‌گویند در دوره‌ای که نماینده‌ی آن‌ها رای آورده، نفر بعدی در میزان آرا هم کاندیدای کورد بوده و این نشان‌دهنده‌ی وزن جمعیتی آن‌هاست.

فرمانداری، شهرداری و دادگستری شهر عمدتاً تحت مسئولیت و اداره‌ی تورک‌هاست. وکیل زن کورد می‌گوید در کل دادگاه نقده، فقط ۴ کارمند کورد شاغلند که مسئولیت جزئی و بدون ارتقای سمت دارند. کوردها بیشتر در بانک‌ها و مراکز بهداشتی درمانی مسئولیت دارند. البته در برخی ادارات همچون اداره‌ی تعاون یا اداره‌ی مدیریت مراعات مسئولیت داشته‌اند.

انتصاب سمت‌ها و مسئولیت‌های دولتی و قضایی در سطح نهایی از جانب دولت مرکزی انجام می‌شود و موجب شده جمعیت کورد در خصوص اداره‌ی شهر احساس تبعیض و فرودستی داشته باشد. کوردها می‌گویند اولویت شهرداری برای آسفالت و امکانات شهری، مناطق تورک هستند. تورک‌ها می‌گویند شهرداری بر اساس میزان پیگیری و خرج ساکنین کار می‌کند و ربطی به تورک و کورد ندارد. کوردها می‌گویند وقتی شهر گازکشی می‌شد تا همه‌ی مناطق تورک گازکشی نشدند لوله‌های گاز شهری به مناطق کورد نرسیدند. می‌گویند در ادارات، برخی مسئولین بین تورک‌ها و کوردها تبعیض می‌گذارند و کار کوردها، بیشتر با گره مواجه می‌شود. مغازه‌دار کورد می‌گوید برای مجوز اشتغالش اقدام کرده، رییس صنف که تورک بوده بسیار آدم منصف و پیگیری بوده و خودش برای امضاهای لازم نزد مسئول دولتی آمده و تاکید کرده اگر فرم دیگری برای امضا هست امضا کند، مسئول کار به او گفته فرم دیگری نیست و پس از رفتن او به مغازه‌دار کورد گفته یک فرم باقی مانده که باید برود و از رییس صنف امضا بگیرد. مسئول کار گفته فرم بین برگه‌های دیگر بوده و در حضور رییس صنف آن را ندیده، اما مغازه‌دار کورد این عمل او را مصداق اذیت عامدانه می‌دانست. کوردها از مسئولان تورکی یاد می‌کنند که عملکرد خوب و بدون تبعیضی داشته‌اند؛ از فرماندار تا دادستان و رییس پلیس؛ میانسال‌ها فرماندار تورکی را به خاطر می‌آورند که اقدام به تشکیل مجمع مشورتی بین تورک‌ها و کوردها کرده بود. همچنین بارها افراد متعددی از میان کوردها با نیکی از دادستان نقده در سال ۱۴۰۰ یاد می‌کنند که در هنگام نزاع، بین جمعیت معترض کوردها حاضر می‌شود، با مسالمت صحبت می‌کند و قول برخورد قانونی با کسی را می‌دهد که یک کورد را به قتل رسانده است.

تورک‌ها در شهر معتقدند چنین تبعیض‌هایی نیست و مسئولانی که با کوردها رفتار مناسبی ندارند با تورک‌ها هم به همین نحو برخورد می‌کنند. به جز این شرایط سمت گرفتن تورک‌های نقده در

مسئولیت‌های شهری به‌ویژه از سال ۸۵ به این‌سو، بر پیچیدگی شرایط در مدیریت شهری افزوده است. یکی از کوردها به این واقعیت اشاره می‌کند که سال ۸۵ طی اعتراضاتی که تورک‌ها در نقده به توهین روزنامه‌ی ایران در مقابل فرمانداری داشتند، به برخورد سخت حکومت با آن‌ها انجامید به‌نحوی که آن اعتراضات کشته و تعداد زیادی بازداشتی داشت. از آن زمان به بعد حکومت درباره‌ی اشتغال دولتی تورک‌های نقده سخت‌گیری بیشتری کرده و حتی به نسبت قبل در برخی ادارات به کوردها هم شغل داده است. شهروندی تورک می‌گوید یکی از اعضای خانواده‌اش در مصاحبه‌ی استخدامی رد شده است، چرا که نام سولدوز را آورده (تورک‌ها به دشتی که در آن شهر نقده واقع شده سولدوز می‌گویند و تا دهه‌ی چهل شمسی هم نام شهر سولدوز بوده است)؛ مسئول مصاحبه آوردن نام سولدوز را معادل پان‌تورکیسم گرفته و او را رد کرده است.

کوردها همچنین به تبعیض مذهبی اشاره می‌کنند و می‌گویند گرفتن مجوز برای ساخت مساجد سنی جدید بسیار دشوار است و فقط اجازه بازسازی دارند. در محله ۵۳هکتار با وجودی که تماماً کوردنشین است اما مسجد شیعه دارد و مسجد سنی ندارد. (ر.ک تصویر 3)

در خصوص عملکرد نمایندگان مجلس، حساسیت تورک‌ها و کوردها بیشتر است. در طرح مثالی در مورد نمادهای شهری بیشتر این حساسیت را تشریح می‌کنیم.

۳. کدام، نماد شهر است؟

نصب سه مجسمه شهری در نقده همراه با ماه‌ها کشاکش قانونی و تنش بوده است. در سال ۹۸ تورک‌های نقده کمپینی برای نصب مجسمه‌ی ملا حسنی (یکی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در جنگ نقده؛ ر.ک تصویر 5) شکل می‌دهند که به امضای ۴ هزار نفر از تورک‌های نقده می‌رسد؛ این مطالبه با مخالفت برخی مسئولان شهری روبرو می‌شود. کار به استانداری می‌کشد و نهایتاً در استانداری نصب دو مجسمه یکی از محمد اوراز، کوهنورد کورد نقده‌ای و فاتح قله‌ی اورست (تصویر 6) و یکی از محسن شادی قایقران تورک نقده‌ای و قهرمان جهانی قایقرانی مصوب می‌شود. تورک‌ها نماینده‌ی مجلس کورد وقت را عامل عدم نصب مجسمه‌ی ملا حسنی می‌دانند. در فروردین ۹۹ مجسمه‌ی اوراز در میدان تفرجگاه هفت‌چشمه (یئددی‌گوز،

هفت‌کانی) نصب می‌شود. نصب مجسمه با نارضایتی تورک‌های نقده همراه است. آن‌ها می‌گویند مجسمه‌ی اوراز قرار بوده در تربیت بدنی نصب شود نه در تفرجگاه اصلی شهر. همچنین می‌گویند نصب مجسمه با مجوز شورای شهر و شهرداری نبوده و نماینده‌ی مجلس به‌صورتی غافلگیرانه آن را نصب می‌کند و تورک‌های نقده در رسانه‌های خود به فرماندار و استاندار وقت به‌خاطر همکاری در این اقدام اعتراض می‌کنند. کوردها می‌گویند اوراز پدرش کورد است و مادرش تورک، چرا نباید تندیس اتحاد شهر باشد و چرا با آن مخالفت می‌شود؟ آن‌ها می‌گویند ۱۷ سال مطالبه‌ی کوردها نصب تندیس اوراز در شهر بوده است. تورک‌ها می‌گویند بدون هماهنگی و غافلگیرانه این کار را کرده‌اند؛ کوردها می‌گویند چرا باید برای نصب تندیس یک قهرمان هم نگران ایجاد تنش باشیم و خلوت و به‌سرعت کارش انجام شود؟

پس از آن در همان روز مجسمه‌ی محسن شادی هم در شهر نصب می‌شود. تورک‌ها نصب این مجسمه را بهانه‌ای برای خاموش کردن مطالبه‌ی نصب تندیس ملا حسنی می‌دانند. با پایان دوره‌ی مجلس و روی کار آمدن نماینده‌ی مجلس جدید که تورک است، در همان سال مجسمه‌ی ملا حسنی در میدان امام نصب شد. تورک‌ها فرایند نصب مجسمه‌ی اوراز را فرایند درستی نمی‌دانند؛ کوردها می‌گویند ما چرا برای نصب مجسمه‌ی یک قهرمان باید بی‌خبر و بدون مراسم مناسب عمل کنیم که تنشی پیش نیاید؛ کوردها با مجسمه‌ی ملا حسنی در شهر مخالفند و او را یکی از طرفین جنگ می‌دانند که به کشتار کوردها دست زده؛ تورک‌ها نصب آن را بر اساس مطالبات مردمی نقده می‌دانند. هر دو طرف، نماینده‌ی مجلس کورد یا تورک را در نارضایتی خود مقصر می‌دانند.

در مورد نمادهای شهری ماجرا به اختلاف بر سر تندیس‌ها ختم نمی‌شود. گستره‌ی وسیعی از اختلافات در مورد نام‌های شهری رخ می‌نماید.

۴. نامش چیست؟

نام‌های بسیاری در شهر مورد مناقشه‌اند. کوردها و تورک‌ها نام‌های متفاوتی برای مکان‌های مختلف شهر دارند. دشتی که شهر در آن قرار دارد از جانب تورک‌ها سولدوز و از جانب کوردها سندوس نامیده می‌شود. مادامی که نام‌ها رسمیت ندارند مناقشه‌ای نیست. مناقشه و گلایه هنگام رسمیت‌یابی نام‌ها رخ می‌نماید. برای مثال ما نام‌های قلاباشی و یئددی‌گوز را بر تابلوهای رسمی شهر دیدیم و این مکان‌ها را به همان نام

صدا می‌زدیم؛ اما هنگام به‌کار بردن این نام‌ها نزد کوردها تذکر دادند که آن‌ها مکان اول را سرقلا و مکان دوم را هفت‌کانی می‌نامند. تورک‌ها می‌گویند نام تاریخی مکان اول قالاباشی است و مکان دوم نامش اسم خاص یئددی‌گوز است. کوردها این گفته‌ی تورک‌ها را رد می‌کنند؛ می‌گویند یئددی‌گوز اسم خاص نیست، اصلا نام این مکان قبلا چیز دیگری بوده که ترجمه‌ی فارسی‌اش می‌شود چشمه‌ی کوزه‌گران؛ بعدتر به‌خاطر تعدد چشمه‌ها نام آنجا به تورکی یئددی‌گوز و به کوردی هفت‌کانی شد که ترجمه‌ی فارسی آن هفت‌چشمه است. احتمالا به این دلیل که مکان اول در حال حاضر در منطقه‌ی تورک قرار دارد مناقشه بر سر آن کمتر در شهر به چشم می‌خورد، اما مکان دوم به این دلیل که تنها تفرجگاه شهر است و هر دو منطقه‌ی تورک و کورد به آن می‌رسند نامش بیشتر مورد مناقشه است.

درکل، تابلوهای شهری مورد منازعه‌اند. تورک‌ها می‌گویند در دوره‌ی نمایندگی نماینده‌ی کورد، شورای شهر تابلوی ملا حسنی را در شهر گذاشته که با فشار قانونی برداشته شده؛ کوردها می‌گویند تابلویی با نام «هفت‌چشمه (یئددی‌گوز، هفت‌کانی)» در مسیر ورود به شهر بوده که آن را برداشته‌اند. منازعه بر سر تابلوها و نام‌های شهری به‌شدت به نمایندگی مجلس گره خورده. کوردها نماینده مجلس تورک را عامل رسمی کردن نام‌های تورکی دو مکان در دوره‌ی مجلس اخیر می‌دانند. تورک‌ها هم نماینده‌ی مجلس کورد را عامل حذف تابلوی نمادهای شهری‌شان از شهر می‌دانند.

۵. چه کسی گشوده‌تر است؟

با وجود تفکیک مناطق کورد و تورک، اختلاف و مناقشه درمورد سکونت و خرید و فروش کالا هم زیر پوست شهر در جریان است. کوردها معتقدند سازوکاری عامدانه موجب ایجاد محدودیت‌هایی برای ساخت‌وساز مسکن در مناطق آن‌ها می‌شود. آن‌ها می‌گویند در اخذ مجوز ساختمان با دشواری بیشتری روبرو هستند. تورک‌ها این ادعا را رد می‌کنند. کوردها مثال زمین‌های محله‌ی فرهنگیان را می‌زنند و می‌گویند درحالی‌که مجوز تغییر کاربری برای زمین‌ها به‌سادگی صادر می‌شود اما زمین‌های کنار محله‌ی فرهنگیان به‌هیچ‌وجه مجوز تغییر کاربری نمی‌گیرند تا از گسترش مناطق مسکونی کوردها جلوگیری شود. درعوض تورک‌ها می‌گویند کوردها به راحتی در مناطق تورک پیشروی تجاری داشته‌اند و در مناطق تورک،

برای مغازه و محل کارشان به راحتی مجوز گرفته‌اند و فعالیت می‌کنند و مغازه‌های کورد خیابان امام را شاهد مثال می‌آورند. همچنین کسب‌وکارهای دیگری از کوردها در مناطق دیگر تورک هستند، برای مثال رستوران چنار که در منطقه تورک و با مشتریان تورک بوده و طی یک سال گذشته که محل این رستوران تغییر کرده باز هم مشتریان تورک دارد. اما در عین حال از گسترش جمعیتی کوردها نگرانند و آن‌را حاصل سیاست‌های حزبی می‌دانند. کوردها می‌گویند حتی در آپارتمان‌های مسکن مهر، در یکی از آپارتمان‌ها تورک‌ها تلاش می‌کنند که واحدهای آن آپارتمان در اولویت فروش و اجاره به کوردها نرسد؛ تورک‌ها می‌گویند که گاهی پیش می‌آید یک خانوار کورد حتی در مناطق تورک سکونت می‌کنند؛ کوردها معتقدند این اتفاق به خاطر دشواری بیشتر ساخت‌وساز مسکن در مناطق کورد است. در مورد خرید و فروش نیز همین مناقشه پابرجاست؛ کوردها می‌گویند تورک‌ها تا حد ممکن از ما خرید نمی‌کنند چون معتقدند پول به احزاب می‌رسد، به‌ویژه با توجه به این‌که کوردها صاحب مغازه‌های اجناس کلان مثل کالاهای برقی و لوازم مسکن هستند و مناقشه در مورد خرید همین اجناس مهم است؛ تورک‌ها این ادعا را با ذکر مثال‌هایی رد می‌کنند.

۶. نزاع فراتر از مدیریت شهری

نزاع هویتی بین تورک و کورد گرچه در چنین مناقشاتی بروز می‌یابد، اما شامل سطوح پیچیده‌تری است؛ مسئولان مختلف شهر که گهگاه تلاش کرده‌اند تا مواجهه‌ی تبعیض‌آمیز نباشد یا فضایی برای گفتگو و تفاهم بین دو ملت ایجاد شود، مقهور موقعیت نزاع کلان‌تری شده‌اند. تشکیل جلسات مشورتی در فرمانداری توسط فرماندار تورک، یا تشکیل جلساتی برای تفاهم و همزیستی از جانب نماینده مجلس کورد، گرچه اتفاقاتی است که از آن‌ها لاف‌تاز توسط یکی از طرفین به نیکی یاد می‌شود، اما نتوانسته از وضعیت نزاع بکاهد؛ گرگه‌های نزاع در سطحی عمیق‌تر و توسط سازوکارهایی کلان‌تر بازتولید شده‌اند. نزاع تورک و کورد، نه فقط در شهر نقده که در بسیاری شهرهای آذربایجان غربی چنان درونی شده که در برخی اسم‌گذاری‌ها هم بروز دارد. برای مثال نوعی مورچه‌ی سریع که گاز می‌گیرد از جانب تورک‌های آذربایجان غربی مورچه‌ی کورد نامیده می‌شود و از جانب کوردها در آذربایجان غربی و کردستان، مورچه‌ی عجم. «عجم» لفظ کوردها

برای نامیدن دیگری است که در برخی مناطق آذربایجان غربی تورک و فارس را شامل می‌شود و در برخی شهرها لفظ «عجم» فقط برای تورک‌ها به کار می‌رود.

نزاع در سرحداتش با یک تصویرپردازی خدشه‌ناپذیر هویتی از «دیگری» گره خورده است. تورک و کورد در صحبت از نقاط نزاع، به یک تصویر ثابت و خدشه‌ناپذیر از یکدیگر می‌رسند. هر قدر سایر نقاط نزاع می‌تواند سیال و مذاکره‌پذیر و حل‌شدنی به نظر برسد، این تصاویر از دیگری، سلب و غیرقابل مذاکره و حل‌ناشدنی‌اند. تصاویری که این دوگانه‌ی ثابت را از تورک حکومتی و کورد سازمانیافته‌ی مسلح تروریست می‌سازد.

۷. یک مکث بازتابنده

من نمی‌دانم چگونه باید کلماتی را که شنیده‌ام روایت کنم تا منصفانه باشد؛ پا که در نقده گذاشتم، روایت رنج‌ها را که شنیدم دست و دلم برای انتخاب موضوع این پژوهش لرزید، بارها پشیمان شدم از انتخاب موضوع و در فرصت اندکی که داشتم هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم. من قضاوت‌گر رنج‌های آنان و خون که بر سراسر خاطراتشان پاشیده است نبوده و نیستم؛ اما چگونه باید روایت‌گر آن رنج‌ها باشم؟ محقق باید چگونه سرد بنشیند، چهره‌های کسانی را نظاره کند که روایتشان تا کمر در خون و خشونت است و بعد با خود بیاندیشد که «بله، یافتم! اینگونه باید طبقه‌بندی موضوعی کنم! این تحلیل بهتر جواب می‌دهد». بارها در طول پژوهش از آن چه هستم از جایگاهی که داشته‌ام بیزار شده‌ام. جلوی آدم‌ها نشسته‌ام، تقلا کرده‌اند برای این که بتوانند کلماتشان را به فارسی ترجمه کنند. بارها بین صحبت‌شان مکث کرده‌اند، بارها کلمات و اصطلاحات را به فارسی اشتباه گفته‌اند و خودشان به خودشان خنده‌شان گرفته که «ای وای سوتی دادم»، بارها بی آن که حواسشان باشد در صحبت‌شان همان اصطلاحات تورکی و کوردی را به کار برده‌اند. به شوخی به آن‌ها در معرفی خودم می‌گفتم من همان فارس مرکز که با همه‌ی رنج‌ها و نزاع‌هایتان، آخرش منابعتان می‌آید مترو و امکانات شهری مدرن برای من می‌شود. اما مگر چقدر جمله‌ام شوخی بود؟ مگر واقعیتی جدی‌تر از این وجود داشت؟ بارها از من عذرخواهی شد که نمی‌توانستند سلیس به فارسی صحبت کنند و بارها از آن‌ها عذرخواهی کردم که زبان تورکی و کوردی نیاموخته‌ام. چرا باید آنان از این که به زبان

مادریشان مسلطند نه به زبان من عذرخواهی می‌کردند؟ و چقدر عذرخواهی من می‌توانست آمیخته به ریا تلقی شود؟ روایت‌ها را که می‌شنیدم می‌خواستم اشک بریزم، می‌خواستم هرکدامشان را در آغوش بگیرم و بگویم حق با توست که می‌خواهی زندگی کنی. اما مگر می‌شد؟ من چه کسی هستم که حق را به آن‌ها بدهم؟ وقتی تقلا می‌کردند تا توضیح دهند که حق دارند، وقتی خودشان از خودشان در میانه‌ی گفتگو انتقاد می‌کردند تا جانب انصاف را رعایت کنند، وقتی تلاش می‌کردند تصریح کنند که در چه زمینه‌ای بوده که یک اتفاق ممکن شده، من به خودم بازمی‌گشتم. انسان‌شناس چقدر می‌تواند از ریشه‌ی استعماری‌اش فاصله بگیرد؟ آیا جایگاه مردم‌نگار وقتی مقابل تقلا و رنج و زندگی آدم‌ها نشسته و گوش می‌کند و تصویر برمی‌دارد و نکات مهم را می‌نویسد، همواره بازتولید همان جایگاه محقق استعماری نیست تا بخواهد شناخت یک جامعه را برای آنان که غالب و خارج از آن تقلاها و رنج‌ها هستند ممکن کند؟ برخی مصاحبه‌شوندگان از من پرسیدند موضوع پژوهش از جانب دانشگاه یا دستگاه امنیتی به شما پیشنهاد شده؟ چه می‌توانستم در پاسخ بگویم جز این که در تردیدشان، در تلقی‌شان حق دارند. برخی خلاصه و کلی به سؤال‌ها جواب دادند و صادقانه گفتند می‌ترسند؛ چه می‌توانستم به آن‌ها بگویم جز آن که حق دارند. برای عمیق‌تر شدن چاره‌ای نداشتم جز این که از جانب افراد معتمدی برای مصاحبه‌شوندگان به‌عنوان فردی امن معرفی شوم. اما آیا من امن بودم؟ انتشار کدام روایت‌ها به ضرر آنهاست؟ انتشار کدام روایت‌ها به نفعشان است؟ نکند جایی خطوطی از جانبداری و قضاوت در کلماتم جا بگیرد بی آن که بدانم؟ بی‌طرفی علمی در میانه‌ی رنج و خون چقدر می‌تواند معنادار باشد؟ این تردیدها در طول کار برایم جدی بودند. یا باید موضوع را کنار می‌گذاشتم یا با چنین وضعیتی چه می‌کردم؟ تصمیم گرفتم کلمه به کلمه‌ی نوشتار را با افراد جامعه‌ی مورد مطالعه‌ام در میان بگذارم؛ نتیجه‌اش چه می‌شود؟ آیا می‌تواند جایگاه مرا بشکند؟ خودم را این‌گونه آرام کردم که بدین‌نحو امکان سنجش ضرر و نفعشان توسط خودشان هست؛ خودم را این‌گونه آرام می‌کنم که روایت‌گری و تحلیل شاید روزنه‌ای کوچک به صلح و در نتیجه افزایش قدرت و توانشان بگشاید. من ناگزیرم پرده‌های این صحنه‌ی نزاع را قدم به قدم به کنار بزنم، تا آهسته آهسته پشت صحنه نمایان شود. توصیف در این پژوهش در سطح توصیف اجزا نمی‌ماند، بلکه به تحلیل سکو و زمینه‌ی ایجاد این صحنه‌ها گره می‌خورد؛ تلاشم این

است با گشودن پرده‌های لایه‌های مختلف این صحنه و با عریان کردن زمینه‌ی صحنه، از یک شناخت شرق‌شناسانه، به شناختی انتقادی برسیم که در کنار ستمدیدگان دو ملت تورک و کورد جای می‌گیرد، نه فراتر از آن‌ها و نه مقابلشان.

۸. تورک حکومتی یا کورد تروریست؟

شاید مهم‌ترین نقطه‌ی بروز نزاع که در حال حاضر شکاف پرشدنی هویتی بین تورک‌ها و کوردها ایجاد کرده همین دو تصویر تورک حکومتی و کورد حزبی تروریست باشد. کوردها می‌گویند در آذربایجان غربی دولت تورک است. نه این‌که فقط مسئولان دولتی و مدیران شهری بیشتر تورک باشند، بلکه تورک‌ها در سیستم قضایی-امنیتی و نظامی دارای مسئولیت هستند. یک کورد مهابادی می‌گوید تورک برای من یعنی صدای بازجو، یعنی قاضی پرونده. برخی کوردها می‌گویند برای مصاحبه در مناطق تورک حواستان باشد، در بین‌شان مامور اطلاعات و دولتی زیاد است. این در حالی است که پیرمرد کورد که منتقد احزاب کورد هم هست می‌گوید افتخار می‌کند در عمرش به یک نفر سپاهی هم روی خوش نشان نداده. از طرفی دیگر تورک‌ها می‌گویند کوردها تحت نفوذ احزاب مسلح کوردند که در بسیاری موارد در عملیات‌هایشان افراد بی‌گناه را کشته‌اند. تورک‌ها از فردی می‌گویند که هنگام یکی از عملیات‌های یکی از احزاب کورد کودک بوده و بر اثر خمپاره چانه‌اش را از دست داده است. او اکنون مرد بالغی است، پلیس شده و در شهر می‌گردد و تجسد زنده‌ی عملیات نظامی کوردهاست.

کوردها می‌گویند تورک‌ها به‌عنوان بخشی از حکومت مرکزی ما را سرکوب می‌کنند و تورک‌ها می‌گویند کوردها به اسم مبارزه با حکومت مرکزی ما را می‌کشند. کوردها می‌گویند درست است که حزب دموکرات عملیات مسلحانه داشته است اما علیه نظامیان حکومت مرکزی بوده است. تورک‌ها می‌گویند درست است که تورک‌ها در سیستم حکومتی و نظامی امنیتی هستند، اما دو مساله وجود دارد؛ یکی این که تورک‌ها ابتدای انقلاب، انقلاب را از آن خود می‌دانستند و هرچه بیشتر گذشت بیشتر متوجه شدند که به‌عنوان ملت تورک از حقوقشان محرومند و دو این که مشخصاً از اعتراضات سال ۸۵ تورک‌ها به این سو، به‌ویژه تورک‌هایی که بر حقوق ملی خود تاکید می‌کنند مغضوب حکومت بوده‌اند و بارها بازداشت و زندان و سرکوب را تحمل

کرده‌اند. کوردها می‌گویند تورک‌هایی که مستقل از حکومت و به دنبال حقوق ملی خود هستند هیچ نیروی مشخص و منسجمی ندارند که به صورت مستقل شناخته شوند؛ تورک‌ها هم می‌گویند کوردها دارای تشکیلات مسلح‌اند و حزب دموکرات ادعای ارضی دارد و در کاهش قدرت یا غیاب دولت مرکزی، ما در مقابل ادعای ارضی آن‌ها بی‌سلاح و ناتوانیم. این موقعیت بغرنج، این گره کور، یادآور لحظه‌ای تاریخی است که حزب دموکرات کردستان پس از شکست جمهوری مهاباد به بازسازماندهی خود دست زد، اما شکست خونین فرقه‌ی دموکرات آذربایجان همزمان با نزاعی درونی در بین روشنفکران تورک (که آیا باید سازماندهی محلی بین تورک‌ها داشت یا به نیروهای سیاسی سراسری در ایران پیوست) منجر به انقطاع سازمانیابی محلی تورک‌ها شد. یکی از روشنفکران تورک نقده می‌گوید تورک‌ها در ایران حدود هزارسال یا در قدرت بوده‌اند یا با قدرت مرکزی در ارتباط بوده‌اند و به لحاظ تاریخی هویت خود را جدای از نیروهای سراسری و قدرت مرکزی تعریف نکرده بودند. با ظهور پهلوی اول و پیشبرد ناسیونالیسم او که ضد تورک هم بود و تداوم این وضعیت، تازه اندیشه‌ی هویت برای تورک‌های ایرانی تکوین یافت و وجود یک پیشینه‌ی تاریخی وسیع، امکان حفظ نسبت آنان با حکومت مرکزی را بالاتر برد، چنانچه در ابتدا خود را از انقلاب ۵۷ و حکومت برآمده از آن نیز جدا نمی‌دانستند.

به‌هرروی این تصاویر خدشه‌ناپذیر از «دیگری»، فقط از طریق وضعیت کنونی برساخته نشده‌اند بلکه تاریخی از جنگ‌ها و کشتارها که حتی برای دانش‌آموزان کودک و نوجوان نقده‌ای نیز روایت کاملاً زنده‌ای از آن‌ها وجود دارد، پشتوانه‌ی تثبیت این تصاویر هستند. در اینجا ضروری است سطح دیگری از روابط بین تورک‌ها و کوردها روایت شود.

سطح سوم: جنگ

پیش از آن‌که به میدان بروم بخشی جداگانه از پژوهش را برای تبارشناسی نزاع‌های تورک و کورد در نقده لحاظ کرده بودم که مورد بررسی قرار دهم. درمورد جنگ‌ها و نزاع‌های قبلی، منابع مکتوب را جستجو کرده بودم و آماده بودم تا بخشی را به صورت اسنادی درمورد این جنگ‌ها بنویسم. گمان می‌کردم این جنگ‌ها باید در پس‌زمینه‌ی نزاع کنونی در نقده موثر باشند، اما تصور نمی‌کردم روایت این جنگ‌ها

این چنین زنده در متن نزاع‌های جاری در نقده عمل کنند. روایت این جنگ‌ها بارها و بارها در گفتگوها طرح شد و به‌همین دلیل ذیل بخش میدانی پژوهش و با اتکا به گفتگوها به طرح آن‌ها (نه در همه جزئیات) می‌پردازم.

کوردها و تورک‌ها متفق‌القول‌اند که پیش از بروز جنگ نقده در ۳۱ فروردین ۵۸، در روابط بین تورک و کورد نزاع پایداری وجود نداشته است. این به آن معنا نیست که هیچ نزاعی بین آن‌ها رخ نمی‌داده، بلکه متداوم و تثبیت‌شده نبوده است. پیرمردی ۷۵ ساله به یاد می‌آورد که در اواخر دهه‌ی چهل، یک تورک، یکی از کوردهای شهر را که در باغی وسط باغ‌های تورک‌ها مهمانی گرفته کشته است؛ اما به هیچ درگیری‌ای در سطح شهر ختم نشده. یکی از کوردها به یاد می‌آورد که در اوایل دهه‌ی پنجاه وقتی کودک بوده، مواجهه‌اش با تورک‌ها از طریق دسته‌های عزاداری محرم در روستای همسایه بوده که از دور نگاه می‌کرده‌اند.

در ۳۱ فروردین ۵۸ حزب دموکرات میتینگی چندهزارنفره و مسلحانه در ورزشگاه تختی شهر نقده (ر.ک تصاویر 1 و 2) برگزار کرد. روایت یکی از اعضای حزب دموکرات این است که مقصود از میتینگ برگزاری مراسم نوروز به‌طور مشترک بین کوردها و تورک‌ها و با هدف اتحاد بیشتر دو ملت است که تورک‌ها بعدتر می‌گویند در آن مشارکت نمی‌کنند. روایت تورک‌ها اما این نیست. آن‌ها می‌گویند حزب دموکرات با اهداف سیاسی-نظامی دست به برپایی این میتینگ به بهانه‌ی بازگشایی دفتر حزب، در نقده زده است. تورک‌ها می‌گویند تعداد زیاد نیروی مسلح که از جاهای مختلف به نقده آمده‌اند در بهترین حالت قدرت‌نمایی نظامی کوردها است. کوردها می‌گویند به دلیل حضور قاسملو رهبر حزب در میتینگ نیاز به حفاظت وجود داشته است. کوردها می‌گویند این فقط یکی از سلسله‌میتینگ‌های حزب دموکرات در شهرهای مختلف بوده و تورک‌ها می‌گویند چرا پس از مه‌آباد بلافاصله نقده انتخاب شده؟ این همه شهر کورد وجود داشته چرا باید یک شهر دو ملتی برای میتینگ‌های اولیه انتخاب شود؟

جنگ روایت درخصوص لحظه‌ی شروع جنگ نیز وجود دارد: اولین تیر را چه کسی شلیک کرد؟ کوردها می‌گویند صدای شلیک از بیرون ورزشگاه آمده است؛ تورک‌ها می‌گویند از پشت‌بامی در جنوب ورزشگاه

نگهبانان مسلح کورد دو تورک را کشتند؛ در خصوص جزییات رخ داده هم روایت‌های مختلفی وجود دارد. در این جنگ، کشتار، غارت، به اسارت بردن و گروگانگیری رخ داد. تورک‌ها می‌گویند حتی زنان تورک به اسارت گرفته شده‌اند. معبودی، یکی از بازاریان تورک نرده به همراه جمعی دیگر برای کمک گرفتن به ارومیه رفتند و ملا حسنی امام جمعه‌ی نرده با همراهی جمعی از نظامیان به شهر آمدند؛ کوردها می‌گویند ملا حسنی در هماهنگی با حکومت مرکزی با گردان ۶۴ ارتش ارومیه آمد؛ تورک‌ها می‌گویند به صورت داوطلبانه و برای کمک به تورک‌ها آمده است چرا که تعداد زیادی از تورک‌ها به اسارت گرفته یا در درگیری‌ها کشته شده‌اند. جنگ سه روز طول می‌کشد، ملا حسنی در روز سوم وارد شهر می‌شود. در نهایت با مذاکراتی که از روز دوم صورت گرفت، جنگ نرده با امضای صلح‌نامه و پذیرش عقب‌نشینی از جانب حزب دموکرات و خروج نیروهای مسلح کورد از شهر پایان می‌یابد. در طول این مدت و پس از آن ساکنین کورد نرده شهر را ترک می‌کنند. تورک‌ها می‌گویند جمعیتی از آن‌ها به حاشیه‌ی مه‌باد رفته بودند و در آن‌جا چادر زده بودند. جنگ چندصد کشته در شهر برجای گذاشت؛ آمار دقیقی از تعداد کشته‌ها ارایه نشده اما آمار ۲۰۰ کشته در برخی منابع ثبت شده است. در طول این مدت دو ملای شهر نرده، ملا محرر ملای تورک‌ها و ملا صلاح ملای کوردها برای ممانعت از جنگ و انجام‌پذیری صلح تقلا می‌کنند.

پس از جنگ، تا مدت‌ها مسیرهای روستاهای اطراف به شهر برای هر دو طرف ناامن بوده. هم تورک‌ها و هم کوردها روایت‌هایی از هراسشان از رفت‌وآمد بین شهر و روستا می‌گویند. درگیری‌های نظامی حزب دموکرات با نیروهای حکومت مرکزی که شامل تورک‌ها بوده‌اند دلیل ناامنی برای هر دو طرف کورد و تورک ذکر می‌شود.

کورد اهل روستای مهماندار روایت می‌کند که در روزهای پس از جنگ، از ترس حمله از روستا رفته بودند و از روستای تورک همسایه‌شان تورپوزآباد که پشتیبان هم بوده‌اند، افرادی جلوی حمله را می‌گیرند. در روایت تورک‌ها هم طرح می‌شود که یک کورد برای جلوگیری از گروگان‌گیری یک معلم تورک، طی جنگ درون شهر تلاش می‌کند.

برخی کوردهای نقده می‌گویند قبل از برگزاری میتینگ، چندی از کوردهای شهر، از جمله امام‌جمعه‌ی اهل تسنن با برگزاری میتینگ در بخش تورک‌نشین نقده مخالفت می‌کنند و از حزب می‌خواهند میتینگش را در بخش کورد شهر برگزار کند. تورک‌ها می‌گویند حزب دموکرات با هدف قلمروگستری این میتینگ مسلحانه را در نقده برگزار کرده است؛ چرا که نقده شهری استراتژیک برای کوردهاست و مهاباد و شهرهای کورد را از طریق پیرانشهر به کردستان عراق متصل می‌کند. کوردها معتقدند با قدرت گرفتن حزب دموکرات، توطئه‌ی حکومت مرکزی و فئودال‌ها و خوانین در آذربایجان غربی به تنشی مذهبی و فضایی ضد کورد علیه آنان انجامیده است. اما تورک‌ها معتقدند حساسیت آن‌ها درخصوص میتینگ مسلحانه‌ی حزب دموکرات، به دلیل ذهنیت پیشینی و تاریخی تورک‌ها درمورد امکان کوچاندنشان از شهر با قدرت‌گیری دموکرات بوده است. تورک‌ها می‌گویند تهاجم‌های شیخ عبداللّه و سمیتکوخان منجر به کوچ‌های اجباری قاراپایاق‌ها از نقده شد که برای این کوچ‌ها نام خاص «قاچاقچ» را به کار می‌برند. از این منظر به نظر می‌رسد هراس و آمادگی برای امکان کوچانده‌شدن از جانب کوردها محرک افزایش حساسیت و شکاف هویتی با کوردها برایشان بوده و هست.

مدتی پس از پایان جنگ نقده، جمعی از تورک‌های شهر با شور و مشورت و تاکید بر همنشینی و همسایگی تاریخی، به حاشیه‌ی مهاباد می‌روند و گروهی از کوردهایی را که از شهر رفته‌اند به نقده بازمی‌گردانند.

تورک‌ها از این اتفاق تاریخی نتیجه می‌گیرند که آن‌ها ادعای ارضی ندارند و خواستار صلح و همنشینی بوده‌اند، هرچند در پی نزاع‌های بعدی رفته‌رفته کسانی که برای بازگرداندن کوردها به شهر اقدام کرده‌اند بین تورک‌های نقده منفور شده‌اند. در عین حال می‌گویند کوردها وقتی تورک‌های پیرانشهر کوچ کردند چنین حسن‌نیتی را نشان ندادند؛ و رویکرد کوردها درمورد کوچ تورک‌ها از پیرانشهر را تاییدی بر مدعای خود درمورد میتینگ نقده و خواست کوچاندن تورک‌ها می‌دانند.

در شهریور ۵۸، نزاع دوباره شعله‌ور می‌شود. در گردنه‌ی دوآب، گروهی ۱۵ نفره از «جوانمرد»های نقده در حال برگشتن از پادگان جلدیان به خانه‌هایشان بوده‌اند توسط حزب دموکرات کشته می‌شوند. روایتی

می‌گویند بین آن‌ها درگیری رخ داده و روایت غالب، مسلح بودن آن‌ها در بازگشت به خانه‌هایشان را رد می‌کند. جوانمردها که در ابتدا «مجاهد» خوانده می‌شدند و سپس به‌خاطر شباهت اسمی با اعضای سازمان مجاهدین خلق، نام آن‌ها تغییر می‌کند. گروهی از تورک‌های نقده بوده‌اند که فاقد درجه‌ی نظامی بوده‌اند و به‌صورت داوطلبانه در پادگان‌های اطراف کار می‌کرده‌اند. پس از انتقال جسد آن‌ها به شهر، نقده مجدداً ملتهب می‌شود و برخی تورک‌های شهر بحث انتقام از کوردهای شهر را طرح می‌کنند اما به میانجیگری برخی دیگر منصرف می‌شوند. جمعی به سرکردگی معبودی به‌عنوان رییس کمیته‌ی موقت شهر که طبق برخی روایت‌ها لباس سپاه به تن داشته‌اند به روستای قارنا حمله می‌کنند. قارنا روستای کنار گردنه‌ی دوآب است که شاهدان گفته‌اند قاتلین به آن‌جا فرار کرده‌اند. کوردها می‌گویند در آن روستا همه‌ی جمعیت روستا به‌جز زنان و کودکان خردسال را کشته‌اند. روزنامه‌ی اطلاعات یک ماه بعد در ۲۵ مهر ۵۸ قتل‌عام حداقل ۴۵ نفر را تایید کرده است. به دنبال این قتل‌عام استاندار آذربایجان غربی قول مجازات عاملین را داد و هیات نمایندگانی از طرف نخست‌وزیر و استاندار برای ارباهی گزارش به قارنا رفتند.

مجدداً در فروردین ۵۹ در پی درگیری حزب دموکرات با یکی از پادگان‌ها، گروهی با همان شمایل حمله به قارنا حمله‌ای به روستای قلاتان با این دستاویز که پناهگاه پیشمرگه‌های دموکرات است، صورت داده‌اند. به‌روایت یکی از کوردهای اهل قلاتان که در آن روز در شهر نقده بوده، معبودی همچنان سرکرده‌ی آن‌ها بوده است؛ اکثر مردم قلاتان قبل از حمله، از روستا فرار می‌کنند. اما بیماران و افراد مسن در روستا می‌مانند و کشته می‌شوند. مصاحبه‌شونده می‌گوید غروب که به روستا برگشته‌اند ۲۲ نفر را به خاک سپرده‌اند که در بین آن‌ها پیرمردهای بالای صد سال بوده‌اند.

این تاریخ کوتاه اما پر از خشونت و کشتار، به‌خوبی آشکار می‌کند که چرا تصویر تورک حکومتی و کورد مسلح تروریست چنین قاطعانه و خدشه‌ناپذیر شکافی پر از خون بین تورک‌ها و کوردهای نقده‌ای ایجاد کرده است.

برخی از کوردها تاکید می‌کنند که آن دسته از مسئولان تورکی که از تبریز یا تهران می‌آیند نسبت به تورک‌های آذربایجان غربی با کوردها بهتر رفتار می‌کنند. تورک‌ها تاکید می‌کنند در طول این سالها از

هفتصد تورک نقده‌ای که بنیاد شهید جمهوری اسلامی نامشان را ثبت کرده، اکثریت در درگیری با حزب دموکرات کشته شده‌اند.

از دانش‌آموزان کورد می‌پرسیم آیا از جنگ‌های قبلی در نقده چیزی شنیده‌اید؟ قتل‌عام قارنا را با جزئیات کامل تعریف می‌کنند؛ می‌پرسیم آیا از جنگ نقده درون شهر چیزی شنیده‌اید؟ در حد کلیاتی مبنی بر این که جنگی در شهر اتفاق افتاده از آن می‌دانند.

از دانش‌آموزان تورک همین سوالات را می‌پرسیم؛ در مورد جنگ نقده جزئیات بسیاری می‌دانند و می‌گویند احزاب کورد، مسلحانه آمده‌اند در ورزشگاه تختی و جنگ راه انداخته‌اند؛ می‌پرسیم از قتل‌عام قارنا چیزی می‌دانید؟ پاسخشان منفی است.

به نظر می‌رسد روایت جنگ‌ها در هر طرف تا جایی به نسل‌های بعد با جزئیات منتقل می‌شود که یکی از طرفین در آن بیشتر خود را محق بدانند.

آخرین درگیری در نقده مربوط به سال ۱۴۰۰ است. مردم (چه کورد و چه تورک) روایت‌های متکثری از نقطه‌ی آغاز نزاع دارند. اما آن‌چه در روایت‌ها مشترک است این است که یک کورد اهل اشنویه به دست یک تورک از اهالی فرودآباد نقده در خیابان پیرانشهر نقده کشته می‌شود.

در پی این قتل کوردها مقابل نیروی انتظامی تجمع می‌کنند که به دنبال آن سپاه وارد عمل می‌شود و با معترضین کورد جلوی کلانتری درگیر می‌شود. جمعی از تورک‌ها هم در بخشی دیگر از شهر تجمع می‌کنند. برخی تورک‌ها می‌گویند کوردها در مسیرشان به سمت کلانتری شیشه‌های برخی مغازه‌های تورک‌ها را شکسته‌اند. کوردها این ادعا را رد می‌کنند و برخی کوردها می‌گویند تورک‌ها در تجمعشان شیشه‌های مغازه‌های کوردها را شکسته‌اند. برخی کوردها می‌گویند جمعیتی که در خیابان شعار می‌دادند و به جلوداری سپاهی‌ها شیشه‌های مغازه‌ها را می‌شکستند جمعی از لات‌های تورک بودند و در شعارهایشان گفته‌اند کوردها باید بروند؛ برخی تورک‌ها می‌گویند بسیجی‌ها شیشه‌های مغازه‌ها را شکسته‌اند و غارت کرده‌اند. برخی تورک‌ها می‌گویند جمعیتی که تجمع کرده‌اند با جمعیتی که شیشه‌ها را شکسته‌اند یکی نبوده‌اند. مرگ یک کورد در درگیری مقابل پاسگاه تایید شده است. با آغاز درگیری‌ها جمع‌هایی از هر دو سو

بیانیه دادند و مردم را به صلح فراخواندند (کانال کامران متین). جمعی از ائمه‌ی جمعه و جماعت و فعالان فرهنگی و مدنی کورد در بیانیه‌ای بر همیاری و همدلی و صلح تاکید کردند. گروهی از فعالان مدنی و فرهنگی تورک نقده نیز طی بیانیه‌ای ضمن محکومیت قتل اعلام کردند که این مسایل را نباید به پای مسایل قومیتی نوشت و تاکید نمودند نقده برای هر دو گروه کورد و تورک است. (زمانه)

بسیاری از تورک‌ها و کوردها برای فروکش التهاب شهر از طریق میانجیگری و گفتگو تلاش کرده‌اند. روایتشان از تلاش‌هایشان برای فروکش درگیری‌ها وحشت از تکرار دوباره‌ی جنگ مشهود بود. در عین حال لحظه‌ی درگیری لحظه‌ی بروز مجدد شکاف‌ها و نفرت‌های هویتی بوده است. یک جوان تورک که می‌گوید نمی‌خواسته در درگیری‌ها باشد، از جانب دوست کوردش تحت فشار قرار گرفته که باید اعلام موضع کند و جلوی تورک‌ها را بگیرد. یک دانش‌آموز کورد که تنها کورد کلاس درسشان بوده، می‌گوید در طول این درگیری‌ها و مدتی بعد از آن همکلاسی‌هایش کاملاً طردش کرده‌اند. دانش‌آموزان از حضور همکلاسی‌هایشان با قمه در مدرسه روایت می‌کردند و مدیر مدرسه تلاش بسیاری برای جلوگیری از دعوا کرده بود. با این وجود جلوی در مدرسه بارها در مدت درگیری و بعد از آن بارها دعوا شده است. درگیری‌ها به صورت پراکنده سه بار از اواسط مرداد تا شهریور ۱۴۰۰ رخ نموده‌اند. اما تقلایی دو طرفه برای صلح و تاکید بر همزیستی اجازه‌ی تبدیل به یک جنگ شهری را نداده است. مردم نقده از بروز و علنی‌شدن نزاع وحشت دارند؛ شاید اکنون میزان دقت و مراقبتی که در سطح اول ارتباط آن‌ها رخ می‌نماید قابل درک‌تر باشد.

سطح چهارم: ضرورت همزیستی

در میان لایه‌های مختلف نزاع که تاریخی خونین را برای ساکنین تورک و کورد نقده رقم زده است، تقلایی آشکار برای همزیستی مسالمت‌آمیز به چشم می‌خورد. این تقلا وحشت‌زده از خشونت‌ی که می‌داند زندگی طرفین را خواهد بلعید و شهر را به ویرانه بدل می‌کند هر دری را می‌کوبد تا به صلح برسد. پس از درگیری‌های ۱۴۰۰ در نقده، در روستای سخسی‌تپه، درگیری بین دو خانواده‌ی تورک و کورد موجب قتل یک کورد توسط یک تورک شده است. کوردها می‌گویند نزاع بر سر مرزکشی حریم باغ و زمین بوده است. یکی از رسانه‌های تورک نقده مساله را بر سر تعرض به یک زن می‌داند؛ اما از جانب آن زن تکذیب می‌شود و

ادمین آن رسانه بازداشت می‌گردد؛ هیچ تنش آشکاری در سطح شهر بروز نمی‌کند و این نشانگر تلاشی دوجانبه برای جلوگیری از بروز نزاع است.

در اوایل تیر سال جاری (۱۴۰۲) وقتی طی یک آتشسوزی در بازارچه‌ی کوردهای نقده، ۱۱۰ مغازه‌ی کورد در آتش می‌سوزد و کوردها جلوی بازارچه جمع می‌شوند، جمعیتی از تورک‌ها همدلانه به آن‌ها می‌پیوندند.

تورک‌ها و کوردها گلایه می‌کنند که شهرشان رونق اقتصادی ندارد؛ کوردها و تورک‌های سرمایه‌دار شهر از هراس بروز نزاع، برای سرمایه‌گذاری به شهرهای دیگر می‌روند. تورک‌ها در ارومیه سرمایه‌گذاری می‌کنند و کوردها در مهاباد و پیرانشهر. مصاحبه‌شوندگان بارها ابراز می‌کنند که شهرشان را پررونق و آباد می‌خواهند؛ همان کسانی که در بخشی از گفتگوها تاکید کرده بودند حضور کوردها یا تورک‌ها در این شهر قدیمی‌تر است، در بخشی دیگر از صحبتشان می‌گویند: سال‌های سال است این دو ملت در کنار هم در این شهر زیسته‌اند و باید راهی برای کاهش نزاع پیدا کرد، اگر نه هیچ کدام نمی‌توانند دیگری را بیرون کنند.

قبل از آن که به نقده بروم، از کوردهای ساکن برخی شهرهای دیگر استان آذربایجان غربی در مورد خطوط سیاسی کوردهای نقده پرسیدم. می‌گفتند آدم‌های سیاسی‌ای نیستند، در اعتراضات ۱۴۰۱ هیچ بروز و ظهوری نداشتند؛ پاسخ را در خود نقده گرفتم. بسیاری از کوردها تاکید می‌کردند به‌خاطر جلوگیری از بروز نزاع درونی در اعتراضات مشارکت فعال نداشته‌اند. یکی از کوردها با طنز و طعنه قضاوت کوردهای شهرهای دیگر در مورد خودشان را ذکر کرد: برادران کورد ما در مهاباد و اشنویه (دو شهر همسایه‌ی نقده که از مهم‌ترین شهرهای اعتراضات ۱۴۰۱ بوده‌اند) در آن زمان می‌گفتند مردم اشکال ندارد در خون خودتان غرق می‌شوید، فقط حواستان باشد صدایتان زیاد بالا نرود که کوردهای نقده از خواب بیدار نشوند. آن‌ها درک نمی‌کردند که ما در این شهر چه شرایطی داریم؛ یک شب در اعتراضات شرکت کردیم، گروهی از تورک‌ها هم همراه ما در مناطق کورد در اعتراضات بودند، همان یک شب منجر به چهل بازداشتی شد؛ ما با یکدیگر صحبت کردیم که اگر در تظاهرات خون از دماغ کسی بیاید امکان دارد تبدیل به درگیری درون‌شهری شود.

مردم نقده از کورد و تورک برای اعتراضات به شهرهای اطراف می‌رفتند. کوردها روایت‌هایی دارند از حضور تورک‌های نقده در شب‌های اعتراضات مه‌باد که در کنار هم بوده‌اند.

یکی از کوردها تعریف می‌کند که در زمان اوج اعتراضات، وقتی کشتار در مه‌باد اوج گرفته بود، در روزی که مغازه‌های کورد شهر در اعتصاب بودند، رفته تا از نانوايي تورک نان بخرد اما نانش تمام شده، می‌خواهد برگردد که صاحب کباب‌فروشی تورک صدایش می‌زند و یک بسته نان به او می‌دهد؛ هرچه اصرار می‌کند از او پول نمی‌گیرد و به او می‌گوید ما برادریم.

هم تورک‌ها و هم کوردها معتقدند اعتراضات ۱۴۰۱ شکاف بین آن‌ها را در شهر کمتر کرده است. یکی از تورک‌ها می‌گوید کاش در خصوص جنگ نقده، حزب دموکرات یک بار صادقانه تشریح کند و اضافه می‌کند که حکومت اسناد جنگ نقده را عمومی نکرده و محرمانه نگه‌داشته برای آن‌که اگر تورک‌ها و کوردها خواستند به هم نزدیک شوند، آن‌زمان منتشر کند و دوباره در آتش جنگ بین‌شان بدمد.

لایه‌های پایداری یک تعارض

۱. حکومت و تبعیض مضاعف علیه کوردها

مصاحبه‌شوندگان در توضیحاتشان درمورد ریشه‌های نزاع مدام به حکومت مرکزی اشاره می‌کنند، اما تشریح شفاف از نقش آن کمتر ارائه می‌دهند. مصاحبه‌شونده‌ی کوردی می‌گوید حکومت در اینجا همین کاری را با کورد و تورک می‌کند که در خوزستان با عرب و لر کرده است. مصاحبه‌شونده‌ی تورکی می‌گوید اصلاح‌طلبان با دمیدن بر آتش شکاف قومی در این منطقه به قدرت رسیده‌اند. می‌گویند چون در بین تورک‌ها اصولگرایان دارای پایگاه بوده‌اند اصلاح‌طلبان تلاش کرده‌اند از جمعیت کورد پشتوانه بسازند. او به سخنرانی زیباکلام در ارومیه اوایل سر کار آمدن دولت روحانی اشاره می‌کند و می‌گوید چرا زیباکلام باید در ارومیه (جمعیت درون شهر اکثراً تورک) بگوید مدرسه به زبان کوردی بسازیم؛ چرا همین صحبت را در شهرهای کورد نمی‌کند، چرا درمورد زبان مادری عرب‌ها، تورک‌ها و همه‌ی ملت‌های دیگر سکوت می‌کند؟ مصاحبه‌شوندگان بارها به محرومیت‌های خود و دیگر شهرهای حاشیه‌ای اشاره می‌کنند؛ تعریض و بهسازی جاده‌ی ترانزیتی نقده-پیرانشهر از شش سال پیش آغاز شده و هنوز به سرانجام نرسیده است، با این

وجود یکی از مصاحبه‌شوندگان تورک می‌گوید بالاخره ما اطراف خود توسعه از جانب دولت را هم دیدیم. او با تاکید بر این که بالا رفتن سطح توسعه و رونق اقتصادی موجب کاهش سطح نزاع می‌شود می‌گوید وقتی مردم چیزی برای از دست‌دادن دارند مراقبت بیشتری می‌کنند تا سطح نزاع به نابودی داشته‌هایشان نرسد. یکی از کوردها با ذکر ضرب‌المثلی کوردی در تشریح ریشه‌ی نزاع در نقده می‌گوید: زمین که سفت شد گاوها به جان هم می‌افتند.

هر دو گروه کورد و تورک معتقدند پس از سر کار آمدن جمهوری اسلامی بر آتش اختلافات مذهبی بین اهل تسنن کورد و اهل تشیع تورک دمیده شده است. به‌ویژه کوردها عاملیت زیادی برای روحانیت شیعه در تاکید بر اختلافات مذهبی قائلند.

مصاحبه‌شوندگانی از تورک و کورد، معتقدند در تنش‌های سال‌های اخیر و به‌ویژه درگیری‌های سال ۱۴۰۰، سپاه از طریق به‌میدان‌آوردن لات‌ها نقش مهمی در بالابردن سطح نزاع داشته است.

حکومت مرکزی به‌طور ویژه از طریق ایجاد سلسله‌مراتب هویتی در مدیریت شهری در پایداری نزاع نقش داشته است. کوردها از خود جنگ نقده تا امروز، در نزاع‌ها و جنگ‌های به‌وجود آمده نقش مهمی برای حکومت مرکزی با قصد سرکوب کوردها قائلند. در نقده شاهدیم حتی کاندیدای کوردی که قبلاً به مجلس هم راه یافته، از جانب شورای نگهبان برای دور جدید انتخابات رد صلاحیت می‌شود و کوردها تنها امکان خود برای مداخله در حکمرانی شهری را از دست می‌دهند. این که یکی از مهم‌ترین شکاف‌های هویتی پدیدآمده بین تورک و کورد بر مبنای تصویر تورک حکومتی است، تا حد زیادی حاصل عملکرد دولت مرکزی است. نه تنها عمده‌ی مسئولان شهری و سیستم قضایی-امنیتی از جانب دولت مرکزی تعیین و مدیریت می‌شود و دولت مرکزی از این طریق در برخی شهرهای آذربایجان غربی تسلط خود را با تقویت شکاف تورک-کورد حفظ کرده، بلکه به‌صورت تاریخی عاملان قتل‌عام مردم بی‌سلاح و بی‌دفاع روستاهای کورد نقده تحت پیگرد قرار نگرفته‌اند و به زعم کوردها به آنان آزادی عمل داده شده است. با هر تحلیلی که وضعیت شهر نقده را بررسی کنیم یک واقعیت غیرقابل انکار، احساس تبعیض عمیق و مشترک کوردها در زندگی روزمره‌ی شهری در نقده است.

یکی از کوردها در توضیح عملکرد سیاسی احزاب کورد می‌گوید وقتی برای گربه هیچ راهی باقی نگذاری به صورتت چنگ می‌اندازد.

۲. عملکرد حزب دموکرات و نگرانی تورک‌ها از آینده

تورک‌ها هراسی تاریخی از عملکرد احزاب کورد به‌ویژه حزب دموکرات در نقده دارند. اگر برگزاری میتینگ حزب دموکرات در نقده در فروردین ۵۸، یعنی زمانی که دولت مرکزی هنوز بر مناطق کورد مسلط نشده بود، برای تورک‌ها فعال‌کننده گسل هویتی با تداعی «قاچاقچ» به‌ویژه در دوره‌ی سمکو بوده است، هنوز برخی اظهارنظرهای مسئولان حزب دموکرات برای تورک‌ها تداعی‌گر ادعای ارضی است، به‌نحوی که حتی افزایش جمعیت کوردها در شهر نقده را برنامه‌ای حزبی برای فتح نقده می‌دانند. از نظر تورک‌ها حزب دموکرات هنوز با شفافیت و صداقت درمورد برگزاری میتینگ مسلحانه در منطقه‌ی تورک شهر صحبت نکرده است. این وضعیت وقتی بغرنج‌تر به نظر می‌رسد که برخی کوردهای شهر به تلاش‌هایی از جانب کوردها و امام‌جمعه‌ی اهل تسنن اشاره می‌کنند که می‌خواستند حزب دموکرات را از میتینگ در منطقه‌ی تورک بازدارند. کوردها می‌گویند مسئول وقت دفتر نقده‌ی حزب دموکرات در سال ۵۸، در این‌باره توضیح کامل داده و کوتاهی و تحلیل اشتباه از شرایط را از خود دانسته؛ تورک‌ها ضمن این که پیش از این چیزی از آن نشنیده‌اند تاکید می‌کنند میتینگ با سیاست‌های کلی‌تر حزب در ارتباط بوده است. به‌جز آن تورک‌ها معتقدند دموکرات به‌نام مقابله با حکومت مرکزی، تورک کشته است. کوردها معتقدند مقابله‌ی دموکرات با عناصر حکومت مرکزی بوده و تورک‌ها در سپاه و نهادهای نظامی حکومت بوده‌اند. تورک‌ها معتقدند بسیاری از کشته‌شدگان دارای مقام و مسئولیت در نهادهای نظامی امنیتی نبوده‌اند و خانواده‌های بسیار معمولی در شهر نقده داشته‌اند و کشته‌شدن «جوانمردان» که حتی درجه‌ی نظامی نداشته‌اند را یادآوری می‌کنند. این وضعیت باز پیچیده‌تر می‌شود وقتی می‌فهمیم دبیرکل وقت حزب دموکرات و دبیرمشترک حزب پژاک هر دو اهل نقده هستند. این مساله بر حساسیت تورک‌ها افزوده است. در میانه‌ی ساختمان‌ها در منطقه‌ی تورک و کوردنشین شهر نقده، زمین خالی وسیعی دیده می‌شود. این زمین متعلق به مصطفی هجری دبیر کل حزب

دموکرات است که توسط دولت مصادره شده و بخشی از آن را که دولت مورد ساخت و ساز قرار نداده، هیچ تورک و کوردی حاضر به خرید آن نشده‌اند.

کوردها می‌گویند تورک‌ها هیچ تشکیلات مستقلی از حکومت شکل نداده‌اند و تورک‌ها می‌گویند در غیاب امکان تشکیل‌یابی آزاد، آن‌ها بدون دولت مرکزی درمقابل احزاب مسلح کورد بی‌دفاعند. از جمعی از آنان می‌پرسم اگر حزب دموکرات شفاف درمورد میتینگ نقده صحبت کند و هرکجا تقصیری داشته بپذیرد مساله برای شما حل می‌شود؟ پاسخ می‌دهند اگر احزاب کورد ادعای ارضی نداشته باشند می‌توان به حل مساله فکر کرد.

۳. گره کور خاطرات جنگ‌ها

جنگ‌ها و قتل‌عام‌ها در نقده، از جانب هرکدام از طرفین دست‌نخورده و بدون تحلیل انتقادی از خود باقی مانده‌اند. این زخم‌ها مورد هیچ معاینه و جراحی‌ای قرار نگرفته‌اند و هنوز از آن‌ها خون می‌چکد. هرچقدر طرفین درخصوص روابط روزمره‌ی شهری تلاش می‌کنند با گشودگی و پذیرش انتقاد از خود عمل می‌کنند، وقتی پای کشتارها و جنگ‌ها به میان می‌آید کاملاً سلب و یک‌طرفه روایت می‌کنند و جایی برای پذیرش هیچ انتقادی باقی نمی‌گذارند. در بستری از شکاف و نزاع پایدار، تحلیل سرد و منصفانه‌ی تاریخ نزاع‌ها بسیار دشوار شده، عمومی‌نبودن اسناد این وقایع بر بغرنجی وضعیت افزوده و در نهایت، تصاویر زنده‌ی خاطرات این جنگ‌ها و کشتارها در اذهان، خود بر عمق شکاف و تثبیت نزاع تاثیر مهمی گذاشته است.

خود این جنگ‌های دوره‌ی معاصر بر تباری از جدال‌ها و نزاع‌های (اگرچه گهگاهی) پیشینی استوار شده‌اند. هنوز هراس تورک از قاچاقچی همچون دوره‌ی سمکو پایدار است، گرچه کوردها تاکید می‌کنند او خود کوردها را هم کشت. کوردها نمی‌توانند بلحاظ تاریخی هم فاصله‌ای بین حکومت مرکزی و تورک‌ها ببینند، چرا که تبار تورک‌ها طی هزارسال با حکومت مرکزی گره خورده است. نزاع ارضی در نقده دارای تبار پیچیده‌ای است و به بارها بار تغییرات جمعیتی یکباره گره خورده است، مساله‌ای که به‌وضوح هراس‌های کنونی را بغرنج می‌کند.

هویت در نقده، فرهنگ‌گرایی تورک و کورد

در پس‌زمینه‌ی کل مناسبات هویتی در نقده، آگاهی از هویت خود به‌عنوان کورد یا تورک قرار دارد. تنش‌ها و نزاع‌ها در نقده طایفگی و قبیله‌ای نیست، بلکه مشخصاً نزاع، انفصال و مسالمت روابط هویتی معطوف به دو هویت تورک و کورد است.

تشریح مناسبات در بخش‌های قبل تا حدی این موضوع را آشکار ساخت؛ در اینجا به توضیح بیشتر می‌پردازیم.

۱. رابطه‌ی کورد و تورک فراتر از طایفه و شهر

در سال ۵۸ وقتی حزب دموکرات در نقده میتینگ برگزار می‌کند، افراد مختلفی از شهرهای مختلف کورد در میتینگ حضور پیدا می‌کنند؛ بنابراین حضور کوردها در میتینگ شهر نقده، گردهمایی‌ای طایفگی، محلی یا حتی شهری و استانی نیست. این میتینگ که به‌عنوان یکی در میان سلسله میتینگ‌های حزب دموکرات برگزار می‌شود، میتینگی حزبی برای ملت کورد است.

درمقابل، سازماندهی و درخواست کمک تورک‌های نقده هم به‌صورت طایفگی یا محلی یا حتی شهری رخ نمی‌دهد؛ تقاضای کمک از امام‌جمعه‌ی تورک ارومیه نشان‌گر تمایز هویتی تورک فراتر از پیوندهای طایفگی یا شهری است.

چنانچه در سال ۸۵ اعتراضات تورک‌ها در نقده در مقابل فرمانداری که به درگیری شدید می‌انجامد، از پیوندهای خانوادگی، طایفگی و شهری فراتر می‌رود. با توجه به این که مسئولان دولتی و قضایی-امنیتی در نقده تورک و بسیاری متعلق به همان شهر نقده هستند، احتمال این‌که دو سوی تقابل با یکدیگر نسبت خویشاوندی داشته باشند کم نبوده است؛ اما اعتراضات در نقده در سال ۸۵ در پیوند با اعتراضات تورک‌ها در دیگر شهرها علیه توهین به هویت تورکی است.

نقطه‌ی شروع نزاع در نقده در سال ۱۴۰۰، کشته شدن یک کورد اهل اشنویه است؛ بنابراین می‌بینیم که در اینجا هم هویت کوردی فراتر از روابط خویشاوندی و طایفگی و فراتر از شهر نقده مطرح است.

این‌ها به‌معنای از بین رفتن روابط و نسبت‌های طایفگی و قبیله‌ای نیست؛ اما در رابطه‌ی دو هویت تورک و کورد این هویت‌های ملی تکوین‌یافته است که عمل می‌کند.

تورک‌ها در صحبت‌هایشان به مواضع و کنش‌های احزاب پژاک و کومله هم حساسند، با وجودی که حزب دموکرات به‌صورت تاریخی در نقده بین مردم محبوبیت دارد. این بدان معناست که طرف مقابل خود را در ساحت یک ملت می‌نگرند و رصد همه‌ی سازمانیابی‌های سیاسی آن‌را لازم می‌دانند.

کوردهای نقده هم به تورک‌ها فراتر از شهر نقده نگاه می‌کنند، آن‌ها به مرادوات تورک‌ها با حکومت مرکزی فراتر از شهر نقده می‌پردازند.

۲. ادراک خود فراتر از مرزهای دولت ملی

مساله‌ای که در گفتگوها جلب توجه می‌کرد ارجاعات مداوم تورک‌ها و کوردها در تشریح شرایط مطلوبشان به محل‌هایی خارج دولت ملی ایران بود که در آن‌ها تورک‌ها یا کوردها قدرت عمل سیاسی و فرهنگی بیشتری داشتند. تورک‌ها ارجاعات زیادی به سازوکارهای سیاسی در ترکیه و آذربایجان داشتند. یکی از تورک‌ها می‌گفت در ترکیه کوردها می‌توانند در انتخابات شرکت کنند، حتی از زندان کاندیدا شوند؛ طرف همسرش عضو پ.ک.ک است خودش در انتخابات شرکت می‌کند و رای می‌آورد. کوردهای نقده هم در برخی موارد به کردستان عراق ارجاع می‌دادند؛ می‌گفتند رونق اقتصادی آن‌جا بیشتر است و مذاهب مختلف کنار هم با همزیستی زندگی می‌کنند.

تورک‌ها می‌گفتند وقتی برنامه‌های تلویزیونی و در کل سیاست فرهنگی در ایران برای تورک‌ها محدودیت ایجاد می‌کند طبیعی است که رسانه‌های ترکیه را دنبال کنند یا کتاب‌هایشان را در ترکیه و آذربایجان چاپ نمایند.

در خانه‌های کوردها نیز عمدتاً شبکه‌های کوردی زبان ماهواره‌ای تماشا می‌شوند.

برخی تورک‌ها می‌گفتند دولت مرکزی ایران اگر ما را از خودش می‌دانست با برادران ما در جمهوری آذربایجان خصمانه برخورد نمی‌کرد.

برخی کوردها طرح کردند، تا از سلطه‌ی دولت‌های مرکزی خارج نشوند در وضعیت فرودستی‌شان تغییری حاصل نمی‌شود.

تورک‌ها به مناسبات بین ترکیه و پ.ک.ک حساسند؛ یکی از روشنفکران تورک گفت تجمع کوردها در ارومیه برای عبدالله اوجالان، ناسیونالیسم تورک در ارومیه را فعال کرده است. یکی از روشنفکران کورد گفت پان‌تورکیسم خطرناک است، ببینید در ترکیه چه بر سر کوردها آوردند.

همه‌ی این موارد نشان می‌دهد که ادراکی از ملت تورک و کورد فراتر از مرزهای دولت‌های ملی وجود دارد. یکی از تورک‌ها می‌گفت ما هرکجای دنیا که برویم تورکیم یا کوردیم که تابعیت کشور ایران را داریم.

۳. ادراک خود درمقابل ناسیونالیسم مرکزی

حساسیت کوردها و تورک‌ها به نام مکان‌ها در شهرشان حاصل یک لجبازی گسترش‌یافته در همه‌ی ساحت‌ها نیست. این حساسیت، از تقلای آن‌ها برای حفاظت از زبانشان درمقابل خطری است که احساس می‌کنند و صراحتاً بیان می‌کنند که اگر برای حفظ زبانشان تلاش نکنند نابود می‌شود. این تقلا بیش و پیش از آن‌که در نزاع بین تورک و کورد درون شهر نرده رخ بنمایاند، در رابطه‌ی هریک از این جماعت‌ها با سیاست‌های دولت مرکزی آشکار می‌شود. تورک‌ها و کوردها تلاش می‌کنند تا نام فرزندانشان را به زبان خودشان بگذارند؛ حتی وقتی موفق به اخذ شناسنامه با نام‌های انتخابی خود نمی‌شوند فرزندان خود را به همان نام‌های انتخابی می‌نامند. آن‌ها از این‌که نمی‌توانند به زبان خودشان درس بخوانند گلایه می‌کنند.

روشنفکران تورک نرده می‌گویند اگر تضمینی برای حفاظت از زبان تورکی نباشد، تورک‌هایی که در شهرهایی جز شهرهای عمدتاً تورک زندگی می‌کنند و جمعیتشان در آن شهرها هم کم نیست، زبانشان از بین می‌رود.

کوردها به‌صورت عمومی و در سطح روابط روزمره، خود را تحت سرکوب دولت مرکزی می‌دانند. برخی از آن‌ها حتی در روایتشان از قتل‌عام روستاها می‌گویند از دولت مرکزی آمدند و قتل‌عام کردند؛ برایشان تورک بودن کسانی که به روستاها حمله بردند در درجه‌ی دوم اهمیت است و همانطور که گفتیم مشکلشان با تورک‌ها این است که آنان را به‌عنوان بخشی از دولت مرکزی که سرکوبشان می‌کند، بازشناسی می‌کنند.

کوردها به‌دلیل تفاوت مذهبی، شکاف بیشتری در روابط روزمره با ناسیونالیسم مرکزی دارند. تورک‌ها می‌گویند با آن‌که مذهبشان شیعه است ولی حکومت از طریق سرکوب زبانی با آن‌ها هم شکاف مذهبی

ایجاد کرده است. تورک‌ها می‌گویند در موکب‌های مسیر اربعین (در سال ۱۴۰۲ مرز پیرانشهر را هم برای مسیر اربعین باز کرده‌اند و برخی کاروان‌های زائران از نقده برای رسیدن عراق رد می‌شوند)، نوحه‌های فارسی می‌گذارند؛ یکی از تورک‌ها می‌گوید در ۲۰ سالگی برای نوحه‌خوانی به‌صورت گروهی به مشهد رفته‌اند و چون نوحه‌شان تورکی بوده به آن‌ها اجازه اجرا نداده‌اند.

کوردها در سطح سیاسی و فرهنگی از ابتدا با دولت مرکزی فاصله‌ای داشتند که درگیری‌های خونین تا حد بمباران روستاهایشان، بر این شکاف افزوده است. در سطح شهر، کوردها با سطح اعتماد کمتری نسبت به تورک‌ها با محقق فارس وارد گفتگو می‌شوند.

یکی از تورک‌های نقده می‌گوید از زمان فروپاشی شوروی و تاسیس جمهوری آذربایجان، حکومت آن‌ها را هم همچون خطر دیده و از توسعه‌یافتگی شهرهایشان جلوگیری کرده است.

کوردها بارها در صحبت‌هایشان اشاره می‌کنند که هر چه اینجا کار می‌کنند خرج آبادانی شهرهای مرکزی می‌شود؛ مصاحبه‌شونده کورد می‌گوید از گناباد تا نقده را در مسیر دقت کرده تا اثری از توسعه‌یافتگی ببیند، اما جز محرومیت مردم چیزی ندیده است.

مصاحبه‌شونده‌ی تورک می‌گوید معادن سنگ آن‌ها در اطراف نقده استخراج می‌شود و برای فرآوری به کارخانه‌های اصفهان سرازیر می‌شود در حالی که مردم این شهر در تمنای شغل‌ند.

همان‌طور که اشاره شد از هر دو ملت، کسانی عمد دولت مرکزی را در تداوم نزاعشان و محقق نشدن صلح و مسالمت و اتحاد بین تورک و کورد موثر می‌دانند.

آنچه در میانه‌ی تنازعات و تحولات روابط هویتی در شهر نقده در جریان است، چنانچه از شواهد متعدد فوق‌الذکر برمی‌آید، باید در بستر نظم مدرن دولت-ملت و شکل‌گیری ناسیونالیسم تدافعی/فرهنگ‌گرایی درون مرزهای سرزمینی خوانش شود. آنچه در بیان برخی روشنفکران تورک و کورد در نقده گاهی به چشم می‌خورد، به‌کارگیری نوعی بیان تهدیدآمیز است با این مضمون که وقتی به هیچ یک از حقوقشان نمی‌رسند چرا نباید به جدایی فکر کنند؛ در میان روشنفکران کورد اختلاف بیشتری در این حوزه وجود دارد و برخی از آنان از اساس مخالف استقلالند و بر اشکال مختلف خودگردانی تاکید می‌کنند.

اما در عین حال در سطح عمومی، مردم بر مطالباتشان تاکید دارند، مطالباتی چون رفع تبعیض، رفع محرومیت، امکان مداخله برابر در مدیریت خودشان و رفع ستم زبانی. این موارد به صورت طرح مطالبه در بیان شان بروز نمی کند، بلکه برای مثال در میان گفتگوهایشان می گویند اگر این همه تبعیض علیه ما نباشد که مشکلی نداریم. به این ترتیب اصطلاح فرهنگ گرایی تا آنجا که به توده‌ی مردم تورک و کورد در نقده برمی گردد، بیشتر از ناسیونالیسم تدافعی دربرگیرنده است. در بخش نتیجه گیری، به تحلیل بیشتری خواهیم پرداخت.

فصل پنجم: جمع بندی و نتیجه گیری

مسأله از این قرار است: سرمایه‌داری چاپ با گسترش سواد و زبان محلی تصور یک «ما» در سطح اجتماعی را ممکن می‌کند. «ما»یی که می‌تواند خودش را فراتر از روستا، شهر و حتی دولت به تصور درآورد. گسترش نظم بورژوازی امتیازات طبقاتی دوران فئودالیسم را سست می‌کند؛ تبدیل سرو به کارگر آزاد که می‌تواند وارد قرارداد با شخصی به صورت حقوقی و فرضی برابر با او شود، پدیده‌ی شهروند و سازوکارهای سیاسی جدیدی را ایجاد می‌کند. این پیشروی در انگلستان رخ می‌دهد. توسعه‌ی ناموزون، برخی کشورهای اروپایی در رقابت با بریتانیا را که به لحاظ توسعه‌ی سرمایه‌داری از آن عقب افتاده‌اند به توسعه‌ی مرکب می‌کشاند. فرانسه در این فرایند اولین است. تکیه بر هویت فرانسوی از جانب قدرت دولتی برای ایجاد انسجام در پیشبرد توسعه‌ی اقتصادی، موجب ترکیب سازوکارهای مدرن سیاسی انگلستان با هویت برآمده از پیوندهای پیشامدرن فرانسوی شده است. به این ترتیب دولت‌ها در واکنش به توسعه‌ی ناموزون از طریق ناسیونالیسم تدافعی نوسازی شده‌اند و روند توسعه‌ی مرکب را طی کرده‌اند. مناسبات بین‌المللی هر کشور را به‌طور ویژه‌ای متأثر کرده است. در ایران از دوره‌ی قاجار و در مواجهه با توان نظامی مدرن روس، رویکرد تدافعی نسبت به توسعه‌ی ناموزون ایجاد می‌شود و در یک فرایند تاریخی، تکوین ناسیونالیسم تدافعی در بین روشنفکران و نخبگان اجتماعی-سیاسی به همراه تلاش برای نوسازی دولت آغاز می‌شود. قدم به قدم، توسعه‌ی مرکب با محدودیت‌های اتکایش به جامعه‌ای پیشامدرن روبرو می‌شود؛ مناسبات بین‌المللی و منافع قدرت‌های بزرگ جهانی با محدودیت‌های درونی توسعه‌ی مرکب جمع می‌شود و موجب انقطاع‌ها و تغییر چندین‌باره مسیر تکوین ناسیونالیسم تدافعی و فرایند نوسازی دولت می‌گردد. این‌چنین است که از سازوکار انجمن‌های ایالتی-ولایتی که نوسازی قدرت را بدون تمرکزگرایی پی می‌گرفت به دولت مرکزگرا و بناپارטיستی رضاخانی می‌رسیم؛ ساخت دولت مدرن در این دوره شکل می‌گیرد، اما تناقضات درونی در غیاب ملت و رشد سازوکارهای سرمایه‌داری مجدداً با مناسبات بین‌المللی در جنگ جهانی دوم در می‌آمیزد و شکست پروژه‌ی رضاخان در سطحی رقم می‌خورد؛ اتکای ناسیونالیسم ایرانی به نفت برای شکل‌دهی به فرایند انباشت اولیه باهدف ایجاد روابط سرمایه‌دارانه درون کشور ایران در دولت مصدق هم با فشار بیرونی مناسبات بین‌المللی و تناقض درونی غیاب ملت، به بن‌بست می‌رسد. نهایتاً اصلاحات ارضی در دوره‌ی

محمدرضا پهلوی با درهم‌شکستن مناسبات طبقاتی پیشاسرمایه‌داری، عرصه را برای ایجاد شهروند (لااقل در ابتدا شهروند-رعیت) می‌گشاید. تناقضات درونی بورژوازی و ناسیونالیسم تدافعی ایرانی در دوره‌ی پهلوی دوم به‌همراه واکنش طبقات و اقشاری که در طی این تحولات، منافع و جایگاهشان به‌خطر افتاده (روحانیون، زمین‌داران بزرگ، طبقه‌ی سنتی بازار) اما از سازماندهی مناسب برخوردارند با فشار مناسبات بین‌المللی ناشی از جنگ سرد که خطر قدرت‌گرفتن کمونیست‌ها را به‌همراه دارد به شکست پهلوی دوم می‌انجامد و طی بحرانی انقلابی به استقرار جمهوری اسلامی می‌رسد. ناسیونالیسم ایرانی در سطح ایدئولوژیک با سه بنیاد هویتی ۱. باستان‌گرایانه/زبان‌شناختی/نژادی، ۲. مذهبی و ۳. شهروندمحور از دوره‌ی قاجار به‌تدریج تکوین می‌یابد. این بنیادها گاه به‌صورت رقابت‌آمیز و گاه به‌صورت مکمل در تکوین ناسیونالیسم ایرانی نقش ایفا می‌کنند. از دوره‌ی قاجار تا زمان تاسیس جمهوری اسلامی، با هر شکست، گام‌های برداشته شده بر جای مانده است و تکیه‌گاهی را برای گام‌های بعدی پیشروی توسعه‌ی مرکب و ناسیونالیسم تدافعی ایرانی فراهم آورده. نتیجه‌ی گام‌های برداشته‌شده وجود دولت مرکزگرا، رسمیت زبان فارسی به‌عنوان یگانه زبان ملی از دوره‌ی پهلوی اول، تکوین سرمایه‌داری انحصاری وابسته به دولت با اتکا به انباشت از طریق نفت و عروج ناسیونالیسم ایرانی متکی به مذهب با مکمل اتکای هویتی باستان‌گرایانه/زبان‌شناختی/نژادی بوده است. دولت-ملت جمهوری اسلامی میراث‌بر همه‌ی این گام‌های از پیش‌برداشته بوده که جای خالی بورژوازی کمپرادور را با تضمین فرایند انباشت از طریق تشدید دیگری‌سازی بخش‌هایی از جغرافیای تحت حکمرانی پر کرده است؛ این دیگری‌سازی از طریق ناسیونالیسم فارس و شیعه‌محور ممکن شده است.

از سویی روند تکوین ناسیونالیسم تدافعی کورد از دوره‌ی تنظیمات عثمانی با یکسان‌سازی سازوکارهای حقوقی که منجر به هدف گرفتن سازوکارهای حکمرانی کوردها مبتنی بر آغا شد آغاز می‌شود، با جایگزینی سازماندهی حول طریقت مذهبی به رهبری شیوخ، تلاش‌ها و تقلاهای اولیه‌ی را از سر می‌گذراند. در نتیجه‌ی سیاست‌های توسعه‌ای و ناسیونالیسم رضاخان از سویی و انقلاب شوروی از سوی دیگر، متاثر از روندهای توسعه‌ی ناموزون، سلب خودمختاری و انقیاد و سرکوب از سویی و مناسبات بین‌المللی از سوی دیگر، دو نحوه‌ی سازماندهی مدرن در ژ.ک و سازماندهی پیشامدرن به رهبری قاضی محمد به‌هم آمیخت و

حزب دموکرات کردستان شکل گرفت و به پشتوانه‌ی نیروهای شوروی که به‌خاطر جنگ جهانی دوم در ایران بودند، جمهوری مهاباد تاسیس شد؛ جمهوری مهاباد خواست استقلال و تشکیل دولت-ملت جدید را دنبال نمی‌کرد، در عین‌حال به‌عنوان یک دولت محلی در همان فرصت کوتاه برای پیشبرد توسعه‌ی مرکب تلاش کرد. شکست جمهوری مهاباد و اعدام قاضی‌محمد نقطه‌ی عروج ناسیونالیسم تدافعی/فرهنگ‌گرایی کورد بود. با وجود اختلافاتی که به‌خاطر سیاست حزب دموکرات در عراق نسبت به دولت ایران شکل گرفت، حزب دموکرات در ایران خودش را بازآرایی کرد؛ از طرف دیگر در دوره‌ی پهلوی دوم دانشجویان کورد در تهران هسته‌ای را بنیاد گذاشتند که بدل به حزب کومله شد. در واکنش به سیاست‌های دولت ترکیه، حزب کارگران کردستان ترکیه (پ.ک.ک) در آن‌جا شکل گرفت که بعدتر ایدئولوژی آن تغییر کرد و حول ایدئولوژی جدید آن حزب حیات آزاد کردستان (پژاک) در ایران ایجاد شد. پس از بهمن ۵۷، حزب دموکرات با شعار آزادی برای ایران، خودمختاری برای کردستان با مشارکت دیگر سازمان‌ها در جهت خودمختاری کردستان تلاش کرد، که با فتوای جهاد علیه کردستان در مرداد ۵۸ و کشتاری وسیع، تقلای خودمختاری کردستان شکست خورد. همه‌ی این احزاب در طول حیات جمهوری اسلامی به بقا و فعالیت خود ادامه داده‌اند. ناسیونالیسم تدافعی/فرهنگ‌گرایی کورد عمدتاً با مرکزیت ایده‌ی خودمختاری پیش رفته و به سازمانیابی مدرن دست‌یافته است.

از سوی دیگر، روند تکوین ناسیونالیسم تورک در عثمانی و قبل از آن در آذربایجان روسیه آغاز می‌شود. در ابتدا پان‌اسلامیسم و سپس تورکیسم یا پان‌تورکیسم مبانی هویتی شکل‌گیری ناسیونالیسم تورک را تشکیل می‌دهند. مهاجران تورک ایرانی در باکو با وقوع انقلاب ۱۹۰۵ سازمان‌های خاص خود را ایجاد می‌کنند که با سازمان‌های تورک مسلمان روسیه در ارتباط و مراوده هستند و از نیروهای سیاسی سراسری روسیه متأثرند یا با آن‌ها در نسبت قرار دارند. حزب عدالت را کارگران تورک که از ایران به باکو رفته بودند و با نام «همشهری» شناخته می‌شدند، تاسیس می‌کنند. در حزب دموکرات علاوه بر کارگران، روشنفکران هم حضور دارند. حزب عدالت در هماهنگی و متأثر از بلشویک‌ها فعالیت می‌کند. سازمانیابی تورک‌های آذربایجان ایران در روسیه و رخدادهای سیاسی روسیه، بیشترین تأثیر را بر سازماندهی سیاسی در ایران از

دوره‌ی قاجار تا پهلوی اول دارد. تا زمان پهلوی اول، تورک‌های ایران اگرچه از ناسیونالیسم تورک در ساحت گفتمانی متأثرند اما بلحاظ شرایط عینی و سازماندهی، خودشان را جدای از نیروهای سراسری سیاسی در ایران فرض نمی‌کنند و اغلب در شکل‌گیری این نیروها مهم‌ترین نقش را دارند. حدود هزار سال حکومت تورک‌ها در ایران، موجب می‌شود ناسیونالیسم تورک چنان که در آذربایجان روسیه تکوین می‌یابد در ایران بروز نکند؛ بلکه در ایران موجد سازمانندی‌های سراسری و مفهوم‌پردازی‌های سراسری باشد. پیچیدگی این وضعیت که ناسیونالیسم و سازماندهی تورک‌ها در روسیه، بازتابش در ایران نه پاگرفتن ناسیونالیسم تورک، بلکه مشارکت تورک‌ها در ساخت ناسیونالیسم ایرانی می‌شود، به‌خوبی در عملکرد محمدامین رسول‌زاده به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بنیان ناسیونالیسم تورک در آذربایجان روسیه و یکی از موسسان جمهوری آذربایجان (حداصل ۱۹۱۸-۱۹۲۰) نمود می‌یابد. او قبل از آن در ایران نشریه‌ی ایران‌نو را برای گسترش مفهوم ایران و ناسیونالیسم ایرانی منتشر می‌کرد. این که مهم‌ترین نظریه‌پردازان اولیه‌ی ناسیونالیسم ایرانی، تورک هستند مجدداً موید همین واقعیت است که اثر سازمانیابی سیاسی تورک‌های ایران در باکو، متأثر شدن آن‌ها از ناسیونالیسم درحال تکوین تورک در آذربایجان و عدم جدایی هویتی تورک‌ها از حکومت مرکزی در ایران موجب پیشتازی تورک‌ها در سازماندهی‌های سراسری برای نوسازی و ناسیونالیسم ایرانی شد. این روند حاوی تناقضی درونی بود که گهگاه رخ می‌نمود. برای مثال در تبریز که درمقابل حکومت مرکزی برای مشروطه مقاومت می‌کرد تأثیرپذیری از ناسیونالیسم تورک و ارتباط با عثمانی موجب تهدید حکومت ایران برای انضمام به عثمانی شد. البته واقعیت عینی اقتصادسیاسی در همان زمان جدایی سرنوشت تورک‌های ایرانی از عثمانی را نمایان می‌کرد؛ عثمانی بیش از مانورهای مرزی برای حمایت از تبریز کاری از پیش نبرد. دوباره در سال ۱۲۹۹ شمسی وقتی شیخ محمد خیابانی دولت مرکزی ایران را متهم به تبعیض بین استان‌ها در انتخابات مجلس کرد و خواستار شورای منتخب استانی (در ادامه‌ی انجمن‌های ایالتی ولایتی) شد، شاخه‌ی محلی حزب دموکرات به حمایت از او برخاست و طی یک قیام و در شرایط ضعف حکومت مرکزی اداره‌ی آذربایجان ایران را به‌دست گرفتند و حکومت خودمختار آزادیستان را شکل دادند. آن‌ها نام خود را به فرقه‌ی دموکرات تغییر دادند و در مشی سیاسی از حزب دموکرات آذربایجان که شعار

«آذربایجان جزء لاینفک ایران» را در مقابل شعار «آذربایجان واحد» حزب مساوات مطرح می‌کرد (مهم‌ترین حزب تورک‌های روسیه که ناسیونالیسم تورک را پیش بردند) فاصله گرفتند. مشی آن‌ها استقلال از ایران نبود و هنوز مطالبات مشخصا «ملی» با ارجاع به هویت تورکی نداشتند، بلکه خواستار بالفعل کردن قانون اساسی مشروطه و خودمختاری محلی بودند. آزادیستان به‌لحاظ نظامی کاملاً بی‌دفاع بود و با گسیل نیروهای قزاق از جانب حکومت مرکزی شکست خورد.

وقتی پهلوی اول دستور رسمی شدن زبان فارسی را داد و زبان تورکی لهجه‌ای از زبان فارسی دانسته شد، تورک‌ها از حکمرانی مرکزی رانده شدند و بدل به شهروندان درجه دو شدند که علیه آنان تحقیر اجتماعی روا داشته می‌شد (ناسیونالیسم پهلوی اول ضد تورک و عرب بود) و از روندهای توسعه که در شهرهای مهم دیگر ایران جریان داشت باز ماندند، تازه روشنفکران تورک آذربایجان می‌توانستند به‌طرز عمیقی انفکاک هویتی خود را از ناسیونالیسم ایرانی درک کنند.

وقتی رضاشاه طی جنگ جهانی دوم رفت و دوره‌ی کوتاهی آزادی عمل به‌وجود آمد، سازماندهی‌ای به رهبری پیشه‌وری (که در حزب عدالت باکو نقشی مهم داشت و سپس در تشکیل حزب کمونیست ایران و جمهوری گیلان نقش داشت) با احیای نام فرقه‌ی دموکرات شکل گرفت و با پشتیبانی نیروهای شوروی، دولت خود مختار با شعار آزادی برای ایران، خودمختاری برای آذربایجان تاسیس کرد. مناسبات بین‌المللی، خروج نیروهای شوروی از خاک ایران و عدم پشتیبانی آن‌ها از دولت‌های محلی مهاباد و آذربایجان، به شکست آن‌ها انجامید. نیروهای داوطلب فدایی برای دفاع از خودمختاری جلوی حکومت مرکزی مقاومت کردند، حکومت مرکزی با حمله‌ی هوایی و در نهایت رای به تسلیم بخشی از رهبران فرقه، خودمختاری آذربایجان را شکست داد و سرکوبی خونین به راه انداخت. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پس از آن نتوانست به‌نحو موثری بازیابی شود. بروز سازمانمند مطالبات ملی تورک‌ها پس از بهمن ۵۷ در حزب خلق مسلمان و با پشتیبانی آیت‌الله شریعتمداری به‌صورتی ضمنی رخ نمود. این حزب در فراندوم به جمهوری اسلامی رای داد، اما فراندوم قانون اساسی را تحریم کرد؛ چندین بار بحث تشکیل شوراهای محلی یا مجلس استانی را طرح کرد. در سال ۵۸ چند هفته در تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان با حکومت مرکزی وارد جدالی عینی

شد و چند مرتبه نیروهای دولت مرکزی را از صدا و سیما، ارگان‌های دولتی و برخی پادگان‌ها بیرون کردند؛ اما در نهایت فرهنگ‌گرایی یا ناسیونالیسم تدافعی بارزی از دل این حزب بروز نکرد و با سرکوب خاموش شد. در سال‌های پس از دهه‌ی هفتاد نیرویی بدون انسجام ایدئولوژیک و سازمانی در پی اعتراضات تورک در مقابل توهین‌های هویتی بروز یافت، نیرویی که به حرکت ملی آذربایجان ایران می‌شناسیمش و حول دفاع از زبان و هویت تورکی با خطی سکولار تکوین یافته است.

ارتباط بین فرهنگ‌گرایی تورک و کورد در ایران، همیشه منازعه‌آمیز نبوده است. جمهوری مهاباد و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در ائتلاف و اتحاد بودند؛ اگرچه مساله‌ی ارضی در آذربایجان غربی پابرجا ماند. حتی اعتراضات حزب خلق مسلمان با بیانیه‌ی حمایت حزب دموکرات کردستان همراه شد و مردم در تبریز شعار برادری با کردستان دادند. اگرچه امکان بالا گرفتن خشم دولت مرکزی برای حزب خلق مسلمان که علنی فعالیت می‌کرد، مانع شکل‌گیری ائتلافی شد.

این دو فرهنگ‌گرایی به‌ویژه در مناطقی که اختلاط جمعیتی وجود داشت، تکوین‌شان همیشه با مسالمت و دوستی همراه نبود. سمکو اگرچه برای قدرت گرفتن خود در جهت ایجاد کردستان، بارها و به صورت مداوم سعی در جلب حمایت ترکیه داشت، اما در ایران به سرکوب و کشتار تورک‌ها (و البته ارمنی‌ها، آشوری‌ها و خود کوردها) پرداخت، کوچ اجباری تورک‌ها به‌خاطر سمکو و قبل از آن شیخ‌عبیدالله، هراسی پایدار از ادعای ارضی کوردها ایجاد کرده است. از سویی تعارضات بعدی بین تورک‌ها و کوردها در ترکیه لاقلاً در ذهنیت بخشی از دنباله‌ی جمعیتی هر دو کشور موثر بوده است. سیاست‌های دولت مرکزی در ایران هم موجب ایجاد سلسله مراتب هویتی شده است. وقتی به شهر کوچک نقده وارد می‌شویم، به‌قول آپادورای فرود آبشارهای واقعیت‌های کلان‌مقیاس و تاریخی را در اکنون این شهر می‌بینیم. یک نزاع پایدار هویتی بین تورک‌ها و کوردها که انباشت‌شان در طول زمان به موقعیتی پیچیده، بغرنج و بحرانی انجامیده است. آبشارها از انگلستان قرن هجدهم به راه افتاده‌اند؛ ناسیونالیسم تدافعی را کشور به کشور رقم زده‌اند؛ توسعه‌ی مرکب در کشور ایران و دیگر کشورهایی که دارای جمعیت تورک و کورد بوده‌اند، منجر به بروز تناقضات و سربرآوردن ناسیونالیسم‌های تدافعی ملت‌هایی که به فرودستی و سرکوب هویتی واداشته شده‌اند،

در داخل کشورها شده است. خواست سازمانمند یا سیال مبنی بر تداوم موجودیت زبانی و ملی، در طول زمان تداوم یافته و شکل فرهنگ‌گرایی (در بروزهای تاریخی توده‌ای) در بین ملت‌های مغلوب به خود گرفته‌است. این فرهنگ‌گرایی‌های فعال در موقعیت‌های اختلاط هویتی، متأثر از مناسبات بین‌المللی و سیاست‌های دولت مرکزی گاهی به تقابل با یکدیگر واداشته شده‌اند. نقده، میدانی است که در آن کل این فرایندهای بزرگ‌مقیاس در سطح خرد روابط روزمره دیده می‌شود. نقده، یکی از میدان‌هایی است که در آن ناسیونالیسم چهره‌ی چندگانه و خونبار خود را آشکار می‌کند. تورک و کورد در نقده همچنان که سالها سرنوشت مشترک، محرومیت‌های مشترک و ستم‌های زبانی مشترکی را زیسته‌اند هر گاه به هم می‌نگرند خندقی از خون و تبعیض می‌بینند که تاریخ تکوین ناسیونالیسم ایرانی، سیاست‌های دولت مرکزی جمهوری اسلامی در قبال ملت‌های غیر فارس و غیر شیعه و نیز تاریخ فرهنگ‌گرایی/ناسیونالیسم تدافعی تورک و کورد و نحوه‌ی تکوین این دو فرهنگ‌گرایی به‌همراه تصاویری که هر دو ملت از روابط ملت‌هایشان در کشورهای دیگر دارند به آن شکل داده است. فرهنگ‌گرایی کورد با سازمان‌های منسجم و مسلح دارای پشتوانه‌ی توده‌ای، در تعارض مداوم با ناسیونالیسم مرکزی در ایران و در تقلای حفظ و بقای جمعیتی خود در قلمروهایی که به‌صورت تاریخی از آن خود می‌داند به پیشروی ادامه می‌دهد. فرهنگ‌گرایی تورک، بدون سازمانیابی منسجم و منتشر بین گروه‌های مختلفی از مردم، در حالی که به صورت تاریخی جز چند بروز انفکاک‌ی با دولت مرکزی نداشته و در جمهوری اسلامی هم در ابتدا به‌خاطر هویت شیعی جذب شده و سپس علیه به‌ویژه سرکوب زبانی، هویتی و منابع طبیعی با خطی سکولار بروز و ظهور یافته و تحت سرکوب مداوم امکان متشکل شدن نیافته حضور دارد. نابرابری در دسترسی به سازوکارهای حکمرانی مرکزی مستقر برای کوردها و موقعیت نابرابر در تشکل و انسجام برای فرهنگ‌گرایی تورک همچون دو رانه‌ی اساسی، امکان همگرایی را بگریز کرده است.

نزاع‌های گفتمانی که گهگاه حول «ادعای» ارضی مطرح می‌شوند با این نظر آپادورای بیشتر منطبق‌اند که فرهنگ‌گرایی‌های مدرن در تقلایشان برای حق تعیین سرنوشت و در نبود گفتمان و زبان جدیدی که

آگاهی‌شان را متعین کند به گفتمان و زبان دولت-ملت‌ها می‌غلتنند و چاره‌ای جز بازی در زمین _ و با منطق _ دولت-ملت‌ها نمی‌یابند و بحران‌های تولیدشده توسط آن‌ها را در سطحی دیگر بازتولید می‌کنند.

آن‌چه بیش از هرچیز در این میان مشهود است بحرانی است که نحوه‌ی تکوین ناسیونالیسم ایرانی به‌ویژه از زمان پهلوی اول تا امروز ایجاد کرده است. بحرانی که در تمام این سال‌ها از تلاش برای یکدست‌سازی هویتی با اتکا به رسمیت زبان فارسی، تکیه بر هویت قومی/نژادی و سپس مذهبی و ارجاعات باستان‌گرایانه یعنی مبانی درهم‌آمیخته‌ی ناسیونالیسم ایرانی بروز یافته است، آن‌هم در سرزمینی که نه تنها از تکرر بالای هویتی و زبانی به‌صورت تاریخی برخوردار بوده بلکه دنباله‌ی جمعیتی ملت‌های مغلوب (در ایران) در دیگر کشورها عملاً سرکوب هویتی و یکدست‌سازی را ناممکن کرده است. به جز این، نوسازی دولت در ایران با هدف قرار گرفتن در مدار توسعه و تحت فشار توسعه‌ی ناموزون و سیاست‌های بین‌المللی شکلی انحصاری و مرکزگرا از پهلوی اول به این سو به‌خود گرفته و در جمهوری اسلامی باهدف تضمین انباشت با دیگری‌سازی و دیگری‌ستیزی گسترده گره خورده است. انحصار مرکزگرای دولت مدرن در ایران، بیش از پیش فرهنگ‌گرایی جماعت‌های مغلوب را به ستیزه‌جویی به‌جای تلاش برای مشارکت و مداخله در قدرت کشانده است. در این مدار ستیزه‌جویانه، دولت ملی ایران منزوی و منفرد از منطقه و جهان نبوده بلکه به‌طور ویژه انقطاع‌های جمعیتی در کشورهای مختلف منطقه، موجب متاثر شدن روابط هویتی در یک کشور از کشورهای دیگر شده است. به این شرایط باید تبار خونینی را افزود که مساله‌ی ارضی در منطقه‌ی مختلط و استراتژیک نقده لاقل در طول تاریخ مدرن دارد.

مجموع این شرایط در حال حاضر به درون‌انفجاری قومی در شهری مانند نقده انجامیده است. اما هیچ تضمینی وجود ندارد که این درون‌انفجاری‌ها به برون‌انفجاری‌های وسیع و خونینی نیانجامند.

در این پژوهش توصیفی مجالی برای اندیشیدن و استخراج علمی راه‌حل‌های پیش‌رو نیست؛ اما این پژوهش، با هدف کمکی هرچند کوچک به شناخت وضعیت نوشته شده با این رویا که اتحاد ملل ستمدیده علیه انحصار مرکزگرا بتواند به تکوین سازوکارهای دموکراتیکی که در آن مشارکت در قدرت و حفظ هویت جمعی ممکن باشد، کمک کند؛ رویای وضعیتی که در آن تکرر زبان‌ها و هویت‌ها ارزشی برای رشد و بلوغ

یک جامعه تلقی شود، نه سدی درمقابل توسعه. رویای وضعیتی که «تفاوت» پیش‌زمینه‌ای غنی برای تحقق صلح به دست دهد، نه آن‌که دستمایه‌ی سرکوب و استثمار و تبعیض و نزاع‌های خونین شود.

پیوست: تصاویری از شهر نقده



تصویر 2: ورزشگاه تختی، محل برگزاری میتینگ حزب دموکرات



تصویر 1: ورزشگاه تختی، محل برگزاری میتینگ حزب دموکرات



تصویر 3: مسجد شیعه در محله ی سنی پنجاه و سه هکتار



تصویر 4: نمایی از یک کتابفروشی در شهر نقده



تصویر 6: مجسمه نوح اوراز



تصویر 5: مجسمه‌ی ملا حسنی



تصویر 7: نمایی از شهر نقده



تصویر 8: نمایی از شهر نقده



تصویر 9: ترومباها در سطح شهر نقده



تصویر 10: ترومباها در سطح شهر نقده



تصویر 11: محوطه‌ی قلاباشی/سرقلا



تصویر 12: نمایی از قلاباشی/سرقلا



تصویر 13: شهر نقده از فراز سرقلا/قالباشی



تصویر 14: در کنار واحد، دوست دستفروشم در نقده

منابع

منابع

- اندرسون، بندیکت (۱۳۹۳). جماعت‌های تصویری، ترجمه‌ی محمد محمدی، تهران: رخداد نو
- جنکینز، ریچارد دین (۱۳۸۱). هویت اجتماعی، ترجمه‌ی تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه
- هابسبام، اریک جی (۱۴۰۰). ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۷۸۰: برنامه، افسانه، واقعیت، ترجمه مهدی صابری، تهران: نشر چرخ
- گلنر، ارنست (۱۴۰۰). ملت‌ها و ملی‌گرایی، ترجمه ابوالفضل مینویی‌فر، تهران: گام نو
- دی‌اسمیت، آنتونی (۱۳۸۳). ناسیونالیسم: ایدئولوژی، نظریه، تاریخ، ترجمه‌ی منصور انصاری، تهران: تمدن ایرانی
- فکوهی، ناصر (1392). تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران: نی
- برتون، رولان (۱۳۸۷). قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه‌ی ناصر فکوهی، تهران: نی
- احمدی، حمید (۱۳۹۵). قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت، تهران: نی
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳). تبارشناسی هویت جدید ایرانی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- مرادی مراغه‌ای، علی (۱۳۸۴). عبور از استبداد مرکزی: بررسی انجمن‌های شورایی عصر مشروطیت با تاکید بر نمونه تبریز، رشت و اصفهان، تهران: اوحدی
- فوران، جان (۱۳۹۳). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سال‌های پس از جمهوری اسلامی، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: رسا
- کندال (۱۳۷۰). کردها، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: روزبهان
- مک‌داول، دیوید (۱۳۹۳). تاریخ معاصر کرد، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: پانید
- بروینسن، مارتین وان (۱۳۹۳). جامعه‌شناسی مردم کرد (آغا، شیخ، دولت): ساختارهای اجتماعی و سیاسی کردستان، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: پانید
- آموبلی، ریچارد (۲۰۰۸). روابط جمهوری کردستان و آذربایجان ۱۹۴۶-۱۹۴۵، ترجمه‌ی حسن قاضی-اسماعیل بختیاری، سلیمانیه: شقان
- بیات، کاوه (۱۴۰۱). پان‌ترکیسم و ایران، تهران: شیرازه
- سویتوخوفسکی، تادیوش (۱۳۹۶). آذربایجان و روسیه: شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه‌ی مسلمان، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: شادگان
- رسول‌زاده، محمدمین (۱۳۹۲). جمهوری آذربایجان: چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی آن، ترجمه‌ی تقی سلام‌زاده، تهران: پردیس دانش
- رزمی، ماشالله (۲۰۰۰). آذربایجان و جنبش طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در سال ۱۳۵۸، استکهلم: مجله ترکی-فارسی تریبون
- برندا، شیفر (۱۳۸۵). مرزها و برادری: ایران و هویت چالش آذربایجانی، ترجمه‌ی یاشار صدقیانی آذر، تهران: اولوس، نشریه‌ی دانشجویی دانشگاه تهران
- پیشه‌وری، سیدجعفر (۱۳۵۹). تاریخچه‌ی حزب عدالت، تهران: انتشارات علم

مرادی مراغه‌ای، علی (۱۳۸۱). از زندان رضاخان تا صدر فرقه‌ی دموکرات آذربایجان: بررسی زندگی و آراء سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) با نگاهی دوباره به ظهور و سقوط فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، تهران: اوحدی آبراهامیان، یراوند (۱۳۹۴). کمونیسم و اندیشه‌ی اشتراکی در ایران، ترجمه‌ی بهرنگ رجبی، ناشر الکترونیک: تاریخ ایرانی

مرادی، فرید (1392). گذشته چراغ راه آینده، تهران: نشر نگاه
معین‌فر، سجاد (2021). «بررسی عوامل موثر بر خشونت سیاسی با تاکید بر شکاف قومی (مطالعه‌ی موردی: استان آذربایجان غربی)»، با همکاری رضاعلی محسنی، علیرضا محسنی تبریزی، تز دکترای جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد تهران مرکز
احمدی، کامیل (1400). از مرز تا مرز: پژوهشی جامع در باب هویت و قومیت در ایران، نشر اینترنتی آوای بوف

محمدولی، گودرز (۱۳۹۳). «بررسی وضعیت شکاف‌های قومی و مذهبی در منطقه غرب کشور (کرمانشاه و کردستان) و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، پایان‌نامه‌ی مقطع ارشد دانشگاه تربیت معلم تهران

معروف‌زاده، ریبوار (1400). «نزاع ارضی کورد و ترک آذربایجانی در استان آذربایجان غربی در ایران»، ترجمه‌ی چیاکو روزه‌للات، پایان‌نامه مقطع ارشد مطالعات جهان دانشگاه میسوریا
طوقی، محمود (۱۳۹۸). فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، ناشر الکترونیک: سایت نویسنده

<https://toughi-book.com/category/تاریخ/page/2/>

رابطم، داند کیت (۱۴۰۱). «مطالعات انسان‌شناختی قومیت، گروه‌های اقلیتی و هویت»، ترجمه‌ی زهره دودانگه، سایت انسان‌شناسی و فرهنگ، <https://anthropologyandculture.com/> مطالعات-انسان‌شناختی-قومیت،-گروهه/

متین، کامران (۱۳۹۸). «رمزگشایی از ژانوس مدرن: تکثر جوامع و تشکیل ملت»، ترجمه‌ی م.ع، سایت کارگاه دیالکتیک، <https://kaargaah.net/?p=860>

متین، کامران (۱۳۹۹). «کردها: کامران متین در گفتگو با غزل صدر»، سایت آسو، <https://www.aasoo.org/fa/articles/2858>

Appadurai, Arjun (1996). *Modernity at Large: Cultural Dimensions of Globalization*, university of Minnesota press

Matin, Kamran (2013). *Recasting Iranian Modernity: International relations and social change*, Routledge

Hobsbawm, Eric, Ranger, Terence (1983). The Invention of Tradition, Cambridge University Press

Abstract

The interaction of the Turkish and Kurdish peoples in the city of Naqdeh is addressed in this study.

Naqdeh city has been a case study for documenting and understanding identity conflicts that are rooted in national/ethnic identification due to the question of recurrent identity disputes that have resulted in large-scale urban confrontations and fatalities. The main inquiry driving this study was: Why does an urban conflict break out after a workplace fatality, resulting in the devastation of commercial properties and brand slogans?

Based on this, the primary objective of the study is to examine the identity relationships between Turks and Kurds in Naqdeh and to attempt to provide a rich account of these relationships through the history and genealogy of Naqdeh and beyond throughout modern history.

In order to do this, the evolution of Turkish and Kurdish nationalism in Iran is studied historically, as well as the historical backdrop that shapes the nation-state creation process in Iran and influences ties between Turks and Kurds.

As a result, in addition to the ethnographic approach, historical study is used in this anthropological research.

The unequal and erratic evolution of societies, as well as the plurality of societies, are taken into account in the historical research. Additionally, the rise of nationalism in Turkey and the Kurdistan Region is examined, with a focus on how communities have reacted defensively to intercommunal tensions and changes.

The goal of this study is to explain the amount of interaction between Turks and Kurds in Naqdeh through a field investigation and to identify the primary causes of their disputes as fully as possible through enlarging the description. In order to create a solution for identity peace by understanding the causes of conflict, this research inexorably explores a history of forced migrations, wars and massacres, discriminations, and anxieties.

This study demonstrates how the development and performance of central nationalisms in the area, particularly central nationalism in Iran, contribute to the establishment of Turkish and Kurdish defensive nationalisms and the hardening of

these two populations' identities. It is also made clear how over time the identity difference becomes a stable conflict as a result of central government policies and coordinated nationalist tactics.

Key Words: Identity, Ethnicity, Nation, Nationalism, Defensive Nationalism, Uneven Development, Mixed Development, Culturalism, Kurds, Turks, Nation-State



University of Tehran
Faculty of Social Sciences
Department of Anthropology

**Thesis Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree
of Master of Science (M.Sc.) in Anthropology**

Title of the Thesis

**National identity and ethnic identity in contemporary Iranian city,
Naghade City case study**

Supervisor:

Dr. Mehrdad Arabestani

Advisor:

Dr. Naser Fakoohi

Examiner:

By:

Leila Hosseinzadeh

September 2023